

دُر دَری

پیشینه و مقال زبان دری
مصطفی عمرزی

Ketabton.com

چاپ دوم - ۱۳۹۷ش

به نام آفریده کار بی همتا

دُر دَرِي

(پيشينه و مقال زبان دَرِي)

با تصحيحات و افزودی های لازم

مؤلف:

مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: دُر دری
(پیشینه و مقال زبان دری)
مؤلف: مصطفی عمرزی
زبان: دري افغانی
تایپ و دیزاین: ع.م
شمار صفحات: ۳۴۱
نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۷ش
چاپ اول: ۱۳۹۲ش
ناشر: صاحب تالیف
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

در این کتاب:

- ۱- دُر دری (مقدمه ی چاپ دوم)..... ۱
- ۲- پیشینه و مقال زبان دری (مقدمه ی چاپ اول)..... ۶
- ۳- دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!..... ۸
- ۴- وام واژه گان ترکی در فارسی امروز..... ۱۳
- ۵- نام واژه گان غیر ترکی به نام ترکی..... ۱۶
- ۶- برخی منابع ترکی، این واژه گان را ترکی گمان بُرده اند..... ۱۷
- ۷- نام های ترکی در فارسی..... ۱۹
- ۸- دری تاجکی..... ۲۰
- ۹- دری افغانی..... ۲۱
- ۱۰- فارسی به عنوان زبان بین المللی، امکان ندارد..... ۲۲
- ۱۱- آینده ی مبهم فارسی..... ۲۴
- ۱۲- فارسی، زبان عقیم..... ۲۵
- ۱۳- چرا پارسی اصیل از دهن افتیده است؟..... ۲۸
- ۱۴- واژه گان اصیل شاهنامه یی..... ۳۰
- ۱۵- اصطلاح مضحک فارسی دری..... ۴۳
- ۱۶- هزار سال نام دری..... ۵۰
- ۱۷- گزیده ی اشعاری در وصف زبان دری..... ۵۸
- ۱۸- زبان دری..... ۶۶
- ۱۹- نام دری..... ۹۹
- ۲۰- زبان و نام دری، زاده گان دربار سامانی..... ۱۰۱
- ۲۱- نام دری در نشرات قدیمی افغانی..... ۱۰۴
- ۲۲- سره سازی زبان دری (کمیدی فرهنگی)..... ۱۱۰
- ۲۳- دری؛ انحصاری نیست!..... ۱۱۵
- ۲۴- این را نخوانده بودم! (فارسی یا هندی؟)..... ۱۲۳
- ۲۵- دانشگاه به معنی پوهنتون، دقیق نیست!..... ۱۳۴
- ۲۶- معانی گاه در لغتنامه ی دهخدا..... ۱۳۹

- ۲۷- معانی گاه در فرهنگ لغت معین..... ۱۴۱
- ۲۸- معانی گاه در فرهنگ لغت عمید..... ۱۴۴
- ۲۹- معانی گاه در سایر فرهنگ های دری..... ۱۴۵
- ۳۰- معانی گاه در زبان انگلیسی..... ۱۶۲
- ۳۱- ترادفات (شبه سازی های ظاهری)..... ۱۶۳
- ۳۲- بالاخره..... ۱۶۵
- ۳۳- تعمیم اصطلاح دری افغانی..... ۱۶۹
- ۳۴- قاموس کبیر افغانستان (فرهنگ دری افغانی)..... ۱۷۴
- ۳۵- شعر دری..... ۱۸۰
- ۳۶- مکلفیت دولت افغانستان در حفظ نام دری..... ۱۸۴
- ۳۷- زبان دری افغانی..... ۱۸۹
- ۳۸- معرفی مصطفی عمرزی..... ۳۳۶

دُر دری

(مقدمه ی چاپ دوم)

رویکرد شوونیستی بعضی فارسیستان افغانستان که با نام افغان (هویت ملی - سیاسی) مخالف اند، اما به نام فارسی زبان / پارسی وان، عملاً به هویت دزدی اقوامی رو آورده اند که هرچند به اصطلاح فارسی زبان شمرده می شوند، اما هویت های مشخص قومی دارند و اکثراً در زمینه ی بیش از ۳۰ زبان افغانی در زنده گی قومی و خانواده گی با زبان های خودشان صحبت می کنند، تقابل بر سر حفظ نام دری را نوعیت جدید بخشیده است.

اصولاً یکی از عوامل اساسی به خاطر رسمیت نام دری به جای فارسی / پارسی در افغانستان، افزون بر منطق زبان شناسی و ادبی آن، صیانت هویت های قومی افغانی ست.

از گذشته ها نوعی آزرده گی و دلخوری وجود داشت که به اثر رواج و استفاده ی بی رویه ی دولتی از زبان به اصطلاح فارسی، استحالته ی غیر عمدی، اما باعث شده یک کتله ی کثیر غیر تاجکان به نفع این اقلیت قومی که عموماً از ناقلین آسیای میانه استند، مصادره شود. اعراب، ترکان، سادات و یک بخشی از پشتون هایی که عموماً روستانشینان شمال شرق، شمال و شمال غرب اند، در جمع امثال شان قربانی بی توجهی بر مفاهیم فارسیسم استند.

داستان های زیادی وجود دارند که هنوز یاد کسی نمی روند. مثلاً کارمندان موذی اداره ی احصائیه، به خصوص از اقلیت قومی تاجک، حتی در تذکره های اقوامی که به زبان های خودشان تکلم می کردند، نیز تاجک می نوشتند. عامل بی سواد و عدم آگاهی، باعث شده بود / است که تبعات این ریا، جامعه را دچار هرج و مرج سازد.

مشی مزرورانه ی اعضای نهاد ها و انجمن هایی چون «شورای تاجکان» و «انجمن خراسانیان» که با خطاب پان عربیست، پان ترکیست، پان

مغولیت و پان پشتونیت، به همه حمله می کنند، اما به نام فارسی زبان، اعلامیه می دهند، جزو فجایع پشت پرده ای ست که فقط در چند سال اخیر، تبارز کرده اند.

اختیار سیاست های دهن گنده گی و توهین از سوی فارسیستان که با جعلیات فارسیسم ایرانی، می خواهند منطقه را در کام اقلیتی بیاندازند (تاجک / فارس / مجوس) که در تمام عرصه ها فقر فرهنگی و سیاسی دارد، در نخست چون ظرفیت بشری ندارد، خلاف برداشت مسخره ی «حلقه ی وصل»، بیشتر مردم را دور کرده است.

در حاکمیت داکتر غنی که متاسفانه کسب آرای سیاه نیز اصل شد، فشار های مضاعف که برخی هم به اثر چراغ سبز ارگ بودند، اما از این تحلیل عاجز آمدند که چرا اصرار می کنند فارسی، جانشین دری شود؟

در نبود اُبُهت سیاسی دولت، وقاحت شوونیستان فارسیست به جایی رسیده که بدون در نظر داشت «هر عمل، عکس العمل دارد»، آن قدر برای نهادینه گی خواسته های غیر مشروع و غیر منطقی خود سعی کنند تا نه فقط نیات پلید شان را بارز تر بسازد، بل دشمنی با منطق، باعث شده، دلخواسته های شان در زمینه ی علایق قومی غیر تاجکان افغانستان، عمر فارسیسم - ایرانیسم را کوتاهتر کند.

نفرت عمیق مردم ما از خراسان بازی ها و فارسی بازی ها به قدری ست که ترک و طرد دری، طی چند سال آینده، بیش از همه گروهک هایی را منزوی خواهد ساخت که اصرار دارند به نام فارسی زبان، هویت های دری زبانان غیر تاجک را بدزدند.

افزودی غیر منطقی فارسی دری به این حقیقت نیز صحه می گذارد که نمی توانند دری را حذف کنند؛ زیرا نام دری در کنار شهرت بین المللی افغانستان و افغان، سال هاست که از محدوده ی زبان و ادبیات، بیرون شده است. افزون بر این، ترس طرد آن، شوونیستان

فارسیست را که کاملاً به ایران مایل اند، رسواتر می سازد. تفکیک سیاسی که در میان عوام نیز رعایت می شود، تقابل بر سر نام دری را به جایی رسانده که هر گونه طرد فارسیستی آن، می تواند به طرد عمومی فارسی / پارسی منجر شود.

دغدغه ی ما در این کتاب، بیشتر به این لحاظ است که در ناگزیری های تحلیل پدیده های فرهنگی و زبانی که حتمی اند، رویکرد فارسیستی در قبال زبان دری، این پدیده ی عجیب و غریب ترکیبی را زودتر از میدان به در می کند. این پروسه می تواند در خلایی که ایجاد می شود، حداقل این زبان واسطه را که بیشتر در رسمیات وجود دارد، به گونه ای تهدید کند که سهم افغانی آن نیز لحاظ نشود.

مردم ما در سال های اخیر با نفرت عمیق از خراسان بازی ها به خصوص در عرصه ی فرهنگی، آن قدر به فکر اصالت های قومی خودشان افتیده اند که اگر می بینیم «شورای انسجام ترکان دری زبان» به میان می آید یا «انجمن اعراب» عرض وجود می کند، به همین میزان کار روی رسمیات زبان های افغانی که یک قوم نباید در ساحه ی خود دچار استعمار زبانی شود و خلاف واقعیت، در حالی فارسی بخواند و بگوید که عمد رویکرد فارسیستی، هویت، تاریخ و ظرفیت بشری او را تهدید و مصادره می کند، یک تحریک سراسری را به وجود آورده است. در این میان، رشد روز افرون و ستوده ی فرهنگی در زبان پشتو که مایل است گذشته ی غیر پشتونی خود را نیز به زبان پشتو، ترجمه کند، زبان دری را در تنگنای سختی قرار می دهد که راه برون از آن، فقط پذیرش منطق ترکیبی و استقراضی آن است که با نفی سره سازی های فارسیستی، به استراحام فرهنگی اعراب، ترکان و پشتون ها محتاج می باشد.

در چاپ دوم این کتاب، ضمن حفظ کلیشه ی «دُر دری»، منظورم از تنوع قومی آن را حفظ کرده ام. با آن چه در این کتاب می خوانید،

شاید تصور دُر دری زود زایل شود. یعنی بررسی تحلیلی، محتوا و دیرینه ی این زبان محرز می کند که پدیده های وامدار از دیگران، در صورتی شانس بقا دارند که داده های دیگران را احترام بگذارند.

هیچ عاملی جلو رشد فرهنگی و قومی اقوام افغانستان را نمی تواند بگیرد. بنا بر این، تحلیل های صرف قومی که بیشتر با شوونیسیم فارس توام می شوند، فقط می توانند به پروسه ی حذف پدیده هایی شدت ببخشند که حذف یک کلمه ی پوهنتون نیز می تواند بقای آن ها را تهدید کند.

حداقل به خاطر دغدغه های ملی و این که حداقل های فرهنگ های استقرایی که خود در عمومیت و رسمیت آن ها نقش داشته ایم نیز می توانند مفید واقع شوند، ما را تحریک می کند تا در تبیین مفاهیم بشری، جانب منطق را بگیریم.

رویکرد فارسی سازی دری که روی دزدی هویت ها بنا شده، تهدید اولین و نخستین جهت حذف کامل زبانی ست که شهرت مثنوی معنوی آن نیز تخلیق یک ترک (ملای بلخی - رومی) می باشد.

تحلیل های فارسیستی سال های اخیر که حتی بعضی اساتید فارس زده و سالمند پوهنتون ها را فراگرفت تا در چاپ های نو کتاب های خود به جای تک نام دری، اصطلاح فارسی دری را معمول کنند، نمایانگر این حقیقت است که اغراض هویت دزدی اقوامی که به اصطلاح فارسی زبان اند، اما تاجک نیستند، به کانون های غیر سیاسی نیز سرایت کرده است.

تیوریزه ساختن عصبی پدیده های فرهنگی، مشکلات را بیشتر می سازند. اگر نتوانیم جلو آن ها را بگیریم، بنیه ی ضعیف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما، راه مصایب را فراخ تر خواهد ساخت. بنا بر این، باز هم شوونیسیم مجوس محیلانه وانمود می کند که چرا یک کلمه ی دانشگاه را نمی پذیرند، اما با نپذیرفتن یک کلمه ی پوهنتون تا

دُر دری / ۵

خراسان بازی های مدموم، در حد روسپی گری های سیاسی، خود را به تمام استخبارات منطقه، می فروشد. «دُر دری» این کتاب، روایت کلیشه یی آن را زیر سوال می برد؛ زیرا «دُر سفتن» نیز هنری ست که طبیعتاً وجود ندارد.

مصطفی عمرزی

ش ۱۳۹۷/۸/۲

کابل - افغانستان

پیشینه و مقال زبان دری

(مقدمه ی چاپ اول)

زبان دری در افغانستان، روی دو تعامل می چرخد. یکی رسمیات دولتی که مدیون پشتون هاست و دوم دیرینه گی رواج آن؛ هرچند بزرگ نمایی شده، اما کتمان نمی شود که حداقل در سطح روابط رسمی و چند شهر و شهرک، مردم را وصل کرده است.

بی منظور، زبان دری با مزایای تقابل سیاسی، استراحام ترکان و پشتون ها و تداخل لغوی، نه فقط در حد ۳۰ یا ۴۰ درصد کشور تعمیم یافته است، بل بقای آن نیز با رعایت حال وامداران سیاسی و فرهنگی آن میسر می باشد. بنا بر این و بر اساس منطق زبان، آن چه می تواند بقای آن را تضمین کند، پذیرش عناصر مختلفی ست که به اثر آن ها توانسته دوام بیاورد.

در این کتاب با اختیار نام «دُر دری»، بیشتر سعی کرده ام به جنبه ای توجه دهم که چه گونه این پدیده با استراحام دیگران که هرچند در تقابل با اسلام و اعراب به اصطلاح نسخه ی فارسی (مجوسی) آن را ساخته اند، با محتوایاتی که پایه های عربی، ترکی و بیش از ۲۲ زبان دیگر در آن نهفته است، نه فقط یک عنصر منسوب به قوم نیست، زیرا از هویت قومی منشه نمی گیرد، بل تداخل عناصر مختلف فرهنگی و زبانی آن باعث شده در جانب نام دری، حساسیت ایجاد نکند.

آن چه در این کتاب در برابر خواننده ی افغان، قرار می دهم، در کنار قرائت های دری، نوع دیگری از نگرش به این زبان است که شاید برای بسیاری کاملاً نو باشد.

تحلیل محتوایی زبان دری یا به اصطلاح فارسی، مبرهن می کند که این پدیده یا مجموعه ی غیر منسوب قومی در یک زمینه ی تاریخی، به گونه ای شکل یافته که با رویکر سره سازی و انتساب فارسی آن، می

دُر دَری / ۷

تواند زود با آن چه در زوالش قرار دارد، از تعاملات اجتماعی - فرهنگی افغانستان، حذف شود.

در این کتاب، منطبق زبانی را در برابر خواننده ی افغان، قرار داده ایم که رشته ی دُر آن، به یک سلسله ی به هم پیوسته ای می ماند که سهم غیر فارسیستان در آن خیلی ناچیز است. اگر رشته ی زبان ترکیبی در ی یا به اصطلاح فارسی، از هم بگسلد، کوشش های شوونیسیم فارسی به خاطر رسمیت جهانی آن، مهجورتر می شوند.

بیش از نیم قرن تلاش های ناکام ایرانیان برای رسمیت زبان به اصطلاح فارسی، به دلیل فی نفسه ی این زبان است. زبانی با وامداری از بیش از ۲۲ زبان و تبعیت غیر عادی از زبان های عربی، ترکی و غیره، هیچگاه جای زبان هایی را نمی گیرد که مثلاً وقتی در خلوت تنوع قومی - زبانی افغانستان، قرار می گیرید، اصالت بعضی زبان های افغانی به قدری ست که حتی یک کلمه ی فارسی، عربی یا ترکی ندارند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۲ / ۴ / ۲۳ ش

کابل - افغانستان

دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!

خلاف تصور عام که با عبارت «زبان مادری»، ابزار تفهیم را نشانی می دهند، پدیده ی زبان، بیشترینه به عنوان عنصر اکتسابی، مولفه ی علمی دارد. شاید در زمانی که قرائت های هویتی - قومی طرح می شوند، ابزار تفهیم در جایی که وسیله ی ارتباط و کسب دانش است، به گونه ای عبارت یا اصطلاح «زبان مادری» را معنی کند، اما تصور این پدیده (زبان) نشان می دهد که حتی زبان های نیرومند و بسیار اکتیف، سازگار و مولدی چون عربی نیز متحول زبان هایی ست که نوع بین النهرینی «آرامی» آن، بستر رشد و تحول این زبان به زبان کنونی عربی را میسر می سازد.

پدیده ی متحول زبان در تحول زمانه، نه کاملاً متوقف می شود و نه منطقی ست با ذهنیت درگیر هویت های قومی، آن را در چهار چوب جغرافیا ها ننگه داشت.

تحول تکنالوژی با وفرت کالا هایی که هر کدام با ابزار استفاده، مولد زبانی خاص می یابند، هیچ زبانی را در هیچ کجایی در امان نخواهد گذاشت تا در خلوت های سره اش، چنان بماند که تاریخ و مبدا می دهند. اکثر زبان های رایج کشور ما به اثر مزج، تحول و تداخل به جایی رسیده اند که اکنون داریم؛ هر چند تولید امتعه ی زبانی ما که در همسویی با سیاست های ملی - جغرافی، جز هویت های قومی لحاظ می شوند، از قماش همان تجربیات ناکام نیز اند که اینک پس از ۸۰ سال ایجاد فرهنگستان فارسی در ایران، آن نهاد بیشتر یک مجموعه ی لغات غیر منطقی دارد. بنا بر این، در ساده ترین تعریف، با پدیده ی افهام و تفهیم نمی توان حصار ی درست کرد که در حوصله ی ذهنیت های قومی باشد.

آگاهی، صلاحیت و ظرفیت، زبان را محتوا می بخشد. چنان چه می دانیم، انبوه تخلیقات و تالیفات در زبان دری، به درستی که از نشانی افرادی صادر نشده اند که به اصطلاح زبان مادری آنان دری بوده باشد. مثنوی معنوی، کار یک ترک است که در زبان به اصطلاح مادری اش نیز آثار بزرگ دارد. اکثر آثار ابن سینا و بیرونی در زبان عرب اند. در حالی که می دانیم آنان عرب نیستند. در صد سال اخیر در افغانستان، بهترین محققان، نویسنده گان، شاعران و هنرمندان زبان دری، پشتون هاینند. در حالی که زبان مادری آنان، دری نیست؛ اما سلسله ی ویژه گی ها می تواند مبحث زبان مادری را در حالی موافق این مقال بسازد که زبان منتسب، بسیار از تداخل واژه گانی در تنوعی درگیر نباشد که اکنون شکل، محتوا و زبان دری یا به اصطلاح فارسی را در سیمایی تمثیل می کند که به اثر ناسازگاری، عقیم بودن، مخرج ها، اصوات و وفرت زبان های دیگر، به مجموعه ی واژگان یا لغاتی می ماند که یک جا کرده باشند.

سیر تاریخی دری که بعداً دچار غلط فهمی فارسی (غلط معروف) می شود، اثبات می کند زبان هایی با تداخل وافر زبان های دیگر، در آن جایی قرار نمی گیرند که مثلاً از ساعت ها سخن و گفتار یک ترکمن یا نورستانی - پشه یی می شنویم. آنان با ویژه گی و انحصار لغات، به عدم فهم کسانی می افزایند که زبان آنان را نمی فهمند.

با سمع دیالوگ، قرائت متن و توجه به مخارج و ادا، خیلی زود متوجه می شویم که دری یا به اصطلاح فارسی، نماینده ی چند ده زبان دیگر است که از مجموعه ی آنان به چنین شکلی در می آید.

شعوبیه یا بنیان اسلام ستیزی و خالقان تواریخ جعلی، در تقابل سیاسی با جهان اسلام، نیازمند وسیله ای بودند تا نه فقط سهولت فهم قرآن با زبان عربی را بزدایند، بل از این حیث، ابزاری بسازند که با تحریک ذهنیت قومی، نه فقط جغرافیای تعصب مرزبندی شود، بل از این حیث،

آدرسی رونما شود که ممثل هویت های تعصب قومی در رقابت های سیاسی اند. از مجموعه زبان های مختلف و زبان فرقه ی فریسی یهودیان (فارسی = پارسی) زبان دری را با انتساب به دربار سامانی ایجاد کردند؛ هرچند عمر حاکمیت سامانیان دیر نپایید، اما ترکان با مخالفت با دربار خلیفه، سرمایه گذاری ها کردند تا بالاخره با حضور پشتون های بزرگمنش و فرهنگی، زبان دری در جغرافیای منطقه و افغانستان، تاریخ بیابد. این که وارد مراحل دیگر تحول و جبر تاریخ استیم، عواملی در کار اند که بدون شک به نقش زبان در ایجاد رابطه، طوالت، قدمت و یا هم نقطه ی پایان، تاثیر خواهند گذاشت.

زبان دری یا به اصطلاح فارسی، محصول رقابت سیاسی ست و بقای آن نیز به سیاست هایی نهفته اند که بایستی خیلی دوتر از جغرافیای تعصب (سره سازی) کارسازی کرد. برچسپ انحصار قومی برای آن چه «دلخواه» کنند، حداقل بر زبانی که در زیر مستند می کنیم و بسیار مشکل دارد، درخور فرهنگیان نیست که با مدعای زبان مادری، قدعلم می کنند و در بستری مشغول صاف سازی اند که مقوله ی زبان های همه گانی اش بسته گی به کاربرد عام با عناصر متداخل از زبان های دیگر است.

بحث زبان شناسی ما بر اساس تحریف تاریخ لغزش دارد و باعث انحراف می شود. بنا بر این، تبیین نکاتی کمک می کنند که مشاهده می کنیم در سوی دیگر سره سازی، تعصب قومی با رجعت به ویژه گی غیر متداخل لغوی، باعث می شود در دنیایی که با کسب زبان های چون عربی و انگلیسی، فرهنگ جهانی ایجاد می شود، زبان هایی را که از شانس تقابل سیاسی زنده اند، با عقب مانده گی فکری، منحصر می کنند تا با حصار خودشان در همان جایی برگردند که منشای تاریخی زود گذر بود. در فرهنگ فارسی دکتور محمد معین، می خوانیم:

«در زبان فارسی، عناصر متعددی از زبان های مختلف شرقی و غربی وارد شده اند از این قرار:

- ۱- سنسکریت
- ۲- هندی
- ۳- سغدی
- ۴- ختنی
- ۵- خوارزمی
- ۶- فرانسوی
- ۷- انگلیسی
- ۸- آلمانی
- ۹- روسی
- ۱۰- ایتالیایی
- ۱۱- اسپانیایی
- ۱۲- اکدی
- ۱۳- آشوری
- ۱۴- بابلی
- ۱۵- عبری قدیم
- ۱۵- آرامی
- ۱۷- سریانی
- ۱۸- عربی
- ۱۹- حبشی
- ۲۰- چینی
- ۲۱- ترکی
- ۲۲- مغولی

مجموعه ی واژه گان، انتساب نادرستی نیست که گاه بر زبان دری یا به اصطلاح فارسی، اطلاق می شود. زبانی با ساختار ۲۲ زبان دیگر.

غلام علی حداد عادل، رییس فرهنگستان زبان فارسی ایران، معتقد است:

«... حداد عادل در پاسخ به سوال دیگر در باره ی این که برخی می گویند وجود واژه های زیاد عربی در قوانین ما آیا در مقابل تاکید فرهنگستان به استفاده از واژه های فارسی نیست، پاسخ داد: نه! ما وقتی می گوئیم فارسی، منظور مان زبان حافظ و سعدی ست. در این زبان، لغات عربی هم وجود دارند و وقتی می گوئیم زبان فارسی، منظور مان این زبان است. او افزود: اگر بخواهیم کلمات عربی را از فارسی بیرون کنیم، زبان فارسی خیلی ضعیف و لاغر می شود. زبان فارسی همین است که من و شما با آن صحبت می کنیم. مثلاً «صحبت» یک کلمه ی عربی ست. منتها عرب ها آن را به یک معنا به کار می برند و ما به یک معنای دیگر. رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی اضافه کرد: هیچ نباید نگران وجود این تعداد لغات عربی در زبان فارسی باشیم. ترازوی ما حافظ و سعدی هستند. نباید از آن غلیظ تر و ضعیف ترش کنیم...»

حذف فقط عربی از فارسی در حدی تاثیر وارد می کند که به قول آقای عادل، زبان فارسی، لاغر می شود. اشاره ی او به حافظ و سعدی، حساسیت مسئله ای را در خود دارد که اگر با افسارگسیخته گی سره سازی، به جان زبان عقیم فارسی بیافتم، در حالی که آینده ندارد، گذشته ی آن با فاصله از عربی، از افاده می افتد و این، یعنی پایان فرهنگی که زمانی شیرین وانمود می شود و زمانی شکر و ۲۱ زبان دیگر دارد.

عناصر متداخل از زبان عرب در دری، به اندازه ای اند که گفته می شود بیش از ۵۰ درصد واژه گان دری یا فارسی، عربی اند. افزون بر این، از بیش از نود سالی که در تلاش ارائه ی سیمای زبان مستقل برای دری یا فارسی اند، هیچ گرامر یا دستور این زبان، فارغ از زبان عربی نیست و نمی تواند باشد؛ اما آیا فقط واژه گان زبان عربی، حجم بزرگ

وام گیری زبان فارسی را می سازد؟ یک حاشیه ی کوتاه به نفوذ و حضور زبان ترکی نیز به درستی افاده می کند که ناداری زبانی که فارسی می دانند، در چه حد و اندازه است. در زیر، نمونه ای از صدها واژه و اصطلاح ترکی را برگزیده ایم که در رسامی چهره ی فارسی، سرنوشت ساز اند و از عمق حقیقتی حکایت می کنند که بیش از همه، سند ملکیت دری یا فارسی، برای یک قوم خاص را زیر سوال می برند. وام واژه گان ترکی در فارسی امروز:

- آبجی (معین): از آغا + باجی = لفظ محترمانه در خطاب به بانوان.
باجی = خواهر
- أتراق: توقف چند روزه در سفر (معین): چندی ماندن، لنگر انداختن، فرود آمدن
- اجاق / أجاج (کاشغری): اوجاق (معین): آتشدان، بریجن، بریزن = brēzan پهلوی (مکنزی)
- آچار (معین): وسیله ی گشودن / کلید از مصدر آچماق = باز کردن
- آچمز (معین): اصطلاحی در شطرنج از مصدر آچماق / مهره ای در شطرنج که اگر آن را حرکت دهند، شاه، کیش می شود.
- آذوقه / أزوقه (معین) - (نجفی)، (کاشغری): توشه
- آلاجیق / الجوق (صفا): آلاجق / آلاجق / آلاجو (معین)
- آلاخون از آلاخان، آلامان (معین)
- الاغ (معین) الاق: ستور / پیک (صفا): قاصد / پیک / اسب پیک (کاشغری)
- آماج / أمج (کاشغری): آماج آماج (معین): نشانه
- باتلاق (نجفی): مرداب
- باشی (معین): پسوند بعضی از شغل ها به معنی رییس. مانند آشپزباشی = سر آشپز
- بیرق (معین): پرچم، درفش، علم

- تسمه / تاسمه (معین): دوال. در پارسی میانه هم dawāl (فرهنگ پهلوی - مکنزی)
- تگار (معین): در اصل به معنای خُرَجین: چیزی که در آن گندم و جز آن بریزند / جوال (کاشغری)
- توتون / تُتُن: دود (معین): در ترکی دود را دومان می گویند.
- جار (معین)
- جلو از جیلاو (معین و دهخدا): پیش. در پارسی میانه frāz (پهلوی - مکنزی)
- چاق / چاغ (معین): فربه و سالم. در پارسی میانه هم frabīh (فرهنگ پهلوی - مکنزی): در ترکی چاق به معنی زمان است، نه فربه.
- چپق (معین)
- چریک: پارتیزان
- چکمه (معین): موزه. در پارسی میانه mōzag (فرهنگ پهلوی - مکنزی)
- چلاق / چولاق (معین): چُلُق: شل، بریده دست، تباه دست (کاشغری)
- چماق / چوماق (معین): چُمَق: عصا (کاشغری): در فارسی چوب دست
- چمباتمه / چونقائمه (معین)
- چی: پسوند نسبت و اتصاف (معین): مانند تماشاچی / درشکه چی. در فارسی پسوند گر است مانند تماشاگر.
- خورجین از هُورجین اَرَجی (کاشغری): بارجامه. در پارسی میانه هم bārjāmag (فرهنگ پهلوی - مکنزی)
- دُلْمَه
- دو قلو (معین) - (نجفی): فارسی + ترکی، دو زاد

- زگیل / سِگِل یا سگیل
- سنجاق (معین)
- سنجاقک. ترکی + فارسی (معین)
- سلَّانه سلَّانه راه رفتن (معین): از مصدر ساللانماق = آویزان شدن که در فارسی به آرامی راه رفتن یا در حقیقت با دست های آویزان راه رفتن معنی می دهد.
- سورتمه (معین): از مصدر سؤرؤتمک = روی زمین کشیدن
- شیشلیک (معین): شیش = سیخ کباب - سیخی (کاشغری)
- قاپ: استخوان شتالنگ که برای قمار و بازی به کار می رود.
- (معین): در طبری کاب و در عربی هم کعب است. شاید در اصل پارسی باشد.
- قاچاق و قاچاقچی (معین): از قاچماک به معنی دویدن یا گریختن می آید.
- قایق (معین): قَیغِق (کاشغری): کرجی، بلم
- قرقی (معین): باز
- قرمه / قاورمه (معین): از مصدر قووورماق = در روغن سرخ کردن. در فارسی خورش سبزی.
- قره قوروت (معین): کشک سیاه
- قره نی. ترکی + فارسی (معین): سیاه نی
- قشون (معین): لشکر
- قلیچماق: فارسی گردن کلفت، تنومند
- قنذاق تفنگ و بچه (معین): قنذاق تفنگ. شاید عربی شده ی «کُندگ / کُنده» باشد.
- قوچ / قچ (معین) - (کاشغری): گوسفند نر
- قورباغه (معین): غورباغه (نجفی): غوک. در پارسی میانه هم wak (فرهنگ پهلوی - مکنزی)

- قوش (معین) قُش: شاهین (کاشغری): پرنده ی ترکی
- قوطی (معین): دبه
- قیچی (معین): لا کازرد
- کاکوتی از ترکی ککلیک اوتی (معین): بی کاربرد
- کرنش: تعظیم (معین): معادل نماز بردن پهلوی (مکنزی): خاکساری
- کشیک (معین): پاسبان
- کماج / کمج (کاشغری): نان زغالی
- گلنگدن: قسمتی از تفنگ (معین). در پارسی: رو آیک.
- یاتاقان (معین): خوابنده
- یاغی: سرکش / دشمن (معین): یغی (کاشغری)
- یغما (معین) - (صفا) - (کاشغری): تاراج
- یقه / یخه (معین) - (نجفی): یقا (کاشغری): فارسی گریبان
- یورتمه (معین): چهارگامه
- یونجه (معین): یرنچا / یرنچغا (کاشغری): در پارسی «آسپست»
- ییلاق (معین): ییلاغ (کاشغری): تابستانی.
- بشقاب: بش (خالی) + قاب (ظرف)
- نام واژه گان غیر ترکی به نام ترکی: بشقاب: بشقاب در افغانستان. پیشکاپ از دو جزء پیش و قاب از سکایی = kaba، سغدی = kapç / kapçē / kapçik تشکیل شده است.
- قاب: ظرف (برخی به کالبد و کاب و کالب پاد ربط داده‌اند و کاب هم وجود دارد). هرچند خود «قاب» به واژه‌های مختلف ربط داده شده است.
- خان به معنی رئیس، امیر و بزرگ بر دهقان؛ اما خان به معنی خانه، فارسی ست. (معین)

- خانم (از خان مثل مردم از مرد)
- برخی منابع ترکی، این واژه گان را ترکی گمان برده‌اند:
- ترخون، نوعی سبزی خوردنی. این گیاه در علم گیاه شناسی روم قدیم و یونان، استراگون، نام داشته که ریشه ی مشترک آن با ترخون بسیار محتمل و ترکی الاصل بودن آن، بعید به نظر می رسد.
- اتاق / اطاق (نجفی) - (معین): از وثاق عربی گرفته شده. (دهخدا)
- جلگه از چؤل = دشت / صحرا
- چو (شایعه)
- چیت: پارچه ی چینی منقش (کاشغری): چهیت، هندی: پارچه ی نخ نازک و گلدار در رنگ های مختلف. (معین)
- دبوس از تپوز (معین): گرز
- سان (در ترکیب سان دیدن): شماره (لغات الترتک)
- سگو: سکو / دکان (کاشغری)
- فتر. احتمالاً تلفظی ست از واژه ی آلمانی feder
- قاطر / قتر (کاشغری): از مصدر قاتشماق = در آمیختن
- قپان یا کپان. یونانی (معین)
- کلاش / قلّاش: زیرک، حيله گر، مردم بی نام و ننگ و لوند و بی چیز و مفلس، می خواره و باده پرست و خراباتی و مقیم در میکده.
- وام واژه های ترکی فراموش شده در فارسی معاصر:
- واژه های ترکی که در مکالمات و متون قدیمی تر فارسی، کاربرد داشته‌اند:
- آداش (معین): هم نام (صفا): آد = اسم. داش و تاش = پسوند ملازمت به معنی هم. مثل وطن تاش = هم میهن

- آغا = لفظی محترمانه در خطاب به بانوان؛ عنوانی که به دنبال
- اسامی خواجه‌سرایان افزوده می‌شد. مثل مبارک آغا
- ارخالق / آرخالیق: قبای کوتاه در زیر قبای مردان یا نیم تنه ی زنان
- بر روی جامه‌های دیگر. (معین)
- آغوز / اَغُز (کاشغری): شیر نسبتاً غلیظ که مادر پس از زاییدن به
- نوزادش می‌دهد.
- ایلچی (معین): سفیر، فرستاده
- ایلخان. ترکی / مغولی (معین): رئیس قبیله
- ایلغار / یلغار (معین): هجوم، شیخون
- باخه از بقا / مُنْکُز بقا = لاک پشت (کاشغری): کشف =
- kašawag (مکنزی)
- باسمه: چاپ، چاپ روی پارچه (معین)
- بُخو بُقاغو: بندی که بر دست یا پای دزد نهند (کاشغری)
- بغاز: تنگه / گذرگاه آبی باریک (نجفی): بوغاز (معین)
- بولاق اوتی / بولاغ اوتی (معین): شاهی آبی
- تالان: غارت مغولی (معین)
- تُتماج (کاشغری): نوعی آش (معین)
- تیماج: سختیان = saxtag (مکنزی)
- چاپار: قاصد (معین) - (صفا)
- چاپقونچی: کسی که به تاخت و حمله مبادرت می‌ورزد.
- چاتمه (معین)
- چاوش / چاووش (معین)
- چُپُو: غارت (معین)
- چخماق (معین)
- خفتان / قفتان (کاشغری)
- دیلماج (معین)

- ساخلو / ساخلاو: پادگان. گروهی سرباز مأمور به حراست از جایی (معین)
- سورچی: راننده ی گاری، درشکه و دلیجان (معین): از مصدر سؤرماق = راندن
- سیاق / سایاق: علم محاسبه از مصدر سایماق = شمردن
- طغرا / طورغای (معین): تُغراق: مهر / مهر خاقان (کاشغری)
- قِران: واحد پول در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی (معین)
- قراول (معین): پاسبان. ترکی / مغولی (صفا)
- قوروت / قُروت: کشک (لغات الترك)
- گز مه: شبگرد / عسس (معین)
- یاسا / یساق / یاساق: قانون / سیاست / مجازات. ترکی - مغولی (معین) - (صفا)
- یساول (معین)
- ینگه: ساقدوش عروس (معین): ینگگا، زن برادر بزرگ تر (کاشغری)
- یورت (معین): یرت: خانه / محل اتراق ایل (کاشغری)
- یورقه یورغه (معین): یریغات = اسب خوش حرکت (کاشغری)
- یورغه رفتن = نیکو راه رفتن (معین)
- نام های ترکی در فارسی:
- آغاسی / آقاسی: سرور، مهتر (معین)
- آقا. ترکی / مغولی (صفا): آغا: بزرگ / مخدوم / برادر بزرگ تر /
عمو / امیر / رئیس (معین)
- آقاجری
- آیدین (رایج برای اسم شخص در ایران؛ پسر و نیز دختر)
- اتابک از آتا + بگ / بیگ (معین)
- ارسلان: شیر (معین): آرسَلَن (کاشغری)

- ازبک (اغوزبیگ): اوزبک (معین)
 - افشار (کاشغری): اووشار
 - بایندر
 - بهادر: دلیر / شجاع (معین): از اصل مغولی.
 - بیات: در اصل به معنی کهنه / قدیمی
 - تیمور از دمیر = آهن
 - چیچک: گل / شکوفه
 - خاقان (معین): عنوان پادشاهان چین و ترکان
 - خزر / خُزار: نام سرزمینی از ترکان (کاشغری)
 - خلج (کاشغری)
 - سنجر: پرنده ی شکاری (معین)
 - سنقر (معین): سُنْکُفَر: پرنده ی شکاری (کاشغری)
 - عم قزی: دختر عمو
 - قآن. ترکی / مغولی (صفا)
 - قزل (معین)
 - قزل آلا (معین)
 - قلیچ: شمشیر (معین) - (کاشغری)
 - گلین (معین): کِلِن / عروس (کاشغری)
 - یاشار از مصدر یاشاماق = زیستن
- توجه شود که آن چه به گونه ی تلخیص در بالا آمد، فقط به دو بخش زبان فارسی، تعلق می گیرد. بررسی دستوری نشان می دهد که تجزیه و تحلیل زبان به اصطلاح فارسی، این پدیده را که ذخیره ی اصالت آن را شاهنامه می خوانند، در کدام حد استقلال زبان مستقل، معرفی می کند.
- دری تاجکی:

«گوهر شریف زاده، سرپرست کمیته ی دولتی زبان و اصطلاحات زبانی تاجکستان، اعلام کرد که مقامات تاجکستان، گروه متخصصی را

سازماندهی کرده اند که وظیفه ی آن ها کنترل بر نحوه ی گویش زبان ملی در مطبوعات و رسانه های این کشور است. به خاطر نقض این مقررات زبانی جدید، جریمه های مختلف، تصویب شده اند. برای افراد حقیقی از ۷۵ تا ۱۰۰ دلار و برای مقامات و اشخاص حقوقی نیز از ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار در نظر گرفته شده است.

شریف زاده، اشاره کرد که روزنامه نگاران تاجک به تازه گی شروع به استفاده از لغاتی کرده اند که برای اکثر شهروندان تاجکستان، نامفهوم اند. اغلب این جملات و اصطلاحات، به زبان فارسی هستند (اشاره به دری ایرانی).

تاجک ها بعدها به جای استفاده از حروف الفبای عربی، شروع به استفاده از حروف لاتین (از سال ۱۹۲۹) و پس از آن خط سیریلیک (از سال ۱۹۳۹) را مورد استفاده قرار دادند. لازم به ذکر است که زبان تاجکی در طول این سال ها به شدت زیر نفوذ زبان ترکی و روسی قرار گرفت.

جغرافیای رواج دری، نشان می دهد که زبان به اصطلاح فارسی، چنانی که در ساختار مشکل دارد، در حوزه ی نفوذ فارسیسم یا مولد ۹۹ درصد لغات غیر منطقی نیز بی مشکل نیست؛ هر چند سیاست های فرهنگی در تاجکستان، در سویی با وام از فارسیسم، هویت قومی و تعصب نژادی می سازد (آریایی - کوروشی) اما در زوایای آن، پذیرفتن واقعیت تحول و استراتژی سیاسی که پیدایش، رشد و آینده ی این کشور در حوزه ی روسی را تضمین کرده، اجازه نخواهد داد زبان فارسی را که در ایران با ۲۲ عضو دیگر می پذیرند، با اعضای پذیرد که واقعیت های کنونی تاجکستان اند.

دری افغانی:

فارسی مروج در افغانستان نیز در خلوت هایی که اکثر زبان شناسان و فرهنگیان ایران، نه در فرهنگ علامه دهخدا و دیگران،

از جزییات آن آگاهی دارند، با ویژه گی عناصر متداخل از پشتو و زبان هایی که بیرون از ۲۲ تای مرحوم معین می شوند، به جا های دیگری می برد که همچنان مردود کننده ی نظریه و مالکیت خصوصی این زبان به یک قوم خاص می شوند. فارسی به عنوان زبان بین المللی، امکان ندارد:

«سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو)، پیشنهاد ایران برای ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین المللی را رد کرد. پیش از این، سید محمد رضا دربندی، معاون امور بین الملل بنیاد سعدی از ارائه ی پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین المللی در یونسکو در جریان سفر اخیر «ایرینا بوکووا»، مدیر کل یونسکو به ایران خبر داده و گفت: این پیشنهاد را پی گیری خواهیم کرد. او گفته بود که بر اساس مذاکرات انجام شده، شروط بین المللی کردن زبان را تغییر دهند. پیشنهادهایی از جمله در نظر گرفتن سابقه ی تاریخی و تمدنی زبان، تعداد ترجمه های انجام شده از آثار مشاهیر آن زبان، دایره ی پوشش تاریخی زبان در گذشته و... از طرف بنیاد سعدی به یونسکو برای در نظر گرفتن معیار بین المللی دانستن یک زبان، پیشنهاد شده است. این پیشنهاد ها با سفیر ایران در یونسکو مطرح، اما با جواب منفی رو به رو شد. چرا که پیش از آن، این پیشنهاد از سوی یونسکو، رد شده بود.

اکنون وسایت خبری تحلیلی «آراز نیوز» به نقل از دربندی، گزارش داده که گفته است: «اوایل اردیبهشت ماه [ماه ثور] در جریان سفر مدیر کل یونسکو به ایران و بازدید وی از میراث فرهنگی ایران، پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین المللی در یونسکو را توسط یک واسطه ارائه کردیم، اما خبری از موافقت، استقبال یا عدم استقبال نشد.» وی ادامه داده است: «بنیاد سعدی، ۱۰ پیشنهاد برای بازبینی در شاخص های بین المللی کردن زبان ها در یونسکو را با هدف ثبت این

زبان به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی جهان به یونسکو ارائه کرد. تا کنون هفت زبان در کمیسیون ملی یونسکو به عنوان زبان‌های بین‌المللی به ثبت رسیده‌اند که چند تا عبارت‌اند از انگلیسی، آلمانی، ترکی، فرانسوی، اسپانیایی و عربی. این زبان‌ها بر مبنای شرایط یونسکو مبنی بر این که هر زبانی که باید به عنوان زبان بین‌المللی به ثبت می‌رسید، به ثبت رسیده‌اند.» وی افزوده است: «این روال ادامه داشت تا این که در سفر اخیر احمد جلالی، سفیر ایران در یونسکو، این موضوع را با وی در میان گذاشتیم. جلالی، اذعان داشت که پیش از این نیز این پیشنهاد با همکاری کشورهای افغانستان و تاجکستان به یونسکو مطرح شده بود، اما یونسکو حاضر به تغییر شرایط خود نیست. بنا بر این پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی، پذیرفته نشده است.»

سازمان فرهنگی ملل متحد یا یونسکو، بر اساس مولفه‌ها، قواعد و اساسات زبان‌شناسی با ضمایم متکلمان، گستره‌ی جغرافیایی، فی‌نفسه‌ی زبان (اشتقاقی بودن) و کاربرد، فقط چند زبان مهم را که در بالا تذکر یافتند، به عنوان زبان‌های بین‌المللی به رسمیت می‌شناسد. این سازمان جهانی و غیر وابسته، قوانینی را که بر اساس تجربیات علمی، نافذ کرده است با هیچ ملاحظه‌ی سیاسی، تحمیل و فشار، تغییر نمی‌دهد.

این که چرا زبان به اصطلاح فارسی با تمام سرمایه‌گذاری‌های ایرانیان، زبان بین‌المللی و من حیث زبان مستقل، پذیرفته نمی‌شود، تلویحات و تلخیصات این تحقیق و آن چه بعداً می‌آید، تبیین می‌کنند که این پدیده‌ی آسیب‌پذیر در حالی که از عنصر عصیت قومی برای انحصار (سره‌سازی) در خطر است، شانس زیادی ندارد تا در جغرافیایی بقا یابد که از سوی «فارسیسم»، گذشته و محتوای خوب ندارد و از سوی دیگر با تحریک هویت‌های قومی مبنی بر شاخصه‌های دیموکراسی

غربی، تبارز اقوام با مشخصه‌ی زبان‌های غیر متداخل از واژه‌گان زبان‌های دیگر، نه فقط فرهنگ خودشان را در حاشیه‌ی زبان به اصطلاح فارسی، اغماض یافته می‌بینند، بل گرایش قومی به خاطر دست آورد‌ها، هزار پُل زبان‌های جهانی و وفرت مولدات تکنالوژی، ذهنیت می‌سازند تا اشراف به زبان، بیشتر با گزینه‌های اقتصادی و سیاسی باشد.

آینده‌ی مبهم فارسی:

استاد ناصر پورپیرار (محقق بزرگ ایران): «نزدیک هفتاد سال است که «فرهنگستان زبان فارسی» که در زمره‌ی دستک و دست ساخته‌هایی است حاصل رسوخ عوامل یهود در دستگاه رضا شاهی، برای جان و هویت دادن زورکی به زبان ناتوان فارسی، عرق ریزان تلاش می‌کند و بخشی از بودجه‌ی فرهنگی ناچیز این مملکت را به خوش نشینانی می‌بخشند که در این مدت دراز، حتی ۷۰ واژه، یعنی سالی یکی، برای زبان فارسی تراش نداده‌اند تا بگوییم دخل و خرج‌شان برابر بوده است. انصاف باید داد که در این باره، عذر فرهنگستان نشینان موجه است؛ زیرا با هیچ ترفندی نمی‌توان زبانی را که فاقد ساختار اتیمولوژیک است، به زایمان واداشت.

به یک پاکت چهار گوش شیر نگاه می‌کردم. در میان کادر یکی از اضلاع آن، با حروف و زبان انگلیسی نوشته شده بود: «pasteurized & homogenized» و در ضلع دیگر پاکت در کادری مشابه، همین دو واژه را با همین تلفظ و فقط با حروف فارسی، که در واقع الفبای عربی است، تکرار کرده بودند: «پاستوریزه و هموژنیزه»، اما در ضلع بعد که به زبان عرب بود، باز هم در کادری مشابه، آمده بود: «مبستر و متجانس».

حتی در زبان انگلیسی «پاستوریزه» را نمی‌توان واژه‌ای با ریشه‌ی زبان لاتین شناخت؛ زیرا با چسپاندن پسوند فعل متعدی به دنبال نام مخترع شیوه‌ی پالایش، یعنی پاستور، لغتی بدون ریشه ساخته‌اند، اما عرب با

زبان گوهرینش، به ساده گی از ریشه ی «ستر» که به معنای «پاک کردن از پلیدی» است و فارسی زبانان از آن مصدر بی هویت «ستردن» را ساخته اند، مشتق زیبای «مبستر» را در جای «پاستوریزه» و از ریشه ی «جنس» به معنای «اصل هر چیز»، مشتق بسیار توانای «متجانس» را قرار داده است.»

سازگاری زبان که با تحول زمان، خود باعث دگرگونی می شود، زبان هایی را که بر اساس اصول زبان شناسی، متحول می شوند، کمک می کند همانند زبان نیرومند عربی، منعطف و مزج شوند و با ابزار کارای بلند، واژه گان متداخل را در خود استحاله کنند. چیزی که فارسی را از زمان مبدأ (دربار سامانی) در رقابت سیاسی، اما با پذیرش روباز واژه گان زبان های دیگر، به شکل امروزی در آورد و در شرایطی که تقابل سیاسی نیز دگرگونه شده، ماندگاری این زبان در حالی که وابسته به انعطاف در برابر زبان های دیگر می باشد، هشدار می دهد هرگونه صاف کاری آن در حدودی که پشتوانه ی کافی ظرفیت بشری ندارد، بی نیاز از الطاف و وام واژه گان، ابزار و عناصر زبان های دیگر نیست که اینک با بحث سره سازی به جان آن ها افتیده اند.

فارسی، زبان عقیم:

پروفسور رضا باطنی (زبان شناس بزرگ ایران): در باره ی زیبایی، شیرینی، گنجینه ی ادبی و دیگر محاسن زبان، اکنون شاید وقت آن رسیده باشد که با واقع بینی به مطالعه ی توانایی های زبان فارسی پردازیم و ببینیم آیا این زبان می تواند جوابگوی نیازهای امروزی جامعه ی ما باشد؟ آیا در آن، کاستی هایی یافت می شود؟ و اگر یافت می شود، چه گونه می توان آن ها را برطرف ساخت؟

یکی از ویژه گی های زبان، زیایی یا خلاقیت آن است. خلاقیت زبان را از جنبه های گوناگون می توان بررسی کرد (از جنبه ی ادبی، نحوی، واژه گانی و شاید هم از جنبه های دیگر). بحث ما در این جا به

خلاقیت یا زایایی در واژه گان زبان محدود می شود. زایایی واژه گان به اهل زبان امکان می دهد تا همراه با تغییراتی که در جامعه ی آنان رخ می دهد، واژه های تازه بسازند و کارایی زبان خود را با نیازمندی های خود، متناسب گردانند.

از نظر زبان شناختی، زایایی واژه گانی به مبحث اشتقاق یا واژه سازی مربوط می شود (از این پس «زایایی» به کار می بریم به جای زایایی واژه گانی). اشتقاق، یعنی این که ما بتوانیم از اسم یا صفت فعل بسازیم، از فعل، اسم یا صفت بسازیم و مانند آن. با اندکی تسامح می توان گفت: اشتقاق، یعنی گذر از یک مقوله ی دستوری به مقوله ی دیگر. بنا بر این، اگر بخواهیم به میزان زایایی یک زبان پی ببریم و احتمالاً آن را با زایایی زبان های دیگر مقایسه کنیم، باید بینیم که در آن زبان با چه درجه ای از سهولت می توان از یک مقوله ی دستوری به مقوله ی دیگر رفت. از میان تغییرات اشتقاقی گوناگون، آنی که از همه مهم تر است، گذر از مقوله ی اسم یا صفت به مقوله ی فعل است. یا به بیان ساده تر، ساختن فعل از اسم و صفت است. دلیل این امر، آن است که فعل، خود از زایایی زیادی برخوردار است و می توان از آن، مشتق های دیگر به دست آورد. مثلاً در زبان انگلیسی از ion (یون) که اسمی است از اصطلاحات فیزیک و شیمی، فعل می سازند و سپس از آن، مشتق های دیگر به ترتیب زیر به دست می آورند:

Ion \ ionizable
 ionize \ ionizability
 ionized \ ionization
 ionizing \ ionizer

و سپس از راه ترکیب این مشتق ها با واژه های دیگر، اصطلاحات جدید می سازند:

Ionization chamber
 ionization energy
 ionization potential
 ionization track

ionizing radiation ionized gas

به طوری که می بینیم، پس از این که ion با استفاده از پسوند ize، به فعل تبدیل شد، می تواند منشای هفت مشتق یا واژه ی جدید باشد که خود می توانند با واژه های دیگر ترکیب شوند و شش اصطلاح جدید بسازند که جمعاً ۱۳ واژه و ترکیب می شوند و این، به هیچ وجه پایان زایایی فعل ionize نیست، اما بینیم در زبان فارسی، وضع چه گونه است:

۱. در فارسی، فقط فعل های ساده یا بسیط هستند که زایایی دارند. یعنی می توان از آن ها مشتق به دست آورد.
۲. در فارسی امروز، دیگر فعل ساده ساخته نمی شود. یعنی نمی توان به طور عادی از اسم یا صفت، فعل ساخت.
۳. شمار فعل های ساده ای که زایایی دارند و از گذشته به ما رسیده اند، بسیار اندک اند.
۴. از این شمار اندک نیز بسیاری در حال از بین رفتن و متروک شدن هستند و جای خود را به فعل های مرکب می دهند، ولی فعل های مرکب، عقیم هستند و نمی توان از آن ها مشتق به دست آورد.
۵. از «مصدر های جعلی» فارسی، چه آن هایی که از اسم های فارسی ساخته شده اند و چه آن هایی که از واژه های عربی ساخته شده اند، مشتق به دست نمی آید. به بیان دیگر، مصدر های جعلی زایایی ندارند.
۶. نتیجه: زبان فارسی، در وضع فعلی برای برآوردن نیاز های روزمره ی مردم، با مشکلی مواجه نیست، ولی برای واژه سازی علمی، از زایایی لازم برخوردار نیست و نمی تواند یک زبان علمی باشد. مگر این که برای کاستی های آن، چاره ای اندیشیده شود...

زبانی که قدما به کار برده اند، جوابگوی نیاز های آن روز جامعه ی ما بوده است. ما می توانیم و باید اندوخته ای را که آن ها برای ما گذارده اند، دست مایه قرار دهیم، ولی نمی توانیم تنها به آن اکتفا کنیم. باید

کند و زنجیری را که نادانسته به پای زبان فارسی زده ایم، باز کنیم و بگذاریم زبان همگام با نیازها و تحولات شگرف جامعه‌ی امروز، آزادانه پیش برود...»

چرا پارسی اصیل از دهن افتیده است؟:

شاهنامه‌ی فردوسی شعوبی را بزرگ‌ترین ذخیره‌ی واژه‌گان زبان دری می‌دانند. این که اکثر زبان‌شناسان معتقد اند، ده درصد لغات شاهنامه، هنوز هم بی‌مفهوم و فاقد معنی اند، پیش از همه برمی‌گردد به کارخانه‌ی تعصب گروهک شعوبیه که تبیین تاریخی ثابت می‌کند نخستین سازمان ضد اسلامی ایدیالوژیک اند که در برابر عظمت نظامی خلافت اسلامی، خدعه می‌ساختند و با ایجاد آثار جعلی، تواریخ به اصطلاح افتخاری قبل از اسلام و ساخت زبانی که نفوذ دین اسلام را با قطع عربی بکاهد و از این رهگذر، در فضای باز آن با دین بافی و فرقه‌گرایی، قرآن را محصور و از آدرس نهاد های ویژه، فهم عام اسلامی را منحصر به محورهایی کنند تا زیر تاثیر تعصب قومی-زبانی بمانند. استاد ناصر پورپیرار:

«من در بررسی طلوع اسلام در ایران کوشیدم به عمده‌ترین این اسناد ناسالم پردازم و روشنفکری کنونی ایران را از آلوده شدن و در غلطیدن دوباره به دام کهنه‌ای که یهودیان به صورت مورخین و باستان‌شناسان و اسلام‌شناسان و خاورشناسان در صد ساله‌ی اخیر گسترده‌اند، پرهیز دهم. اینک مسلم است که نخواهیم توانست زبان ناتوان فارسی را که بدون سود بردن از قواعد و لغات عرب، به لقلقه می‌افتد، کنار بگذاریم و به زبان قرآن پناه بریم، اما بی‌شک از آن که آینده‌ی ما را اتحاد اسلامی رقم خواهد زد، گستردن زبان عرب در میان جوانان و گنجاندن جدی تر آن در مواد درسی و زدودن مزخرفات باستان پرستی از عرصه‌ی سنت‌ها و رسومات سراسر خرافات، می‌تواند زیر بنای این اتحاد را پی‌ریزی کند و شاید که تا

زمان معین، این فاصله ی انباشته از کینه و عداوت و ناشناخته گی را با پژوهش و پردازش به مشترکات خویش به هم آوریم.»

کارخانه ی جعلیات شعوبی که در فرصت سامانی به کار می افتد، با استخدام کسانی چون فردوسی که در ایجاد محتوای شاهنامه، نقش ندارد، بل با قریحه و توان شعری، دستورات شعویان را قالب می زد تا بزرگ ترین اساسنامه ی توهین، نژاد پرستی، زن ستیزی، اقوام ستیزی و کهنه داستان هایی متولد شوند که روزی دکتور منوچهر اقبال در کتاب «سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران»، آن را به خوبی معرفی می کند:

«شاهنامه، کتاب پُر از دروغ و افسانه و یکی از اسباب عقب مانده گی فکری ما ایرانیان بوده و است. بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه یی، غیر واقعی و دروغینی که تنها در کتاب سراندر پا دروغ «شاهنامه» و مثل آن، از آنان یاد شده، چیز دیگری نبوده اند که از جمله ی آنان می توان به این افراد خیالی، اشاره کرد:

«کیومرث، جمشید، فریدون، گشتاسپ، گهراسپ، کیکاووس، رستم، سهراب» و شخصیت خیالی و منفی بافته ی «افراسیاب تورانی» و گنده بافی های از این گونه که مادران، گاهی برای خوابانیدن بچه، داستان های سراپا دروغ آنان را تعریف می کنند و کودک را از همان کودکی به «فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی»، خو می دهند...»

کارخانه ی واژه سازی شعوبیه در رقابتی که اکنون نیز از فارسیسم ایران صادر می شود، نه فقط به جعل می پردازد، بل با چهار حرفی ساختن کلمات عربی (پ، ژ، چ، گ) آن ها را در قواره ای می اندازند که اکنون فرهنگی های پارسی سره، «تازی» شده ی «پارسی» می خوانند. این که چرا بخش بزرگ گنجینه ی شاهنامه، از دهن افتیده است، به همان جعلیاتی بر می گردد که بخش دیگر آن برای ترادف در برابر عربی، همانند رایانه، موشک، چرخبال و امثالهم در هزار سال پیش، نه

فقط برای پارسی بازی، بسیار چهار حرفی اند که از حیث تلفظ سنگین و کند، زبان و دهن را گره می زنند، بل به دور از تمام قواعد زبان شناسی، فاقد ریشه، ساختار اتیمولوژیک و عاری از کیفیت مصادر و مشتقات اند. به گزیده ای از واژه گان پارسی سره در زیر توجه کنید که از شاهنامه ی فردوسی، اخذ شده اند. این واژه گان، هیچ شانسی برای رواج کنونی و استعمال عام ندارند؛ زیرا از یک سو تلفظ مشکل دارند و از سوی دیگر به معانی ای به کار می روند که اگر در هزار سال پیش برای تحریک تعصب، مزه می دادند، در جوامع امروزی که اکثر رویکرد های انسانی، در مسیر خط بطلان بر راسیسم قرار می گیرند، با نفی جنگ طلبی، حماسه پرانی های پُر از آدمکشی، توهین به دیگران و هوسبازی و هوسرانی، اجازه نمی دهند تا مثلاً به نام رستم، دیو کشی، زنباره گی، پدرسالاری و پیرسالاری، استبداد و خودرایی را کمک کنند. امروزه استفاده از نام های زیر، حتی باعث تمسخر و ریشخند عام خواهند شد.

واژه گان اصیل شاهنامه یی:

آرتیتیر (مانند مادر نیست) - از نزدیکان گشتاسب کیانی

آترگشسب (مانند مادر گذشت) - سردار کیخسرو کیانی

آتروترسه (مانند آب رو بنده) - پسر اسفندیار

آتروترس - از خانواده ی کیانیان

آتور تریش - نگ به «آتور ترسه»

آخواست (مانند کارداشت) - سردار تورانی در زمان پشنگ

آذر گشسب - سردار نامی کیخسرو، آتشکده ی هشتم در بلخ

آذر نرسه - پسر اسفندیار، پسر گودرز

آراشتی - نگ به آراستای

آسپیان - نگ به «آبتین»

آسپیگان - نگ به «آبتین»

آسویه - نگ به «آبتین»
 آگای مَسواک - پسر نوذر
 آپرنگ (مانند همرنگ) - پسر سام
 آپویه (مانند زمینه) - پسر کیغباد
 آتَرَت (مانند بهمن) - پدر گرشاسب
 آترتِه - نگ به «اترت»
 آترَد - از بازماندگان فریدون
 آجَرَب - پسر سیامک
 آخروَر (مانند کم زور) - پسر کیخسرو
 آرجاسب (مانند برجاست) - یار و همبازی چوگان سیاوش
 آرجست (مانند برجست) - پهلوان زمان پشنگ
 آرجش (مانند بهمن) - نام شاهی
 آرژنْتَه (مانند ارزنده) - دلاوری از توران، نام آهنگ
 ارژنگ زره - پهلوان تورانی
 آرشک (مانند بهمن) - از نیاکان گرشاسب، پدر تهمورس
 آرشن (مانند بهمن) - نوه ی کیغباد
 آرفَخشد - پدر ارمایل
 آرمایل - از بزرگ زاده گان پارس
 اُرواتب (مانند گشتاسب) - نام لهراسب، پدر گشتاسب است
 ارواخش (مانند گل کاشت) - برادر گشتاسب
 آروسار (مانند گلسترای) - سرداری که با کیخسرو جنگید
 آسپیدا (مانند در جایگاه) - سردار کی و گشتاسب، دلیرزاده ی پایدار
 آسپا یود (مانند برپابود) - برادر زیر و پسر لهراسب
 آستونه - پسر ایرج، درچم: ستونپا و استوار، پابرجا و پایه ی نیرومند.
 اشکبوس - سردار کوشانی، یار افراسیاب
 آشکش (مانند بهمن) - از سرداران بزرگ و از نژاد غباد.

اُشَنَر (مانند گلپر) - وزیر خردمند و زیرک کیکاوس.
 آغَریرس (مانند در سینه) - پسر پشنگ و برادر افراسیاب.
 آفراواک (مانند پروادار) - پسر سیامک
 آکوان - نام دیوی نیرومند
 آگای مَشوُک - نگ به «آگای مسواک»
 آلکوس (مانند در گوش) - پهلوان تورانی
 اَمَرگش (مانند کمرکش) - پسر پشوتن
 اَناستوخ - پسر ایرج
 اندریمان - برادر و سردار ارجاسب و همبازی چوگان سیوش.
 آوراَش (مانند سرکار) - پسر سیامک
 اوروت اسپ (مانند سرود است) - اوستایی لهراسب
 اوزو (مانند هومنه) - پادشاهی پیشدادی، پسر تهماسب، شاهنامه، «زاب
 وزو» آورده است.
 اوزو وارک (مانند روزه واره) - پسر دستان و برادر رستم
 آهرُن (مانند درشد) - برادر همسر گشتاسب
 ایسپهر (مانند دیر زیست) - فرزند کیخسرو
 اَیندک (مانند پرنده) - پدر جمشید
 اَینگهد (مانند کمر درد) - از تبار جمشید
 اَیبی ونگهو (نبینی درمگو) - پدر کیکاوس
 اَیرک (مانند همینه) - سومین نیای منوچهر
 اَیریو - ریشه ی اوستایی ایرج
 بَرارک (مانند نوزاد)
 برآسب (مانند سردست)
 برانوش - برادر ساسان، شاهزاده ی ساسانی
 بَرته (مانند خرمن) - داماد داریوش سوم و سردار او، پسر کوچک
 کورش بزرگ؟!

بَرَدان (مانند مردان) - اشگک نوزدهم، پسر بلاش، پدر بابک، یکی از دبیران انوشیروان دادگر.

بَرَاژم (مانند درجام) - نیای مانی

بُرز آدر (مانند بردادل) - دادور بزرگ ساسانی، برادر بورژک، میزبان اردشیر بابکان.

بُرز آذر - نگک به «برز آدر»

بُرز آفرین - از بزرگان ساسانی

بُرز آسب (مانند گرز دست)

بُرز گُشَب

بُرزیرِشتی (مانند برد بی دستی)

بُرزیشْت (مانند گرز دست)

بَرْتَه (مانند هسته) - سردار کیخسرو و پسر کورش بزرگ؟!

بَرْجاسب (مانند برخاست) - جنگ تورانی

بُرزو ایلا - سردار تورانی

بُرانوش (مانند کجا بود) - نامی که فردوسی به والرین داده است.

بَسْتَوَر (مانند گشتگر) - پسر زریر، برادرزاده ی گشتاسب.

بوخت نرسی - پسر گیو

بورکشواد - اسبی که گیو بر آن نشست و به جست و جوی بیژن پرداخت.

بیداسپ (مانند دید کرد) - چهارمین نیای کی گشتاسب.

بیوراسپ (مانند بی دربست) - نام اژی دهاک

پاوروه (مانند باکور دل) - ناویان نامی فریدون

پات آفره - پسر نوذر

پات سروب (مانند کار نبود) - نام افسانه یی کیخسرو

پات هوسرو (مانند کار سودبر) - پسر گشتاسب

پای والیک - پسر جمشید

پَنَنِيَه (مانند نه کمره) - خاندانی در آبان یشت که با گرشاسب جنگید.
 پرتو و رَشت (مانند برتونگشت) - نام برادر گشتاسب
 پژمایه - پسر ساوه شاه
 پَشَن (مانند دهن) - سردار تورانی
 پیداگشسب (گشسب مانند گذشت)
 تَری تک - پنجمین نیای منوچهر
 تژاو - داماد افراسیاب
 تَلیمان (مانند نریمان) - پهلوان زمان فریدون
 توز - پسر تور
 توسپاس - پدر هومان
 توماسپ - پسر منوچهر
 تیاک - سردار تورانی
 تیرآوند - نام تیراندازی است
 تی ترس - وزیر داراب
 جانوسپار - وزیر دارا
 جانوشیار - جانوسپار
 جَرَنجاش - دلاور تورانی
 جَنبَک (مانند بهمن) - سرداری از توران
 جَنَدَل (مانند بهمن) - فرستاده ی فریدون در دربار یمن.
 جون ماس - سردار تورانی
 جِهَن (مانند بمن) - پسر افراسیاب و پهلوان تورانی، سردار ایرانی، پسر
 برزین.
 چَنَدَل - نگه به «جندل»
 خراسان سپهبد - سردار خراسانی
 خَرَوَتاسب - دارنده ی اسب نیرومند
 خَشَاش (مانند مناز) - پهلوانی از توران در زمان ارجاسب.

دشمه (مانند نغمه) - سرداری از ایران زمین، نیای تُخوار.
 دَماشان - دلاور تورانی
 دَمَنگ (مانند پلنگ) - پسر سام
 دمور (مانند مگوی) - از خویشان افراسیاب
 دوروشاسب (مانند دور دواند) - نیای افراسیاب
 راسور - سرداری از نژاد گودرز
 رَشَنواد (مانند سرفراز) - سرداری از سپاه هما در جنگ با روم
 رَمَکتور (مانند سمن بوی) - نیای فریدون
 ریو - پهلوان ایرانی از بازمانده گان پشنگ
 ریونیز (مانند برویش) - داماد توس، سرداری ایرانی، پسر کیکاوس.
 زادشم - نیای پشنگ و افراسیاب
 زاماسب (مانند واداشت) - وزیر گشتاسب
 زاو - نگ به «زاب»
 زراسب - پسر توس، داماد کیکاوس
 ژوپین - پسر کیکاوس
 سَباک (مانند کباب) - فرماندار جهرم در زمان اردشیر بابکان!
 سپانیاسپ - نیای افراسیاب، پسر تورک
 سپای اسپ - سومین نیای گرشاسب
 سَپَرَنگ (مانند بسر در) - پسر سام، روستای زیبا در سمرغند.
 سپتودات - اسفندیار، پسر گشتاسب.
 سوفزای - وزیر کیغباد
 سیاسپ (مانند بکاست) - برادر افراسیاب.
 شاوران (مانند باسران) - پدر زنگه پهلوان ایرانی
 شاهوی (مانند بانوی) - فرزند بزرگ هفتواد
 شَغاد - برادر ناتنی رستم
 شَم (مانند سر) - پهلوان کیانی، پسر تورک

شَمَاح - پهلوان کیخسرو
 شَماسان - پهلوان تورانی در سنگر سیاوش
 شَتتوس (مانند لبدوز) - دلاور کیخسرو
 شَنگَل (مانند سرپل) - شاه هند
 شیداسپ (مانند بی کاست) - وزیر تهمورس
 شیدرنگ - پهلوان خردمند
 شیدسپ (مانند بیدست) - پسر گشتاسب
 شیدوش (مانند سیروس) - پسر گودرز، پسر افراسیاب، برادر گیو.
 شیواتیر - آوازه ی آرش کمان گیر
 غارن (مانند بادل) - ریشه ی آن «کارن» است؛ پهلوان ایرانی همراه
 رستم، پسر کاوه ی آهنگر.
 فابَک (مانند مادر) - پسر جمشید
 فریوس - پهلوان تورانی
 فرتوس - سردار افراسیاب
 فَرَواک - پسر سیامک، پدر هوشنگ
 فیرش - پسر منوچهر
 فیوتداد - چهارمین فرزند گشتاسب
 کاپور - پادشاهی که به دست رستم، کشته شد.
 کارن - نگ به «غارن»
 کاکله (مانند زابله) - جنگجویی از فرزندان تور
 کالوی - سردار تورانی
 کاموس - سردار تورانی
 کتماره (مانند در باره) - پهلوان ایرانی، پسر کارن
 کدال (مانند ندار) - نام دیگر کرسیوز، برادر افراسیاب
 کدیور - بزرگ، انگر، خداوند خانه
 کرزَم (مترس) - از خویشان کی گشتاسب

کرسادکش (مانند فریادکش) - برادر گشتاسب
 کرسیون (مانند در میهن) - سردار تورانی
 کرمایل - بزرگ زاده ی پارسی
 کژدهم (مانند گلبنده) - پدر گرد آفرید
 کژگویه (مانند در رویه) - سردار تورانی
 کشتاز (مانند سرباز)
 کشواد (مانند فرهاد) - نام یکی از سرداران فریدون از فرزندان کاوه.
 کلباد (مانند فرهاد) - پهلوان تورانی
 کنداگشسب (مانند برناگذشت) - از سرداران بهرام چوبین در جنگ با
 ساوه شاه.
 کوارزم (مانند نوازه ی دل) - پسر اردشیر از کیانیان.
 کوارسمن (مانند هوادر سر) - از خویشان گشتاسب
 کورنگ - پسر بیداسب، پسر تور و برادر گرشاسب، پدر زن جمشید،
 پادشاه زابلستان.
 کهیله (مانند نییره) - نییره ی افراسیاب
 کی آپیوه - پسر کیغباد
 کی اوکی - پسر منوش
 کی بیارش - از سرداران
 کی پشین - پسر کیغباد، برادر کی کاوس
 کی منوش - پدر نوذر
 کی واسب - یکی از پهلوانان
 کیوجی (کی اوجی) - پسر کی کاوس
 گراهون - دلاور زابلی در لشکر گرشاسب
 گُرداسب (مانند گل کاشت) - از پهلوانان بهمن
 گرزدون (مانند روش بود) - سردار ایرانی که به دست اسکندر، کشته
 شد.

گرزسپ (مانند پردست) - سردار ایرانی در جنگ «التونیه».
 گرزم (مانند گذشت) - پهلوان نامی و از خویشاوندان گشتاسب.
 گَرستون (مانند روش بود) - سردار سپاه ماهوی سوری.
 گَرمانک (مانند سرمایه) - ایرانی پاک نهاد دربار اژی دهاک تازی.
 گرمایل - نگ به «گرمانک»
 گروی (مانند هلوی) - از خویشان افراسیاب، پسر زره.
 گفرتور (مانند شهر روز) - نیای فریدون.
 گوپت شاه (مانند گوید شاه) - پسر اغریس، برادر افراسیاب.
 گورنک - شاه زابلستان که جمشید، دختر او را به همسری
 گرفت، برادر گرشاسب.
 گولاد - پهلوان ایرانی
 گولخ (مانند پولک) - سردار تورانی
 گهار کهانی (مانند بهار جوانی) - سردار تورانی
 لاد - پسر گرگین
 لانی - پسر نریمان
 لواده (مانند سواره) - سردار نامی کیخسرو
 لَهاک (مانند زمان) - برادر پیران ویسه
 ماترَسب (مانند مایه بند) - پدر آراستی، برادر پورشسب
 ماخ - پیر خردمند و داستان گوی توس
 ماروسپند - سردار شیرویه
 ماز - پسر فَرَواک، برادر هوشنگ
 مَنَدَش (مانند بهمن) - پسر کی پیشین
 مَنوشَن - دومین نیای منوچهر
 مهرانیک - پسر سام
 مزداگشسب (مانند فردا گذشت) - سردار هرمز ساسانی!
 نونود (مانند نوروز) - پسر سیاوش

نِهَل (مانند به دل) - دلاوری از توران
 نیاتوس - پسر توس، سردار روم
 نیوتور (مانند پیل زور) - نیای ایرج
 نیوزا - پسر گشتاسب
 نیوزار - نگ به «نیوزا»
 واستاج - پسر ایرج
 وانیتار - پسر ایرج
 وِجاسب (مانند رواست) - از خاندان کیانی
 وِرزا (مانند برپا) - پسر فرشید، پسر لهراسب
 وِنار (مانند سوار) - از کیانیان
 ویتندی (مانند بی مرگی) - نیره ی منوچهر
 ویدرفش - نگ به «بیدرفش»
 ویدگا - برادر آشان من
 ویراسب (مانند بی کاست) - باهوش دارنده ی اسب
 ویراک - سومین نیای منوچهر
 ویفره (مانند بیشتر) - سردار شاه فریدون
 ویو (مانند بگو) - پسر گودرز
 هفتواد - مردی در شهر «کجاران»
 هماوند - نام کوهی در ایران
 هوچیره - نگ به «هجیر»
 هورمک (مانند هوبره) - آوازه ی شاه جمشید
 هوسپه (مانند پوسته) - نواده ی نوذر
 هوش دیو - سردار تورانی، هوشمند
 هوش نر - وزیر کی کاوس، مرد بخرد
 هوماسپ - پورپشنگ، دارنده ی اسب نیک

هوم فراشمی (مانند خوب نکاشتی) - دستگیر کننده ی افراسیاب و سپارنده به کیخسرو.

هیتاسب (مانند بی کاست) - او، آرواخش، برادر گرشاسب را کشت.

هیواسپ - از نبیرگان نوذر

یواسپ (مانند رواست) - هیواسپ

یوختاسب - برادر گشتاسب

برای این که بدانید چه گونه به تفسیر معانی واژه گان شاهنامه، جلسه کرده اند، در توضیح یکی از پروفسوران آن کتاب، نوشته بودند: معنی نام «رستم» از تلفظ مادر او، ساخته شده است. یعنی مادر رستم در هنگام ولادت، پس از فراغت می گوید «آه رستم!» (از مصدر رستن = رهایی).

جالب این جاست که شاهنامه با خلط اسطوره، جل و پلاس انواع تخیل، حاشیه های از تاریخ و روایات ضعیف، نمی تواند نمایانگر همان زبانی باشد که گویا مادر رستم، تکلم می کرده است؛ زیرا تاریخ پیدایش این زبان (دری یا فارسی) از قرن چهارم هجری ست و هرچه برای گذشته اش بافته اند، مالیخولیایی بیش نیست.

شناخت زبان به وسیله ی مدرک یا سند، حاصل می شود. چنان چه می دانیم شعر دری یا فارسی از قرن چهارم در وصف به اصطلاح یعقوب لیث صفار، نخستین دری گو یا محمد بن وصیف سگری را معرفی می کند. به قول کتاب تاریخ سیستان، نخستین شعر فارسی از همین جا شناخته می شود، اما خیلی دشوار است بپذیریم بازیگران شاهنامه، از جمله مادر مرحومان رستم و امثال او، به زبانی محاوره می کرده اند که اسنادی پیش از قرن چهارم هجری ندارد.

چندی قبل، پارلمان کشور تاجکستان در یک حرکت غیر منطقی، کودکانه و بسیار دور از خرد که در تباری با رییس جمهور آن کشور بود، دستور می دهد با اسلام ستیزی بی شرمانه، از نام های عربی که

بهبانۀ ای برای اسلام ستیزی اند، استفاده نکنند. پارلمان تاجکستان، قانون وضع می کند تا مردم کشور فقیر و نادار تاجکستان برای درصد بالای خالصیت، از نام های شاهنامه بی استفاده کنند. حالا خود قضاوت کنید که اگر مردم تاجکستان، عقل خویش را از دست بدهند و بروند به سوی ۱۰۰ درصد خالصیت، با چند ده نام شاهنامه بی و آن قواره ها، دچار چنان تلفظ و معنی، بیماری لکنت زبان، بندش دهن و «سرکس» خواهند شد تا مجموع گزارش ها از تاجکستان، همیشه مسخره باشد. نام های شاهنامه بی وفرت ندارند. بنا بر این، با رشد جمعیت تاجکستان، مشکل نامگذاری، معضل دیگری ست که سراغ شان خواهد آمد. چنان چه می دانیم، فارسی، زبان عقیم است و امکان زایایی بسیار ناچیز دارد.

لهجه ی ۳۲ زبان عرب، زبان عقیم، مجموعه ی واژه گان و عدم پذیرش آن به عنوان زبان جهانی، ایجاد، ساختار، کارکرد، جایگاه، انتساب و آینده ی زبانی را وضاحت می دهد که با نکات بالا، اول تر از همه بر می گردد به این که چنین مسئله ای (دری یا به اصطلاح فارسی)، منسوب به کدام گروه، قوم یا هویت است؟

با کسب زبان، استحاله ی قومی رونمایی شود. در افغانستان، قوم هزاره در شمار متکلمان زبان دری اند، اما با وجود همزبانی با تاجکان، خط فاصل آنان به نام «هویت قومی»، یاد می شود.

در واقع ادعای مالکیت به زبانی که عامل ۲۲ زبان دیگر است و به اثر فقط نبود زبان عربی، لاغر می شود، در حد انتساب زبان مادری قوم خاص که اختیاردار آن باشد، بسیار مشکل دارد.

منابع و ماخذ:

- 1-<http://poorpirar.blogspot.com/1390/05/07/post-84/>
- 2-http://www.bbc.com/persian/arts/story/2008/06/080602_an-batani-article.shtml
- 3-<http://www.parsine.com/fa/news/267047/>
- 4-<http://www.parsine.com/fa/news/237346/>
- 5-<http://ir.sputniknews.com/world/20160802/1762221.html>
- 6-<http://sarzamineahourayi.mihanblog.com/extrapage/persiannames>

7-<http://ferdosi-toosi.blogspot.com/1392/04/28/post-100>

8-<http://tamadonema.ir/>

9-<https://fa.wikipedia.org/wiki/>

10-<http://www.noandishaan.com/forums/thread61519.html>

۱۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، صفحه ی ۳۷، دکتور محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، چاپ هشتم.

۱۲- سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران، دکتور منوچهر اقبال، از تلخیص و توضیح آشموغ راهیافته، نسخه ی الکترونیک.

۱۳- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند، مصطفی عمرزی، چاپ انتشارات دانش، کابل، سال ۱۳۹۵ شمسی.

۱۴- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی، مصطفی عمرزی، چاپ انتشارات میوند، کابل، سال ۱۳۹۳ شمسی.

۱۵- دری افغانی، مصطفی عمرزی، دانش خپرندویه ټولنه، کابل، سال ۱۳۹۴ شمسی.

۱۶- تاملی در بنیان تاریخ ایران، پلی بر گذشته، بخش سوم، بررسی اسناد و نتیجه، صفحه ی ۲۵۹، انتشارات کارنگ، ناصر پورپیرار، سال ۱۳۸۰ شمسی.

آموزش زبان بین المللی دری یا به اصطلاح فارسی!؟



درس اول: شیر پُر چرب

اصطلاح مضحک «فارسی دری»

بازی با شئون فرهنگی و ثقافتی ما از ویژه گی های مهم حاکمیتی ست که لشکریان به اصطلاح دیموکراسی، به ارمنان آورده اند. در این مقال، جای تامل، افسوس و واویلا زیاد است، اما در فرصت کوتاه این نوشتار، باز هم حول ارزش فرهنگی زبانی می چرخیم که در افغانستان، عنصر سیاسی اش را می خواهند به نفع فارسیسم بزایند و با این بهانه، اجازه نمی دهند تبیین ماهیت جغرافیای سیاسی و تاریخ مجزا و مستقل ما که امروزه ما را از شان صاحب کشور بهره مند می سازد، در حالی قوام یابد که زیر فشار تهاجم فرهنگی بیگانه، عمده ی بحث های ما، توهین، افترا و ترویج فرهنگ ابتدال به حال خود ما بود.

چنان چه نوشته ام از زمان احیای ارزش تاریخی نام «دری» در رسمیات افغانستان (دهه ی ۶۰م) تا کنون دلکشان ستمی که دشمنان درجه اول مردم ما به شمار می روند، همیشه از سازنده گان ساز مخالف بوده اند و با استعانت از امواج نشراتی حاکمیت پهلوی، کارها و آثاری پُف می کنند که هرچند بخشی از ریشخند خراسانی و آریایی شان است، اما جامعه ی درگیر بحران افغانستان و مردم درگیر شکم این کشور را گاهی بهانه می دهند تا بر خود نیز ریشخند بزنند.

پس از آن که تلاش ها به خاطر حذف نام زبان دری به بهانه ی برنامه های به اصطلاح قبیله سالاران، ناکام شد، زور زدن برای رفتن در سایر مسیر های انحرافی، تا حد کسانی ارتقا می یابد که حتی در نهاد های تحصیلی ما فراموش کرده بودند در افغانستان هستند.

من تا زمان سقوط حاکمیت شهید داکتر نجیب الله، هرگز ندیده و نشنیده بودم که در زمان بحث روی زبان دری، ترکیب غریب «فارسی دری» به کثرت در جایی ثبت یا استفاده شده باشد، اما پس از استیلای زاغ و زغن (حاکمیت چهارساله ی تنظیمی) مانند سایر فرصت های ستمی، دست اندرکاران آن حاکمیت مسخره و شرم آور بسیار می

کوشند تا حداقل در ساحه ی پنج درصدی حاکمیت ربانی نیز تحریف تاریخ و فرهنگ افغانستان را جایاندازند؛ هرچند مشکلات و ویرانی های حاکمیت ربانی، تاریخ سیاهی ست، اما آن دیو سیاه دیر نمی پاید و فرزندان مبارز این سرزمین (طالبان) ما را برای همیشه از شر حاکمیت پلید مجوسان ناقل، نجات می بخشند.

آن چه پس از گذار از تجربه ی حاکمیت ننگین ملا ربانی، پی آمد این رویداد تاسفبار بود، بقای سخافت اندیشه هایی ست که در واقع در حاکمیت کرزی، به سختی به زیان فرهنگ و جامعه ی ما تمام شد.

اگر امروزه جهت افتراق فکری، شاهد رواج اصطلاحاتی چون افغانستانی، خراسانی، آریایی، فارسی دری و امثالهم استیم، بدون شک، تخم آن ها را در رسمیات حاکمیت ربانی، کاشته بودند.

گزینش آن سیاست های فرهنگی که زیر نام حوزه ی تمدنی، ما را در امور سیاسی غافل می سازد، علایق و تعلقات ستمی گری در افغانستان است که هرچند خوب می داند از آدرس اقلیت ها، نمی توان گریبان اکثریت ها را گرفت، اما با دست آویز فرهنگی می توان زمینه ساخت تا از پشتوانه ی به اصطلاح هم زبانان فرامرزی، بزرگ نمایی شوند.

جالب نیست، وقتی بحث خط دیورند به راه می افتد، هلله می کنند که به ما چه! مسئله ی پاکستانی ست، اما وقتی کسی به نفع موضع ملی، عنصر سیاسی را برای مبرمیت ها، وارد حوزه ی فرهنگی کند، شور و غوغا می کنند که می خواهند ما را جدا بسازند!

پیوند ما در مسئله ی دیورند، استوار بر رشته های واضح تاریخی و خونی ست، اما پیوند ما به استثنای تعلقات کوچک تباری با شماری از تاجکان و ترکبازان آسیای میانه که مهاجران آنان در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، وارد افغانستان شدند و به ناقلین بخارایی معروف اند، هنگام مواجهه با عنصر فارسی و ایرانی، فقط استوار بر فرضیه ها، جعلیات نشراتی و سیاست هایی استند که اگر امروزه به درستی جهت

خدمت به فارسیسم به کار گرفته می شوند و اذهان بسیاری را آلوده می کنند، به این معنی نیست که همانند بُرش دیورند، جدا بافته ی ایرانی نیز باشیم؛ چه خط دیورند، مردمان یک هویت تباری را از وسط دسترخوان از هم جدا کرد، اما سایر مرزهای سیاسی ما بر هیچ دسترخوانی گسسته نشده است.

مردمان مرزهای شمالی و غربی ما در جبر تاریخی، همانند تمام دنیا، در واحدی زنده گی می کنند که بیش از همه، علایق ابایی آنان برای زنده گی در آن جغرافیه بود و چه مثالی برجسته تر از این که تنها کارنامه ی هفت مراتبه یی هراتیان برای به خاک مالیدن پوزه ی عنصر متجاوز قاجاری در قرن نوزده، خط مشخصات و جدایی ما را برجسته می سازد.

تحریف ارزش ها و تاریخ افغانستان، شگردی ست بسیار معیلمانه و نباید حتی در حد واژه ی دانشگاه نیز فریب بخوریم. اصطلاح مضحک «فارسی دری»، پس از زمینه سازی هایی که در هنگامه های بحران و فرصت ها برای آن می شود، وارد ادبیات سیاسی و فرهنگی ما شده و متأسفانه حتی تا جایی روی کاربرد آن تاکید کرده اند که بسیاری از کتب مکاتب و پوهنتون ها حاوی این رسمیت غیر معقول شده است.

در متون قدیم ادبیات دری که پشتوانه ی تبیین این مقال (زبان دری) است با چیزی به نام «فارسی دری»، به کثرت آشنا نیستیم. اشعار و محدود نثر کلاسیک، ضمن آن که همواره زبان دری را با این نام مسجل می کنند، درجا هایی با ترادف و یا هم قیاس، عنصر نام فارسی (پارسی) را که ناشی از مشکل عرب در تلفظ کلمه ی پارس بود، فارسی می سازد و چون نام پارس به معنی صدای سگ و هویت پیروان دین زردشتی، از شهرت کافی در میان اعراب برخوردار بود و در جریان تقابل سیاسی و اجتماعی، زبان دری پس از رواج در قرن هفتم هجری در جغرافیای ایران، عنصر فارسی و پارسی را نیز در برمی گیرد،

در یک تبادل اجتماعی و سیاسی، گاه نام فارس نیز مترادف زبان دری می شود و نوعیت آن که کاملاً مجزا از محتوای زبان دری بود، به عنوان غلط معروف که در یک قرن اخیر در ایران، سرمایه گذاری های زیادی می کنند تا از آن به عنوان ابزار موثر نفوذ فرهنگی در منطقه، منافع استراتژیک را برآورده کنند، در حالی که رواج تاریخی غلط معروف (فارسی) قبلاً جا افتاده بود، در زمان حال که به شدت نیازمند توجه بر عناصر سیاسی - فرهنگی هستیم، مقالی ست تا افغانستان و افغانان را نیز تحریف کنند.

فتور دولت های افغانستان پس از تیموریان و مابقی حیات سیاسی بسیار متشنج معاصر در جا انداختن نام فارسی و رواج «پارسی وان» در کشور ما موثر بوده است. با گذار تاریخی، مخلوطی از دری و فارسی، واقعیت نام دری را در برمی گیرد، اما استیلای سیاست و برجسته گی منافع ملی واحد های نو سیاسی، اهمیت توجه به عناصر فرهنگی را در حدی بلند می برد که گفتمان هجومی فارسیسم ایران، به زودی دولتمردان افغان را متوجه می کند با احیای اصالت دری، جای خالی سیاست های ما را پُر کنند.

رسمیت زبان دری در افغانستان، اکنون در فرود دیگری قرار گرفته است که با کمترین توجه، شدت تحریف ارزش های افغانی را بیشتر خواهد ساخت. بنا بر این، تحلیل و تفسیر ماهیت پدیده هایی که زیر نام فرهنگ و ادبیات جا می اندازند، خیلی مهم می باشد.

چنان چه در این کوتاه نوشتار، گزیده ام را بر تبیین اصطلاح فارسی دری، قرار داده ام، ایجاب می کند هرچه با نام ادبیات و اشتراکات راه می اندازند را در چهارچوب سیاست ها و منافع کلان ملی، تفسیر کنیم. اصطلاح فارسی دری، شگرد و ترفندی ست که در اولین بررسی، متوجه می کند اگر نام دری را به عنوان لهجه ای برای افغانستان

بپذیریم، آیا بحث لهجه در زبان، آن قدر وسعت ندارد که فقط باید یک نام داشته باشد؟

بررسی زبان شناسانه نشان می دهد که زبان دری در افغانستان، خود به ده ها لهجه ی دیگر منقسم می شود که حتی پس از تداخل عنصر پشتونی در مرکزیت (کابل) لهجه ای به میان آید که بدون شک رسا ترین لهجه ی زبان دری در افغانستان است. از سوی دیگر، آیا چه مانعی باعث می شود تا دری افغانستان، با فارسی دری تحریف شود، اما وقتی این زبان در بقیه ی حوزه ی رواج آن (تاجکستان و ایران) مطرح می شود، مشخصه ای ندارد که مانند نسخه ی افغانستان، فارسی دری ساخته اند.

کشور تاجکستان با جمعیت ۵۰ درصد دری زبان که در مناطق مختلف این کشور زیست می کنند، خود ده ها لهجه دارد؛ هر چند کاملاً تحت تاثیر فرهنگ و زبان روسی، دری را با رسم الخط سیرلیک می نویسند، اما هیچ معضل ندارند تا در گفتمان سیاسی- فرهنگی، مطرح شود. آنان پس از روسی، دری را صرف به نام تاجکی می شناسند. بعد از سقوط استعمار شوروی، نفوذ فارسیسم باعث شده تا نام فارسی نیز جایی در رسمیات تاجکستان بیابد. حاکمیت کمونیستی این کشور با هراس از بنیادگرایی دینی، چنان در خط اشتباهات شوروی، افتیده است که روزی نیست خبر های مسخره ی اسلام ستیزی از تاجکستان ۹۰ درصد مسلمان در حالی منتشر نشود که این کشور، مستعد بنیادگرایی شدید است؛ چه پیشینه ی تاجکان در باروری فرقه گرایی اسلامی، جعل حدیث و دروغ های تاریخی، این کشور را اولین جایی قرار می دهد که مردمش پس از شوروی، جمهوری اخوانی ساختند و شمار تاجکان صفوف القاعده و داعش، قابل ملاحظه است. گذشته از این، حتی نام تاجک، چنان مشخصه ی تاریخی دارد که سوای بررسی قومی، آن را مترادف مسلمان، وانمود می سازد. ترکان و اعراب، به گروهی از

مردمان افغانستان و آسیای میانه که مسلمان شده بودند، تاجک می گفتند. یعنی مسلمان شده. بنا بر این، گمان هویت مجوسی / پیروان دین زردشت که پارس نامیده می شود، بر آنان زیاد است. نوع اسلام ستیزی هایی که به نام عرب ستیزی انجام می دهند با تحریف و مصادره ی هویت های اقوامی که دری زبان اند، اما تاجک نیستند، گرایش های فارسیستی شوونیستان تاجک را تبیین می کنند.

اما جای خالی اصطلاحی که عمداً برای ما ساخته اند (فارسی دری) در حالی برای تاجکستان خالی می ماند که نوع ایرانی اش نیز هیچ مشخصه ای ندارد.

جمهوری اسلامی ایران با ده ها تبار، فارسیان را در هاله ی اقوامی معرفی می کند که ظرفیت های بشری و زبانی هایی آنان، اعداد و ارقام را به زبان فارسی معرفی می کنند. از جمعیت بیش از هفتاد میلیون ایرانی، فقط ده درصد آنان را فارس ها تشکیل می دهند که در مرکزیت و راس اداره، ستم ملی را رسمی ساخته اند. اگر از رواج زبان بگذریم که شاید درصد فارسی را به پنجاه برساند، تنوع زبان ها و اقوام، رقم نود درصد غیر فارس ایران را نشان می دهد.

ایران، کشوری است که با ۳۵ میلیون ترک، میلیون ها عرب و ده ها قوم دیگر که در محیط خانه، اکثراً به زبان های خودشان صحبت می کنند، هیچ گاهی نخواهد توانست فقط با تزریق زهر فارسی، این دیو را مادر دیوان (فارسیسم) بسازد؛ چه انفصال از مرکزیت فارسیسم (ایران) که گریز عناصر ترکی، عربی، کردی و بلوچی، ویژه گی های متضاد آن را نمایش می دهند، این مجوز را صادر نمی کند تا عنصر فارسی ایرانی، بابای منطقه شود.

این که چرا بحث فارسی ایران، مشخصه ی قلبی ندارد تا همانند افغانستان (فارسی دری) مطرح شود، خود بیانگر نفوذ و تهاجم فرهنگی ای است که ما را همواره فریب می دهند تا به بهانه ی آن

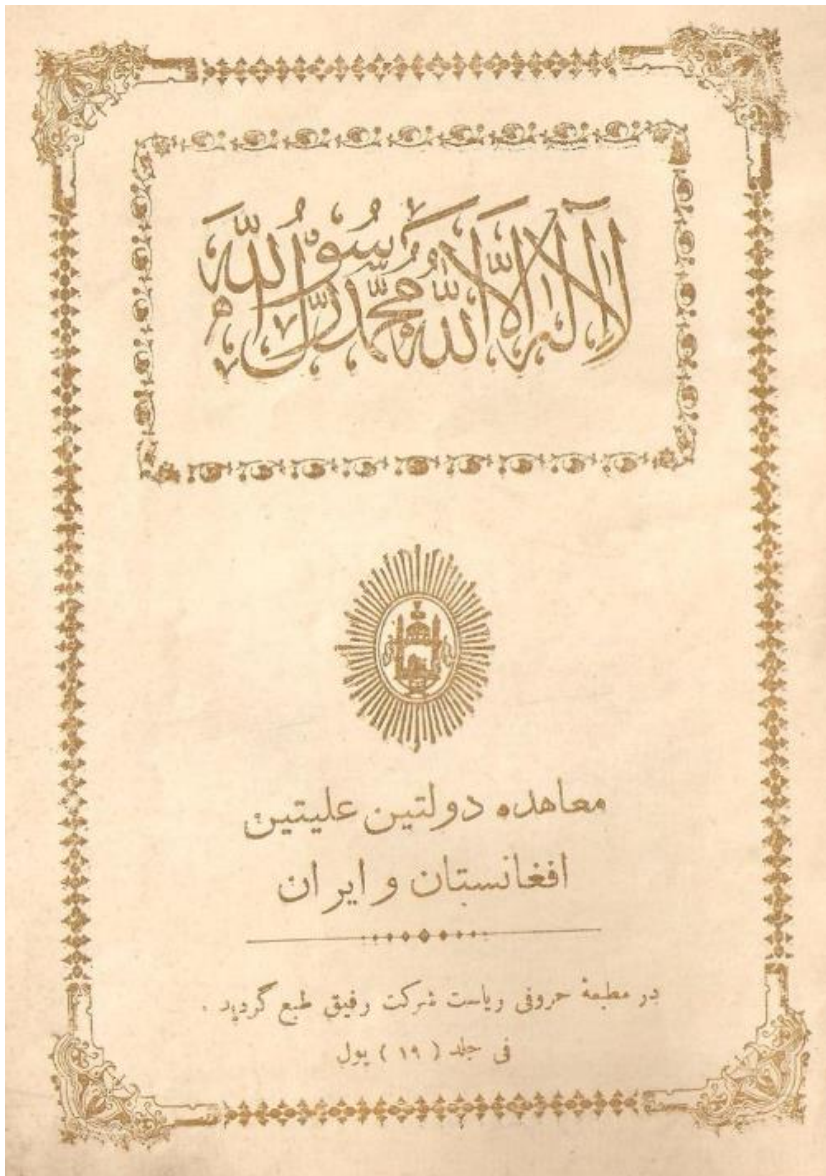
(حوزه ی اشتراکات ایرانی) غافل شویم. شماری از به اصطلاح کارشناسان مجوس گرا، با استخاره، شعبده بازی و بازی با کلمات، در مسیر همان یش از نیم قرن سیاست های غلط ما برای عمق تاریخی، وقتی بخواهند جعلیات را بچسپانند، انداختن مردم در کاسه ی توهم، آنان را به شوق می آورد که در واقع در شوربای زبان شناسی، اجزای آن خوارک، بسیار متنوع اند.

جای خالی عمق عتیقه / باستانی و نبود رواج اجتماعی مضحکه ی فارسی دری را در قالب دروغ تاریخی تحول آوایی آن یا پارتنی که ظاهراً منسوب به جعل معروف به اشکانی ست، توجیه می کنند. در حالی که بحث فرهنگی و ادبیاتی ما به اثر بحران ها و تغییر رژیم ها، خود به هرج و مرج می ماند، فرهنگیان افغان، کمتر وقت یافته اند یا خواسته اند به حرمت کار فی نفسه، مجال یابند تا همسو با نیاز های ما، منابع و ماخذ آنان متوجه روشنگری ها و نوآوری هایی شود که به ویژه از دهه ی ۸۰ شمسی در ایران، با آثار بزرگانی چون زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، نه فقط متوجه نشده ایم، بل از خیر عظیمی برکنار مانده ایم که تعمیم آن در افغانستان جهت بُریدن زبان ستمیان هتاک و گنده دهن کمک می کند با تصحیح ادعای فوق فرهنگی و هژمونی اقلیتی، بدانیم مهم ترین ارزش های تمدنی، فرهنگی، زبانی و آزادی ما از جنبش های ۵۰۰ ساله ی اخیر شروع می شوند که افغانستان کنونی، بر فراز آن در جغرافیای جهان، حق مسلم ما، مسجل شده است.

هزار سال نام دری

زمانی که پدیده های فرهنگی به مقولات سیاسی مبدل می شوند، ویژه گی، اصلی ست که متن آن ها را تعریف می کند. در دهه ی ۶۰ میلادی، حکومت افغانستان با توافق کامل تمام جریان ها و نماینده گان اقوام، تصمیم می گیرد نام تاریخی و اصیل «دری» را جزو رسمیات بسازد. نام دری از آن زمان تاکنون که بیش از نیم قرن می گذرد، به زودی قبول عام یافته و بر نامی چیره می شود که تا آن زمان به نام فارسی (پارسی) غلطی بود معروف که از اغلاط گذشته گان برجای می ماند. ناگفته نماند پس از ایجاد کشوری به نام ایران (جغرافیای سیاسی) که خلاف تصور، نه فارسستان بوده است و نه عنصر فارسی، کدام اصلاتی در آن دارد، فورمولی وارد ریاضی سیاسی منطقه می شود که بر اساس آن، اصل جمع و منفی و ضرب و تفریق با اعداد و ارقامی وارد جغرافیای به اصطلاح اشتراکات شوند که حاصل تمام این ریاضی، صعود ارقام فارسی به نفع پدیده ی فارسیسم است.

تا قبل از حاکمیت پهلوی اول در ایران، در تمام اسناد و مکتوبات دولت افغانستان، کشور همسایه ی ایران، با همین نام یاد شده است. نام ایران، پس از تولید از کارخانه ی شعوبیه، وارد شاهنامه می شود و در زمان مغولان، بر جغرافیای کنونی ایران، اطلاق شده است. صورت پارسی، تناظری ست که در برابر ایران، در منابع شرقی و غربی قرار می گیرد. چنان چه در غرب به مصر Egypt می گویند و نام های جرمنی - آلمان، پولند - لهستان و صد های دیگر، در زبان های شرقی و غربی معمول اند.



تصویر جلد یک معاهده میان افغانستان و ایران در سلطنت های شاه امان الله و سلطان احمد شاه قاجار (آخرین شاه قاجاری).

باسمه سبحانم

عبدالله المجاهد فی سبیل الله ، امیر امان الله پادشاه دولت علیه افغانستان ،
این عهد نامه مودت را که مرکب از (۱۲) فصل و (۳) فصول
الحاقیه میباشد ، و فیابین ما ، و اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار ؛
شاهنشاه کل ممالک محروسه ایران ، بوساطت وکلای مختار دولستین
معلمتین ، بتاریخ متعدده مندرجه اش انعقاد یافته ، تصدیق نموده
اجرای بلا تغییر آنرا تعهد میسایم . در سنه ۱۳۰۲ شمسی مطابق ماه
محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجری



تصویر صفحه ی آخر معاهده میان دولت های شاه امان الله و احمد شاه قاجار.

بر اساس اسناد تصویری ای که از میان صد ها گزیده شده اند و آوردیم، روایت پذیرش نام ایران از سوی دولت های معاصر افغانستان، کاملاً جعلی ست. ایران، نام کشوری بود که قبل از حاکمیت پهلوی ها نیز در مناسبات رسمی ما معروف و پذیرفته شده بود.

شاه رضای پهلوی اول، جهت رسمیت جهانی نام ایران، از کشور های بیرونی می خواهد از استفاده از تناظر آن در زبان انگلیسی که «Persian» است، خودداری کنند؛ هر چند می دانیم که ایران، معادل پارسی یا فارسی نیست و این نام ها (پارسی یا فارسی) در حالی که غلط معروف نام زبان دری اند، شامل بخشی از جغرافیای کوچکی در جنوب ایران است که فاقد طبیعت گوارا می باشد و انتساب قومی آن، بیشتر متوجه پیروان دین زردشتی می شود که از ۱۵۰ سال قبل به واسطه ی انگلیسی ها از هند به ایران صادر شده است و مشمول جعل هویت برای بخشی از جامعه ی قومی ایران می سازند که گویا در راس زعامت اند؛ اما شاخصه ی دینی - مذهبی بودن با اقتدار کامل سادات (عرب تبار) که اکثریت قریب به اتفاق روسای جمهوری اسلامی و نیرو های مسلح چون سپاه پاسداران را تشکیل می دهند، واقعیت های مکتوم دیگر نیز می شوند.

ما در تمام قرن نوزده با عنصر متجاوز ایرانی، مواجهه بوده ایم؛ هر چند سایه ی این مصیبت با کفایت زمامداران و ملت ما رفع شده، اما محور توجه ایران بر اساس منافع استعمارگران، پس از آن که با حاکمیت پهلوی، پرونده ی محفوظ منافع بریتانیا می شود، رخ دیگری متوجه کشور های منطقه می کند که جغرافیای ایران را از گذشته تا حال هرازگاهی در تاریخ، جهت انحنای جهان اسلام، گاه با صفویه، گاه با قاجاریه و بالاخره با پهلوی و اکنون با ولایت فقیه، در جان مردم و مسلمانان بیاندازند و به درستی که نقش ایران در بی ثبات ساختن کشور های همجوار و اسلامی، بی نهایت محسوس و زیانبار است.

حاکمیت های افغانستان در پاسخ به شکل هجومی فارسیسم، اجندا ها و کارنامه های داشته اند که هرچند با قایل شدن به عمق تاریخی غلط (آریانا- خراسان) انحراف از واقعیت های افغانی را باعث می شوند، اما موفقیت های آن ها در احیای ارزش های اصیل چون دری، اینک که سال ها از زمان رسمیت این نام می گذرد، همانند برنامه های جا به جایی و خلط اقوام در جغرافیای افغانستان، بینشی را برای ما به اثبات رسانیده که از مزیت آن، بسیاری از برنامه های گسست و خیال به خاطر تباهی افغانستان، به حسرت و آرمان دشمنان ما مبدل شده اند.

پا به پای جریان احیای ارزش هایی چون دری، ستمی گری یا بدترین دشمن این کشور، در فرصت هایی که از برکت زعامت های افغانستان، آرام و آسوده بودیم و حتی دیموکراسی موفق ده سال را پشت سر می گذاشتیم، با طیفی از چند پسرک مهاجر (فرزندان ناقلین بخارا) ظهور می کند و این تنیده که بعد ثابت شد، وسیله ی سیم کشی روسی در افغانستان است و فارسیسم از وجودش بهره می برد، با اجندای بزرگتر از واقعیت چند اقلیت قومی، به جان افغانستان و افغانان می افتد و در واقع همزمان با احیای ارزش دری، کوشیده و ارونه نمایی و تصحیح غلط فارسی را در حالی مذمت کند که به اثر باوری های فارسی زبان، مذبحخانه تلاش کردند ظرفیت بشری خویش را انبوه سازند. این که کسی به زبان مادری اش حتی در حد فراموشی صحبت نمی کند، دلیل نمی شود تا با کسب زبان اکتسابی، تغییر هویت دهد؛ چه با فراگیری زبان انگلیسی، کسی انگلیس نمی شود، اما شانس همگرایی و همپذیری مردم ما که در برابر داده ها و گیرش دیگران تعصب نورزیده اند، ستمی گری را تشویق کرده است محیلانه وانمود کند هر کی فارسی زبان است، بنا بر این جزو ظرفیت بشری آنان می شود. اگر واقعیت دری زبان بودن هزاره ها، قابل انکار نیست، در هیچ لابر توار تاریخی نیز نمی توان آنان را تاجک ساخت.

زبان دری با قدامت و حضور واضح در گنجینه های ادب دری، آن قدر سند و مدرک دال بر حقانیت خود دارد که هیچ کوردلی، ولو با چشمان بسته، اگر راه بیافتد از طنین ابیاتی اصم نخواهد شد که گاه با حافظ، گاه با نظامی و زمانی با سوزنی و در جایی فرخی و قطران، انوری و از اقبال تا خلیلی، ما را قانع می کنند غلط معروف (فارسی) = پارسی) را اصلاح و بگوئیم:

من دری گویم، دری آن من است
این زبان، ارث نیاکان من است.

خلیلی

احیای ارزش نام دری، جزو سوژه ها و بهانه ای جهت ستمی گری، سال هاست نفی می شود. گروه مخالف این ارزش، مضمونی آفریده تا بخشی از توانایی های فکری و قلمی فرهنگیان ما جهت نفی و تایید ارزشی مصرف شود که واقعیت آن غیر قابل کتمان می باشد. در چهارده سال گذشته که با موج دیگر و تنوع تهاجم فرهنگی مواجه شدیم و سرمایه گذاری های کلان صورت گرفتند تا با تضعیف ارزش ها، ماهیت ادعای ستمی گری مبنی بر نبود پشتوانه ی تاریخی افغانستان، جا بیافتد، بار دیگر دری ستیزی با نام مولد قبیله و تفسیر های دلخواه، مود می شود؛ هرچند ارزش های ما جزو قانون اساسی کشور نیز رسمیت دارند، اما بی توجهی و تغافل که با بهانه ی آزادی توجیه شدند، در حالی که با تمام طول و تفصیل واقعیت های تاریخی، رسمیت جهانی و ویژه گی های فرهنگی شهرت داریم، خالیگاه ها و مُعضل ناشی از اقتصاد، ابزار ضد افغانستان و افغانان را تیز می کنند. به ویژه از مجرای پدیده ی مهم و اثر گذار رسانه، شاهد اجحاف و گستاخی هایی شدیم که اگر در بیرون از این جغرافیا بودند، معادل خیانت ملی شمرده می شدند.

افراد و نشانی های مزدور و وابسته با سماجت و حماقت تمام در برابر ما صف بسته اند و از ادله ی مهم ابراز وجود این طفیل های ننگین (سالله ی ستمی) نفی افغانستان، افغانان و ارزش های چون نام دری است.

صرف نظر از این که صاحبان این کشور، بیدار، با غیرت و آماده ی هرگونه ایثار به خاطر بقا و جاودانه گی افغانیت و ضمایم آن(دری و پشتو) استند، اسناد بزرگ تاریخی و بررسی های نیم قرن گذشته، آن قدر مُهر تایید داعیه ی برحق ما را دارند که اگر ستمی گری و رهروانش آرمان نفی افغانستان و افغانیت را به گور می برند، تایید ارزش های ما در آن جایی که گویا افغانی نیست، آن قدر برای دشمنان این مملکت دلتنگ کننده و کوبنده است که هرگز ادعا نتوانستند مثلاً پدیده ی تاریخی و ادبی دری، تولید به اصطلاح قبیله سالاران باشد. در تمام آثار بزرگان فرهنگ و ادب دری از تاجکستان تا ایران و جهان، نام دری به عنوان اصلیت زبان به اصطلاح فارسی و یک اصل تاریخی کهن، وضاحت دارد.

ستمی گری، پدیده ی انحراف فکری ست و این عملکرد را با جعل و قرائت های دلخواه خودش انجام می دهد. در یک دهه ی گذشته، پس از ناکامی در میدان ارزش های افغانستان، تفسیر هایی نشر کردند که یکی بدتر از دیگر، اما متأسفانه اندکی جا می افتند. دشمنان پس از ناکامی در برابر دری و اسناد آن، آن را صفت به اصطلاح فارسی خواندند و به این نیز قانع نشده، بعداً مسئله را در حد لهجه تعدیل کردند که با مزخرفی به نام «فارسی دری» مواجه شدیم. اینان خیال کرده اند روزگار فردوسی ست که خرس را رنگ می زدند و به جای بلبل، معرفی می کردند. در صد سال گذشته، خوب ترین آثار، تالیفات و تحقیقات زبان دری را بزرگان ما ایجاد کرده اند. بنا بر این به خاطر فهم اصل مسئله، محتاج بیگانه ای نیستیم که طرز العمل و رهنمود بسازد

و اگر زور شان نرسید که دری، مولد سیاسی قبیله گرایان است، بانگ بزند صفت زبان فارسی ست.

با ستایش از جسارت آن جوانان و فرهنگیان افغان که با دست خالی همت کردند پرچم افغانیت ما بلند بماند، خالیگاه های زیادی پُر شدند که در نهایت تهور و ابتکار فرهنگی، واکنش های منطقی و قابل ستایش می شوند و ضمن اشغال کرسی های خالی، امید هایی را به وجود آورده اند که با چنین جسارت هایی، تعاریف مقولات فرهنگی - سیاسی ما در جهت منافع ملی قوام یابند؛ اما در هر کجایی که خوب است، بد نیز است. حفظ و تعمیم ارزش ها به خاطر منافع ملی، مستلزم درک، ظرفیت و واقعیت هایی ست که ما را در جهان خود ما در بر می گیرند.

دری ستیز در نهایت بی چاره گی، به مرحله ای رسیده که جز دشنام و هتک حرمت کاری نمی کند و بدبخت تر از همه، به چنان موجودی می ماند که برای اختفای شرم برهنه گی، پاره و پور جمع می کند تا خودش را بپوشاند.

چنان چه آورده ام، پس از احیای نام دری، تمام کوشش ها جهت نفی و تحریف آن، ناکام مانده اند و اما بعضی از این تلاش ها آن قدر مسخره و خنده آور اند که اگر ارزش تعریف نداشته باشند، روایت آن ها برای پرداز طنز، مفید است.

از چندی ست که با قرار دادن جلد کتاب های تعلیمی چند دهه ی قبل که با نام «قرائت فارسی»، ظاهراً جزو نصاب درسی ما بوده اند، دری ستیزان پی این برآمده اند که گویا وقتی از دری بحث می کنیم، از آن غلطی قبلی (کتاب های درسی) بی خبر بوده ایم، اما وقتی همانند همان جلد کتاب ها، جلد کتاب «ادب دری افغانی» را که اداره ی دارالتالیف افغانستان در ۴۰ سال قبل نشر کرده بود، به خاطر تقابل ظاهری آوردیم

و با چاپ کتاب «دری افغانی» مدعای سیاسی، فرهنگی و ادبی خویش را ثابت کردیم، بار دیگر رم کردند.

در این که دری ستیزی با پشتوانه ی آثار تاریخی و تفسیر های ستمی، به هیچ کجایی نرسیده، جای شکر است، اما سندسازی در حد این کودکانه (کتاب های درسی) مضحک تر از آنی ست که در گذشته کرده بودند. اگر چند جلد کتاب چند دهه ی قبل، بهانه می شود که در گذشته چنین بوده و این به اصطلاح قبیله سالاران بوده اند که چنین کرده اند، آیا فارسی بافبان جرات دارند هزار سال حضور نام دری به نام زبان را نادیده بگیرند؟ اگر برای اثبات فارسی که به هر صورت یک نام ولو غلط دری است، پوش چند جلد کتاب را شریک می سازند، ما دعوت می کنیم با مراجعه به حافظ، نظامی، سوزنی، انوری، ناصر خسرو، فرخی و صد های دیگر تا اقبال لاهروی و خلیلی افغان، دری را بیابند که یقین می دهد: زبان دری ست.

در برابر آن چند جلد پوش چروک خورده و کهنه، بخشی از زحمات یک دوست (نبیل عزیزی) را می آورم که اصالت دری را به یادگار می گذارد.

گزیده ی اشعاری در وصف زبان دری:

نظامی گنجوی:

نظامی که نظم دری کار اوست

دری نظم کردن سزاوار اوست

یا:

خردنامه ها را ز لفظ دری

به یونان زبان کرد کسوت گری

یا:

سخن را نشان جست به رهبری

ز یونانی و پهلوی و دری

یا:

معنی در خروش آورده پرده
غزل های دری آغاز کرده

یا:

زان سخن ها که تازی ست و دری
در سواد بخاری و طبری

یا:

به دو رهبان فرهنگی چنین گفت
به وقت آن که دُر های دری سفت

فرخی:

دل بدان یافتی از من که نیکو دانی خواند
مدحت خواجه ی آزاده با لفظ دری

یا:

خاصه آن بنده که مانده ی من بنده بود
مدح گوینده و داننده ی الفاظ دری

یا:

اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری

یا:

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

حافظ:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

یا:

چو عندلیب فصاحت فرود شد ای حافظ
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

یا:

ز من به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری

سنایی:

با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری

یا:

شکرالله که تو را یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار با الفاظ دری

نجیب الدین جربادقانی:

طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده است
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری

خاقانی:

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری

یا:

راوی ز دُر های دری دلال و دل ها مشتری
خاقانی اینک جوهر دُر های بیضا ریخته

یا:

دُر دری را از قلم در رشته جان کرده ام

پس باز بگشاده ز هم بر شاه والا ریخته
یا:

بر رقعہ ی نظم دری قایم منم در شاعری
با من بقایم عنصری آب مجارا ریخته
یا:

دید مرا گرفته لب آتش پاریسی ز تب
نطق من آب تازیان برده به نکته ی دری
یا:

چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد
نام خویش افسر دیوان به خراسان یابم
یا:

دیوان من به سمع تو دُر دری دهد
جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند

قطران تبریزی:

گر چو دیگر بنده گان بر درگهی تو بودمی
همچو دیگر بنده گان اندر دل تو پادمی
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

واصل:

شرح بیان معرفت از ارغوان پیرس
وز نی شنو درس مقامات معنوی
دراج دُر نظم دری سفت و فاخته
سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی

ناصر خسرو:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر، لفظ دری را

شمس طبسی:

نیست عجب گر شود عیسی تازی زبان
از پی گفتار او عاشق شعر دری

سوزنی:

صفات روی تو آسان بود مرا گفتن
گاهی با لفظ دری و گاهی به شعر دری

جبلی:

پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی

انوری:

طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری

معزی:

دست رادش در دهانم در دریا بی نهاد
چون بیارید از زبانم پیش او دُر دری

سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را

بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

لاادری:

گر حمد تو بر قبله ی ابدال نگارند

خواند به نماز اندر شعر دری ابدال

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری، شیرین ترست

در بیت علامه اقبال لاهوری، هندی، به معنی زبان فارسی آمده، نه اردو یا دیگر زبان های هندی. ملای بلخی نیز در اشعار خود، دری یا به اصطلاح فارسی را هندی نیز گفته است. در همین کتاب در تحقیق «این را نخوانده بودم!» به این موضوع، به تفصیل پرداخته ام.

هرچند به خوبی می دانیم که چرا در برابر ارزش های فرهنگی ما و ارزش هایی که دوباره احیا کرده ایم، قواره می کنند، اما جالب نیست، فارسی چند دهه ای اخیر که صورت حاد آن پس از سقوط طالبان هویدا شده، تنگاتنگ با منافع فارسیسم که در چند سال اخیر با رسانه ها و چند دکاندار کتاب فروش، ذهنیت منفی می بافد، در هر کجایی که پذیرفته، اما به حذف افغانستان و افغان، اصرار می رود.

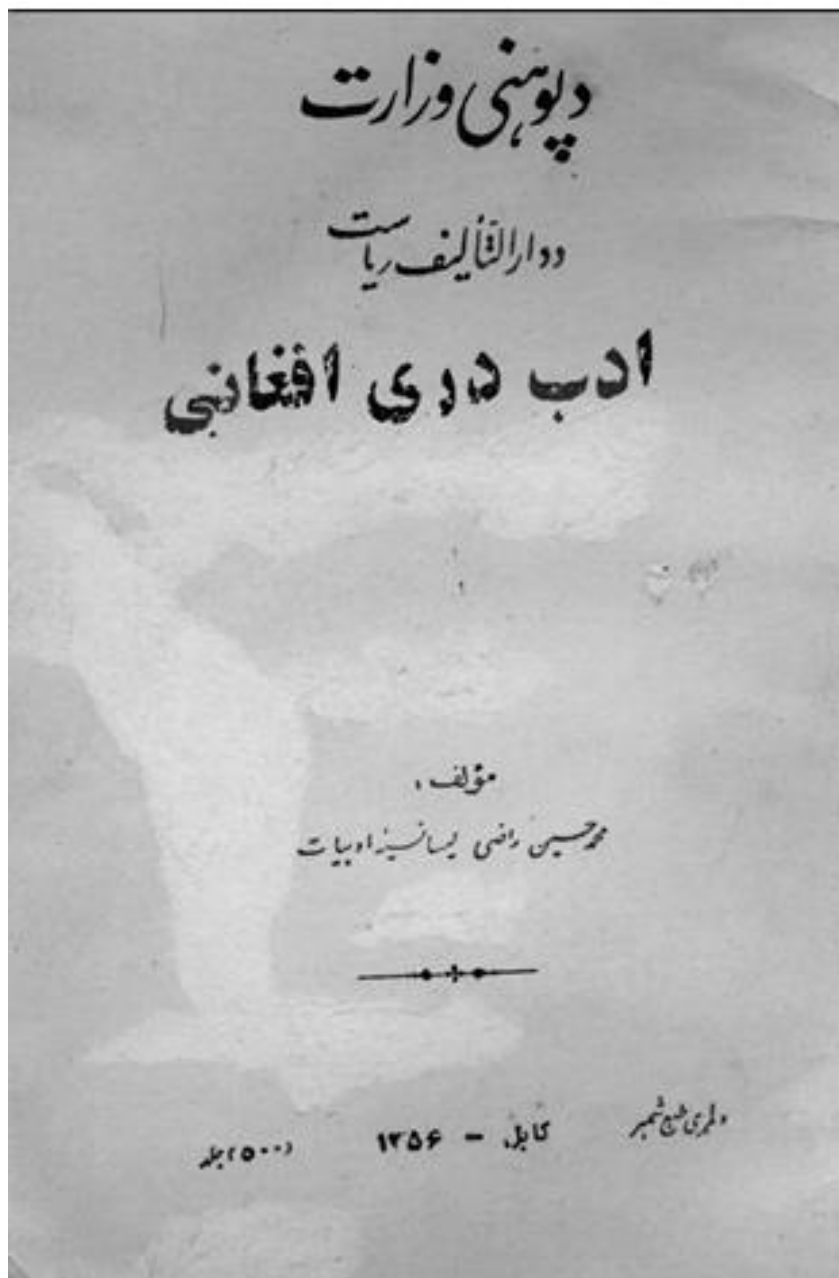
در میان کتاب های متبذل سالیان اخیر، کتابی به نام «تغییر نام افغانستان به خراسان»، یک آییننامه ی رسمی دشمنان ماست و تاکید به فارسی سازی آن، نشان می دهد چرا نام دری باید برای دشمنان ما مشکل ساز باشد؟

تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مخالفان نام های افغانستان، افغان، دری و پشتو، فارسی باف استند و در حالی که تاریخ افغانستان و ارزش های چون افغانیت را قابل اصلاح می دانند، با وجود صد ها برگ اصالت

دری، نمی خواهند غلط معروف (فارسی = پارسی) اصلاح شود. معنی این چیست؟ گذشته از کسانی که در مورد دری، دچار مغالطه شده اند و عمل آنان عمدی نیست، کارروایی قصدی جهت حذف دری و تایید غلط معروف (فارسی = پارسی) سندسازی زار به منظور دشمنی با این مملکت و مردمش است. چنان چه در یک مقاله ی مستقل نگاشته بودم «دری، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است»، بنا بر این هرگونه اجحاف در برابر آن، به معنی حذف بدنه ای از افغانیت ماست.

در سرتاسر جهان، به صد ها رسانه، مرکز فرهنگی و علمی در جایی که مقوله ی سیاسی- فرهنگی افغانستان و افغانان، مطرح باشد، دری را ویژه ی ما می دانند. توجه کنید! تمام رسانه های خارجی حتی در ایران، وقتی مسئله ی ویژه گی ما در میان باشد، دری را برای ما به رسمیت پذیرفته اند. از رسانه های چند بُعدی (نت) تا تلویزیون ها، رادیو ها، آژانس های خبری و امثالهم، نام دری را در سرتاسر جهان برای رسمیت شکل سیاسی نام افغانستان، پذیرفته اند؛ هر چند جنگ تحمیلی، پروسه ی تعلیم و تربیه را کند می سازد، اما جامعه ی تحصیل کرده ی افغان با اشراف بر واقعیت (دری) باید از زبان نوشتار تا محاوره ی عام، نام دری را مستعمل کنند؛ چه احیا و تعمیم این ارزش ها از نشانی مراکز آموزشی و تربیتی ما بوده است. کسانی که می دانند، اغماض نکنند!

حذف نام دری برای دشمنان ما معادل حذف کلمه ی افغان، اهمیت دارد، زیرا آن را جزو ارزش های افغانی می دانند.



زبان دری

کم نیستند مواردی که از تلویحات مغرضانه، بالاخره به توهین و چاپ کتاب مبدل شده اند. بخش عمده ی چنین مواردی، صرف افغان ستیزی های وقیحانه شده است. از همان اوان ایجاد حکومت موقت، فشار مضاعف خارجی، مسوولان را به ناگزیری هایی می کشاند که بسیاری هم با ضعف های خودشان برای بیگانه گان فرصت ساخته اند. جدل همیشه گی پس از هرج و مرج طولانی و خیانت های تنظیمی و احزاب چپی و راستی در وابسته گی به خارجی، به فاصله هایی انجامیده اند که بدتر از همه، قشر تحصیل کرده ی ما را دور ساخته بودند.

فکر کنید در کشوری که درد مشترک یک اصل است و مردم، نیازمند ایثار طیف باسواد اند تا جهت مصالح و رفاه آن برنامه ریزی کنند، بزرگ ترین حجم ایجاد ذهنیت های ستیز، کار باسوادان می شود! رسوب این ذهنیت که بیشتر پس از تجاوز شوروی مانده، مسایل ملی را پس از گذار از منافع قومی، به قدری خورد می کند که بی زاری مردم از جناح های مختلف سیاسی که همواره به آنان اعتراض می کنند با انباشت سرمایه، به هیچ چیز تعهد ندارند، هرج و مرج اجتماعی، فکری و فرهنگی را وسعت بخشیده است.

حمله به نام ها، به معنی اسنادی که با تغییر آن ها، حتی حیثیت و وجهات کشور را مصادره می کنند، بیش از همه با هویت سیاسی / ملی افغان در آویخته و اجزای آن را که رسمیت جهانی دارند، دنبال می کند؛ هرچند در اوایل ایجاد اداره ی موقت، بسیار تلاش شد با استفاده از فرصت (نیرو های خارجی) حداقل با تجزیه ی افغانستان در محدوده ی فدرالی، پیش زمینه های کامل تجزیه را فراهم کنند، اما واقعیت های گسترده و فراگیر اقوام و این که برای رسیدن به امیال شوم، حتی اگر حکومت و مرکزیتی در کار نباشد، افغان ها مانع می شوند، رویکرد افغان ستیزی را تغییر می دهد.

گرچه ماهیت افغان ستیزی همچنان پابرجاست (گسست جغرافیای افغانستان) اما با راه انداختن تبلیغات نو، این بار سعی کردند با گسست فکری مردم، به استخراج نام هایی اقدام کنند که اگر فقط روی خراسان تعمیق کنیم، معلوم می شود بسیاری از مفاهیم شوونیسم فارسی و نسخه بدل آن (تاجکیسم) در آن، تعریف شده است. بی جهت نیست که فعالان واقعی اوزبیک، پشتون، هزاره و عامه ی غیر تاجکان، با نفرت از خراسان بازی ها فاصله گرفته اند.

وقتی از تغییر نام ها بحث می کنیم و این بحث به یک مبحث کلان ملی مبدل می شود، نباید در حد تغییر نام یک شخص یا شی تلقی شود. در حالی که واحد های سیاسی کنونی با وجاهت بین المللی مطرح اند، هر نوع خدشه به نام کشور، مردم و زبان ها می تواند به تضعیف واحد سیاسی بیانجامد. دشمنی با نام افغان به همین منظور است. نام افغان از یک واحد سیاسی جهانی منشه یافته و با مشخصات دری و پشتو، نهادینه شده است. صرف نظر از تبیین درست تاریخی، حتی تعریف آن ها در حوزه ی اشتراکات یا به اصطلاح فرهنگ نیز باید خطوط سیاسی را ملاحظه کند.

می دانید که مقوله ی هجوم فرهنگی، تنها به مشی صادراتی بسته گی ندارد. بل با ایجاد جاذبه، روی علایقی سرمایه گذاری می شود که اگر در بسیاری از کشور های دنیا خطرناک نباشند، در جغرافیای مورد منازعه ی جهان سوم، مرگبار هستند.

ایرانی ها به عنوان متهمان درجه اول دخیل در امور افغانستان، بیشترین سرمایه گذاری های ضد افغانی را انجام می دهند. در ظاهر روابط دیپلوماتیک، تظاهر می کنند، اما شدت اغراض آنان در به جان هم انداختن مردم ما تا سوا شوند، در تمام انواع فرهنگی و ادبی وجود دارد. بنا بر این، مشاهده می کنیم که بحث حفظ نام ها و ترمینالوژی ملی، هرگز کم اهمیت نیست. همان گونه که تحلیل ایرانی و خراسانی،

می تواند هویت ها و اقوام ما را به نفع ایران مصادره کند، و جاهت نام ها و اصطلاحات مخالف ایران، به ضد آن عمل می کنند.

دولت های افغانستان پس از رشد پدیده ی فارسیسم در ایران، با تعریف های واضح، سعی کردند در برابر اغراض بیگانه، موضع بسازند. به این جهت، نام قدیمی و اصلی زبان به اصطلاح فارسی را که در همه جای فرهنگ و ادب حوزه ی اشتراکات ما نشانی دارد، با ویژه گی هایی که می توانست در برابر هویت های تاجکستانی، فارسی و ایرانی، باعث تنازع اقوام ما نشود، رسمی می سازند. از همان زمان تا سقوط طالبان، کار های گسترده ی تمام فرهنگیان افغان، از هر قوم و هر گروه، بدون هیچ اجباری به تبیین زبان دری می افزایند. هزاران نوشته، تحقیق، رساله، نشریه، مجله و کتاب در بیش از نیم قرن، همسو با و جاهت سیاسی افغانستان، نام دری را بین المللی ساخته اند. پذیرش این نام برای افغانستان، به قدری محبوبیت و و جاهت دارد که اگر بیرون از مرز های ما پس از هویت افغان، ما را بشناسند، دری یکی از مشخصه های مهم است. به این ترتیب، رسوخ نام دری در همه جا، آن را منحصر به مردم ما می سازد.

پس از توسعه ی دنیای مجازی، هزاران برگ و نشانی انترنتی رسمی و غیر رسمی به خاطر حفظ مفاهیم افغانی، نام دری را رسمی و ارج گذاشته اند. من در کتاب «دری افغانی» که یک اثر مهم جهت حفظ این ارزش است، حداقل به حدی که از حوصله ی یک مجموعه بیرون نشود، مباحث بسیار مهم و مستندات زیادی را آورده ام که چه گونه نام دری نهادینه شده و حذف آن، مساوی به تضعیف ارزش های ملی ماست.

در ۱۸ سال پسین، همزمان با حمله بر هویت افغان، حمله بر ارزش نام دری نیز جلو انداخته شده است. تعمیم ستمی گری های وابسته به خارج، حتی بسیاری از فرهنگیان را نیز آلوده می سازد که در گذشته

در جناح های چپ و راست بسیار مایل نبودند؛ اما اکنون شعار های فارسی زبان، تعدادی را به بی راهه می کشاند تا با تحمیق آن، به جانبی بروند که اغراض حذف هویت ها جزء آن است.

یک بخش جامعه ی ما تحت تاثیر عوامل مختلف، به زبان های قومی خویش تکلم نمی کنند. بخشی از این متکلمان به زبان های دیگر، به اصطلاح فارسی زبان شمرده می شوند. رویکرد مغرضانه ی شوونیستان تاجک که با مصادره ی هویت های اقوامی که به اصطلاح فارسی زبان اند، گویا می توانند با ظرفیت بزرگ تر معامله کرده و سود سیاسی بیشتر به دست آورند، حداقل بخشی از آنان را به جانبی کشانده تا در قبال منافع ملی، بی تفاوت بمانند.

بعضی از فرهنگیان کنونی همدستان ستمی گری نیز با فراموشی گذشته ی غیر سیاسی خویش، سعی کرده اند با افزودن هایی که معلوم هستند کاملاً مغرضانه می باشند، آثار خود را آلوده بسازند. «برعکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خصوصاً در دهه های معاصر (۴۰ تا ۶۰ شمسی) ذهنیت عامه را در تأیید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت. نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی اندیشه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را باز گو کنند. این ترکیب (فارسی دری) هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.

در دهه های ۷۰ و ۸۰، جنگ های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه

فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنا بر این، نسل های آینده ی افغانستان، نمی توانند با وضاحت و استدلال از داشته های فرهنگی - زبانی خویش، به دفاع بپردازند.» (دری افغانی، به کوشش مصطفی عمرزی، اداره ی دارالنشر افغانستان، چاپ دوم، کابل، سال ۱۳۹۷ش، ص ۳۳۰)

در جریان بحث های فرهنگی، ارجاع به رسمیات قبل از دری در افغانستان، بسیار زیاد است. هنوز هم در میان طیف بی سواد ما، کثرت استعمال نام فارسی یا پارسی کم نیست. این معنی که جنبه ی عامی دارد، اما به قدری نیست که بتواند دری را کتمان کند.

دری با تفاوت این که بیشتر جای شامخ ادبی داشته و شناخت آن در ذهنیت آگاهان حکم شده بود، به گونه ای از وارسته گی جاه دارد. همین وارسته گی که آن را با تمیز زبان رسمی و درباری می شناخته اند، هم به رسمیت آن در افغانستان، کمک کرده است.

در مواردی بعضی هموطنان با یک نوع دلخواه و یک طرفه، جلد کتاب هایی را رسانه یی می کردند که قبل از رسمیت نام دری، یک مسئله ی عادی در نصاب آموزشی و رسمیات ما بودند؛ اما این عمل به قدری مغرضانه و یک جانبه است که کتمان نام دری در آن ها ظن را تقویت می کند.

نام دری، نه فقط در گذشته ی ادبی ما، بل همزمان با نام فارسی در رسمیات ما در جامعه ی افغانی، شناخته می شد. جهت درک بیشتر، از میان صد ها عنوان کتابی که در هند، پاکستان و افغانستان چاپ شده اند، چند نمونه را در اختیار هموطنان قرار دادم که برای دری ستیزان، حتی شوک آور بود. به طور مثال نام دری در روی جلد کتاب هایی

که در زمان امیر عبدالرحمن خان چاپ شده اند، به وضاحت خواننده می شود.

گذشته از تمام موارد، انکشاف مباحث زبان شناسی، بحث های «دری»، صفت زبان فارسی است، یا لهجه بوده و یک سنت تعارفی ادبی می باشد» را از عرصه خارج می کند. در این ارتباط فقط کسانی دنبال آن اند که در حوزه ی تخلیق ادبی نظم و نثر، به تبعیت از شاعران گذشته که همه چیز را خلط می کردند، همچنان اصرار می کنند که یک مورد آن، تعمیم اصطلاح فارسی دری است.
فردوسی:

نویسنده از کلک چون خامه کرد
 ز بر زوی یک در سرنامه کرد
 نبشت او بران نامه ی خسروی
 نبود آن زمان خط جز پهلوی
 همی بود با ارج در گنج شاه
 بدو ناسزا کس نکردی نگاه
 چنین تا بتازی سخن راندند
 ورا پهلوانی همی خواندند
 چو مامون روشن روان تازه کرد
 خور روز بر دیگر اندازه کرد
 دل موبدان داشت و رای کیان
 بیسته بهر دانشی بر میان
 کلیده به تازی شد از پهلوی
 بدین سان که اکنون همی بشنوی
 بتازی همی بود تا گاه نصر
 بدانگه که شد در جهان شاه نصر
 گرانمایه بوالفضل دستور اوی

که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی و دری
نبشتند و کوتاه شد داوری

قبل از همه، متوجه استید که اشاره ی فردوسی به زبان پهلوی، یک پدیده ی کاملاً مجزا است. بعضی به این باور اند که زبان کنونی فارسی یا دری، ادامه ی پهلوی می باشد، اما چنانی که فردوسی آورده، می بینیم که کلیله را پس از تازی/عربی به فارسی و دری می نویسند. تحریف کار فرهنگی به قدر زنده شده که همان بیت معروف فردوسی را نیز تعدیل کرده اند. مثلاً به جای فارسی و دری، اصطلاحاً فارسی دری (بدون حرف و) می نویسند. توجیه اصطلاح فارسی دری نیز بیشتر با چنین اوهامی صورت می گیرد.

در شعر فردوسی، «فارسی و دری»، این بحث را دامن زده که منظور دو زبان است. از چنین ایباتی که فارسی و دری را خلط کرده اند، در اشعار قدیمی دری، تقریباً نمونه های دیگر نیز دارند. در اشعار کلاسیک دری، آوردن نام واژه های دری، تاجکی، فارسی، پارسی و هندی، گاه یکی به جای دیگر استعمال شده اند. فردوسی در جای های مختلف شاهنامه، بی توجه به آن چه به نام پارسی به او نسبت می دهند، دری را مجزا می آورد:

یکی تازه کن قصه ی زردشت
به نظم دری و خط درشت

از قرن چهارم هجری بدین سو، نام دری به نام یک زبان در تمام انواع نظم و نثر، پیشینه دارد. یعنی کمتر شاعر دری گو را می یابیم که این زبان را به این نام نامیده باشد. وفرت این استعمال، حتی بیشتر و دقیق تر از معادلی ست که باز هم در شعر شاعران دری گو، با فارسی یا پارسی و هندی مغالطه و خلط می شود.

نظامی گنجوی:

سخن را نشان جست به رهبری
ز یونانی و پهلوی و دری
فرخی سیستانی:
اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری
حافظ شیرازی:
ز من به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری
سنایی غزنوی:
با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری
نجیب الدین جربادقانی:
طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده است
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری
خاقانی شیروانی:
بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری
قطران تبریزی:
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
واصل:
دراج دُر نظم دری سفت و فاخته
سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی
ناصر خسرو:
من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر، لفظ دری را

عنصری:

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری
شمس طبسی:

نیست عجب گر شود عیسی تازی زبان
از پی گفتار او عاشق شعر دری
سوزنی:

صفات روی تو آسان بود مرا گفتن
گهی با لفظ دری و گهی به شعر دری
جلی:

پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی
انوری:

طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری
معزی:

دست رادش در دهانم در دریایی نهاد
چون ببارید از زبانم پیش او دُر دری
سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
لاادری:

گر حمد تو بر قبله ی ابدال نگارند
خواند به نماز اندر شعر دری ابدال
اقبال:

گر چه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شیرین تر است

از قرن چهارم هجری تاکنون، نام دری با کاربرد وسیع ادبی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی، زبانی و اجتماعی در نثر و نظم، خواناتر از آن است که بشود آن را با پیوند فارسی دری تحریف کرد یا به نام لهجه له ساخت.

اما آن چه به مشکل تعمیم اصطلاح فارسی دری می افزاید، کاربرد رسمی و روزمره ی آن نیز است. عموماً نام زبان ها با انتساب به قومیت ها شکل می گیرند و یک جزء اند. مثلاً پشتو، اوزبیک، تاجکی، روسی، فرانسوی و غیره. اگر کاربرد اصطلاح دری فارسی یا فارسی دری را لحاظ کنیم، به جز از استعمال نوشتاری، تلفظ آن به نام اسم رسمی یا انتسابی مشکل است.

در افغانستان عموماً دری زبان یا فارسی زبان می گویند. تلفظ فارسی دری زبان، راحت نیست؛ چون این پدیده، مورد منازعه است و نام های خاص دری، تاجکی یا فارسی / پارسی دارد، تحلیل آن به دلخواه یک گروه یا یک اقلیت قومی، از فراگیری آن می کاهد. می دانیم که در تاجکستان نیز به خاطر جلوگیری از نفوذ کامل فارسیسم ایران، نام فارسی را از قانون اساسی آن کشور حذف کردند. این عمل که به تبعیت مشی فرهنگی افغانستان، صورت گرفته، دلایل دیگر نیز دارد.

با نضج فارسیسم ایران و صدور آن، اما تحریک مغرضانه ی فارسی، به خصوص در کشور ما در موضع حزبی و تنظیمی، دوباره مستعمل شد. افزون به تامل آن در روابط اجتماعی که شامل به اصطلاح فارسی زبان ها می شود، همپایی آن در آثار قدیمی دری، می تواند مفاهیم آن را عمیق تر بسازد. به این دلیل نیز سعی می شود با طرح عتیقه ی آن، وانمود بسازند که مفاد سیاسی آن فقط به یک گروه می رسد.

«این درست همان هیاهوی تبلیغاتی ست که در باره ی به اصطلاح زبان شیرین فارسی در یک صد سال اخیر، درک درست چند نسل از

فرهنگ و زبان خویش را معیوب و ابزار ارتباط ما را به حربه ای برای مقابله با ترک و عرب و هندی و مصری و یونانی، بدل کرده است. مغز کوب ملی این نبرد بی خردانه و بزرگ انگاری های پایان ناپذیر عوام پسند، شاعران نام آور ایران اند که اشعار و آثار شان را اینک توضیحگر جهان باستان، اوضاع کنونی و حتی دنیای آینده معرفی می کنند!» (همان، ص ۱۶)

«این چند سطر در برابر هزاران نقل از ده ها صاحب نام و مدعی دیگر، هنوز سر به زیر می نماید که در صد سال اخیر، فرهنگ ملی را از ادعا های طلبکارانه در هر باره انباشته اند که از سزارین رستم در ۸۰۰۰ سال پیش آغاز و با زردشت ۶۰۰۰ ساله و ۱۳ نوع خط و صد ها کتاب و پندنامه و ملوکنامه ی پیش از اسلام و افسانه هایی در باره ی مزدک و مانی و سلمان و ابومسلم و غیره و غیره، ادامه می یابد. از این انبوه فرآورده ها که عمدتاً محصول جعلیات قرن چهارم هجری اند، در وهله ی اول، پرچمی علیه عرب و اسلام ساخته اند و حفظ زبان کنونی [فارسی / پارسی] را که هیچ تحقیق بنیانی در تاریخچه ی پیدایش و ریشه شناسی آن صورت نگرفته و چنان که بیاورم در باره ی آن نیز چون موضوع تاریخ و ادب ایران، هزاران افسانه ی ساده لوحانه ساخته اند، دلیل ایستایی ایرانیان بر هویت ملی ظاهراً درخشان پیش از اسلام خویش می دانند و مستقیم و غیر مستقیم، ملت های متعددی که زبان عرب را به عنوان کاراترین و منحصرترین ابزار آشنایی با قرآن، پس از قبول اسلام در جای زبان بومی غالباً ناتوان خویش نشانده اند، تحقیر می کنند و تسلیم می نمایانند.» (همان، ص ۱۸)

«این حقیقتی ست که پس از صد سال اجبار در آموزاندن زبان فارسی به عنوان زبان ملی، هنوز هم هر کودکی از میان اقوام ایران، آن گاه که از مدرسه به خانه می رسد، کیف و کتاب و زبانی را که با معلم خود به کار می برد، کنار می گذارد و در هر منطقه با ده ها زبان دیگر که

غالباً فارسی نیستند، به مادر خویش می گوید که گرسنه است و مادر نیز با همان زبانی که در هیچ مدرسه ای کاربرد ندارد، به فرزند خویش صبر را توصیه می کند!» (همان، ص ۱۹)

به جز محدود شاعر دری گو، شناخت هویت های قومی آنان آسان نیست؛ زیرا مفاهیم ناسیونالیستی چنانی که امروزه است، در گذشته وجود نداشته اند و نبود واحد های سیاسی، بسیاری از شاعران دری گو را بیشتر با نام مناطق و حوزه ها معرفی می کند.

کنار گذاشتن میراث فرهنگی اکثر شاعران دری گو که مانند مولانا اگر در آسیای میانه زاده شده و پس از افغانستان در روم مُرده است و چند انتساب آنان، مقوله ی مصادره ی قومی شان را ناممکن می سازد.

به هر صورت، در حوزه ی مفاهمه و ارتباطات، هیچ گاه تاجکی، دری و فارسی / پارسی سوا نبوده اند. تاثیر کار فرهنگی گسترده ی ایرانیان به دلیل درصد بالای ساختار فارسی، دری زبانان افغانستان و تاجکستان را هم در بر گرفته است. بنا بر این، بحث این که سه زبان وانمود شوند، کاملاً غیر منطقی و غیر علمی ست؛ اما این باعث نمی شود تفکیک تاریخی نداشته باشند.

با ناسیونالیسم پهلوی در ایران، سعی شده با تحریف تاریخ، به عناصری بُنیه دهند که بسیار قدیمی نیستند. مثلاً بر اساس شباهت های سایه وار (تعبیر استاد ناصر پورپیرار) اندک کلماتی در کتیبه های هخامنشی، خط داریوشی را فارسی نام گذاشته اند.

«فارسی باستان»، یک نامگذاری نهایی بر مجموعه ای از پراکنده نویسی ها و پرگویی هایی ست که سلسله ای از محققین خطوط کتیبه های هخامنشی و انبوهی از سرسپرده گان به آن ها، صد ها بار تکرار کرده اند و هیچ یک به واقع ندانسته اند که در باره ی چه مطلبی سخن می سرایند؛ زیرا به راستی اگر ما زبان فارسی را گویش رسمی ایران کنونی

می شناسیم، پس بی شک زبان کتیبه های هخامنشی، دورترین ربط و مشابهت را با آن دارد.» (همان، ص ۶۵)

«با دلایل بسیار پس از این خواهیم گفت که واژه گان و دستور زبان خط میخی هخامنشی، هیچ ارتباط حتی نسبتی، با خط و زبان اقوام ایرانی نداشته و ندارد. اگر چنان که کنت می نویسد، خط میخی هخامنشی «زبان مردم جنوب غربی ایران و یا به صورت دقیق تر زبان مردم فارس» بوده و اگر زبان کهن مردم جنوب غربی ایران و فارس را زبان آشنای عیلامی می شناسیم، می پرسم چرا هخامنشیان، کتیبه های شان را به زبان عیلامی هم ترجمه می کرده اند که نمونه های موجود و کهنی از زبان مردم غرب و جنوب ایران، کمترین شباهتی با زبان کتیبه ها ندارد.

همین نکته که هخامنشیان، متون کتیبه های شان را به آرامی، یعنی زبان اسناد درون درباری هخامنشیان و ساسانیان و به اکدی و عیلامی ترجمه می کرده اند، خود نشان کاملی ست بر این که خط و زبان میخی هخامنشی، برای هیچ کسی در منطقه آشنا نبوده و اگر این خط و زبان را انحصار مردم فارس بگیریم که در تاریخ پیش از داریوش، نامی ناشناخته است، پس سوال این است که چرا خط و زبان کتیبه های هخامنشی، هیچ مشابهتی با خط و زبان فارسی امروز و زبان کهن مردم غرب و جنوب ایران ندارد و اگر ساسانیان را نیز برخاسته از فارس بدانیم، سوال بعدی این است که این مردم فارس به چه سبب این همه با خط و لغت و بیان خویش بازی کرده اند و چرا در زمان ساسانیان از لغات و خط و شیوه ی نگارش هخامنشیان در کتیبه ها که کنت می نویسد «به صورت دقیق متعلق به مردم پارس بوده»، سود نبرده اند و به آرامی می نوشته اند که در زمان هخامنشیان جز از طریق ترجمه، فهمیده نمی شده است؟!» (همان، صص ۶۶-۶۷)

«پس از نظر کنت هم زبان کتیبه‌ها، یکی از دو زبان اصلی پارسیان بوده است. زبان دیگر را زبان اوستایی می‌گویند. چنین که می‌نویسد، زبان اوستا نیز زبان پارسیان بوده است، ولی تذکر می‌دهد که خود زردشت از شرق ایران و از بلخ برخاسته است. پس فارسی باید که تا بلخ را به زمان هخامنشیان پوشانده باشد؛ اما چرا حتی یکی از واژه‌گان کتیبه‌ها در اوستا نیامده است؟ کنت برای پاسخ ندادن به این سوال اساسی که خود مطرح می‌کند، ناگهان از روی زبان فارسی می‌پرد و زبان اوستا را زبان مادی می‌گوید! بدین ترتیب، اظهار فضل‌های این زبان‌ساز و کتیبه‌خوان بزرگ، چنین خلاصه می‌شود:

زبان کتیبه‌های هخامنشی، زبان فارسیان است که زردشتی‌اند و اوستا می‌خوانند. اوستا متعلق به پیامبری ست که در بلخ و خراسان ظهور کرده، ولی کتابش را به زبان مادی نوشته که شباهتی به زبان کتیبه‌ها ندارد! در عین حال، کسی نمی‌داند زبان مادی چیست؟ چون نه فقط کلمه و حرفی به آن زبان نیافته‌ایم، بل حتی نمی‌دانیم مادها کجا می‌زیسته‌اند! پس کنت از کجا دانسته که زبان اوستا، شبیه زبان مادی است؟ چرا که اگر گمان کنیم مرکز مادها در نواحی کردنشین کنونی بوده، پاسخ این سوال را نداریم که چرا زبان کردها به زبان کتیبه‌های هخامنشی و به زبان اوستا شبیه نیست! چنین است که تمام این مقدمات کنت، فقط به لفاظی بدل می‌شود.» (همان، صص ۶۸-۶۹)

«پارسی باستان که مورد بحث این کتاب است، زبانی ست که با خط میخی مخصوصی به نام میخی پارسی نوشته شده و نمونه‌ی آن در کتیبه‌های شهریاران هخامنشی در عرض سیصد سال از زمان سلطنت آریارمن، نوه‌ی هخامنش تا زمان داریوش سوم به کار برده می‌شد. (!) یعنی از حدود ششصد سال پیش از میلاد تا سال ۳۳۰ پیش از میلادی. هنگامی که این سلسله در اثر غلبه و استیلای اسکندر مقدونی، منقرض شد، در نتیجه، خط پارسی باستان نیز متروک و مهجور گردید. این

زبان، قدیم ترین ماخذ و ریشه ی زبان فارسی کنونی است و خود یکی از شعبات زبان های متعددی ست که از یک سرچشمه ی بسیار قدیمی به نام «هند و اروپایی» گرفته شده است. پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی، همه زبان هایی هستند که چون از یک اصل مشتق شده اند، در قواعد صرف و نحو و ترکیب و تلفظ با هم شباهت زیادی دارند. (۱)» (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۲)

«این توضیح و تشریح شارپ از زبان کتیبه های هخامنشی، به گونه ای دیگر است. او نه فقط زبان اوستایی را زبان مادی نمی گوید، بل حتی اشاره ای هم به زبان مادی ندارد. شارپ، کار خود را ساده کرده است: «پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی»، همه دارای یک اصل واحد اند و از نظر صرف و نحو و قواعد، شبیه اند!»

او در عین حال می گوید که پس از هخامنشیان، این ریشه ی زبان فارسی، متروک و مهجور مانده، چنان که گویی خشکیده است. معجزه است که می گویند زبان ظاهراً پُر بار و بر کنونی [فارسی / پارسی] از این ریشه ی خشکیده، سبز شده است! (همان، صص ۶۹-۷۰)

«سوال اصولی تر این که: آیا به حقیقت در قرن اول هجری، چیزی به نام خط و زبان و علوم فارسی کنونی و یا کهن بوده است که با آن حساب دیوانی کسی را نگه دارند؟ در این باره دعاوی و زیاده گویی های روشنفکری جدید ایران، یعنی جانشینان شعوبیه ی قدیم که هنوز سده ای از حضور تاریخی آنان نمی گذرد و جز تکرار واردات فرهنگی، هنری ننموده اند، درست به اندازه ی بی پایه گی آن، وسیع است.» (همان، ص ۱۰۱)

«غنا ی ادبیات پارسی و پیشینه ی ۲۵۰۰ ساله ی آن، یکی از عامل های مهم ارج و بزرگی مقام زبان ما در میان دیگر زبان های جهان است. (۱)» (کریم کشاورز، هزار سال نثر پارسی، کتاب اول، ص ۱۵)

«نگاه دقیق به این مدعای چند سطری بی محمل و موضوع نزد یکی از نام آورترین روشنفکران معاصر، ما را با رگه های غیر علمی چنین تفکراتی که آغشته به تصورات شوونیستی شعوبیه و حاصل تبلیغات یک سده ی اخیر تاریخ نویسان یهود است، آشنا می کند. آقای کشاورز، نخست زبان پارسی را از ۲۵۰۰ سال، دارای غنا می شناسد و این غنا را عامل ارج و بزرگی زبان ما، بین ملل جهان می داند! ایشان نیز به همان علتی گرفتار مانده اند که بخش عمده ای از روشنفکری و ملی گرایان افسانه پرست ایران کنونی دچار اند و بنا به توصیه و توجیه مورخین غیر ایرانی و از برکننده گان ایرانی آن، در سده ی اخیر، هر چیز ایران و از جمله زبان آن را از ۲۵۰۰ سال پیش، یعنی از مبدای هخامنشیان آغاز می کنند! چندان که گویی بومیان و اقوام و ملت های این جغرافیا از ۴۰۰۰ سال پیش از هخامنشیان با ایما و اشاره سخن گفته اند و در ایران، چیزی به نام خط و زبان و مثلاً ایلامی و اورارتویی نبوده است! بدین قرار، خواننده حیرت می کند که چرا آقای کشاورز، نام تالیف بسیار مهم خود را «هزار سال نثر پارسی» و نه «۲۵۰۰ سال نثر پارسی» گذارده است؟ زیرا ذهن آموخته ی ایشان، علی رغم سخن پراکنی ها و شیرین زبانی های تاریخی- فرهنگی از قماش بالا، نیک می داند که خط و زبان کنونی ما از یک هزاره پیش، دورتر نمی رود و اگر غنایی در زبان پارسی به طور اعم و البته تنها در بخش ادبیات مالوف آن می یابیم، چنان که به تفصیل خواهم آورد، فقط و فقط نتیجه ی ترک خط و زبان الکن و ابتر کهن ایران به نام خط و زبان پهلوی و گزینش خط و زبان شگفت، زاینده و گوهرمایه ی عربی ست.» (همان، صص ۱۰۱-۱۰۲)

این که این فارسی یا پارسی، واقعاً چه بوده است، به درستی معلوم نیست. آن چه هم در توضیح آن می آید، هرگز نمی تواند به جای

دری استعمال شود. مثلاً آن چه را علامه علی اکبر دهخدا از فارسی / پارسی آورده، نه در تاجکستان و نه هم در افغانستان، معمول است. معانی کلمات پارس، پارسی، فارس، فارسی و فارسیان در فرهنگ دهخدا:

۱- پارس: صورت دیگری از کلمه ی فارس است منسوب به قوم فارس...

۲- پارس: نام سرزمین پارس.

۳- پارس: نام قوم فارسی.

۴- پارس: آواز سگ، بانگ سگ، علاای سگ، عوعو، عفعف، وغواغ، ووعو، وکوک، نوف.

۵- پارسی: یکی از لهجات قدیم ایران...

۶- پارسی: منسوب به ایالت پارس... اهل فارس، مردم فارس...

۷- پارسی باستان: یا پارسی قدیم یا فرس قدیم یا پارسی هخامنشی، یکی از لهجات کهن ایران که کتیبه های شاهان هخامنشی بدان نوشته شده...

۸- فارسی: فارسی بُریدن، مقابل راسته بُریدن. بُریدن آهن و تیر است به طوری که مقطع عمود بر طول آن نباشد (مورب بُریدن).

۹- فارسی: منسوب به فارس که فارسیان و ممالک آنان باشد...

۱۰- فارسیان: طایفه ی فارسیان که در حدود شاهرود و سنخاص متوقف می باشند و خط کرد محله ی شمال استرآباد، قاتول، فندرسک، فارسیان، سنخاص و جنوب اسفراین، محل سکونت آنان است که در حدود شهرستان های شاهرود و بجنورد امروزی ست...

۱۱- فارسیان: دهی از دهستان کوهستان بخش مینودشت شهرستان گرگان که در ۲۴ هزار گزی خاور مینودشت واقع است...

۱۲- فارسیان: دهی ست از دهستان حومه ی بخش مرکزی شهرستان قزوین که در ۱۲ هزار گزی جنوب باختر قزوین واقع است...

زبان دری و به تبع آن تاجکی که بیشتر با هویت تاجکان موجه است، در قرن چهارم هجری شناخته می شود، اما نه به این معنی که یک شبه زاده شده باشد. بل آثار کتبی آن که شامل اشعار و نوشته های زمخت و سُست اند و بعد ها به نام سبک خراسانی نامگذاری کرده اند- زیرا برای آن میزان بالای اصالت های غیر عربی می تراشند- با خصوصیات زاده می شود که تفاوت های لهجه یی آشکار با نمونه های فارسی دارد. البته باید بیافزایم که تفاوت های لهجه یی صرف به معنی تغییر آوایی کلمات یا مخرج ها نیست، بل تداخل زبانی نیز بالای آن ها اثر می گذارد.

در مرکز افغانستان که حوزه ی فرهنگی هزاره جات است، تفاوت های لهجه یی دری به قدری ست که بسیاری از کلمات آن برای دری زبانان مناطق دیگر اصلاً قابل درک نیستند. عین این شباهت در لهجه ی اصفهانی وجود دارد. لهجه یی فارسی اصفهانی در ایران، برای بقیه ی فارسی زبان های ایران، اکثراً غیر قابل فهم می باشد.

در سال های اخیر، بحث های کلیشه یی این که فارسی بگویم یا دری یا فارسی عمومیت دارد، کاملاً بازخوانی شده اند. در حالی که نیاز های سیاسی، ضرورت حفظ نام دری برای افغانستان را اهم می سازند، ساختار این زبان، مشکل آفریده است.

ایرانی ها از نیم قرن بدین سو تلاش کرده اند زبان به اصطلاح فارسی را به عنوان زبان مستقل در یونسکو ثبت کنند. سازمان جهانی یونسکو با تعریف ها و معیار های مشخص، تاکنون نام فارسی را به صفت زبان واحد و مستقل نپذیرفته و شاید هرگز نپذیرد.

می دانیم که در دسته بندی زبان ها، به زبانی کامل گفته می شود که اشتقاقی باشد. زبان فارسی، یک زبان ترکیبی با درصد بالای تداخل زبانی از ده ها زبان دیگر است. تنها عدم حضور عربی در آن، نه فقط این زبان را از پشتوانه ی فرهنگی (آثار کلاسیک) که حیثیت آن را

دارد، محروم می‌کند، بل باعث می‌شود از کارایی بلند نوشتاری و گفتاری بماند. من در تحقیق جامع «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟»، ساختار، ضعف‌ها و دشواری‌های زبان به اصطلاح فارسی را تشریح کرده‌ام که به وضاحت نمایانگر واقعیت‌هایی است که این زبان به دلیل نبود بُنیه‌های کافی زبانی، باعث مغالطه شده تا شاعران و نویسندگان گذشته و کنونی به هر سیاقی که خواسته‌اند، آن را ته و بالا کنند.

این که تعریف بُنیه‌ی زبانی بر اساس تخلیق شاعران و نه زبان‌شناسان، چه قدر موجه است، خطوط هنری و علمی را مشخص می‌کند. در افغانستان ما حرف در این است که بقای ارزش زبان دری با تفکیک آن از نام فارسی، موجه می‌باشد.

در یک نمایشنامه‌ی سراپا مسخره که فقط باعث شد رییس‌جمهور را توهین کنند، آوردن نام فارسی در ارگ ریاست جمهوری، به مصداق کفری که از کعبه برخیزد، تمام مردم ما را برآشت. البته فارس زده‌گان را کنار می‌گذارم که همزمان با استفاده‌ی گسترده از سخنان رییس‌جمهور که به تبع آن‌ها به او توهین می‌کنند، حتی کشورهایی را دچار تردید کردند که با تعریف ارزش‌های افغانستان، روز تا روز در همسویی بیشتر با ما، به نفع ما ارتباطات خویش را گسترش می‌دهند. به این دلیل، نشر برنامه‌هایی به نام دری و جداسازی آن از فارسی، نه فقط از موارد خوب‌اند، بل بیرون آوردن یک ارزش تاریخی از مفاهیم فارسیستی، نوعیت تاجکی برنامه‌هایی را نیز می‌سازد که در بسیاری کشورها به خاطر جمهوری تاجکستان، لحاظ می‌کنند.

امروزه هیچ چیزی مهم‌تر از منافع واحد‌های سیاسی نیست. اگر در گذشته‌هایی که عدم هویت ملی و واحد سیاسی، تفکیک به وجود نمی‌آوردند، هرج و مرج نام‌ها و اصطلاحات مهم نبودند، نباید به نام

این که در گذشته فارسی گفته اند یا فارسی دری ساخته اند، با سیاست‌هایی همسو شویم که به ضرر ما می‌باشند. برعکس باید این سوال را همیشه مطرح کنیم که اگر در حوزه‌ی به اصطلاحات اشتراکات فارسی یا ایرانی عمداً شمار می‌شویم، چرا هویت‌ها و تاریخ ما را تحریف می‌کنند؟ در حالی که سرمایه‌گذاری‌های زیادی صورت می‌گیرند تا با تضعیف نام‌های افغان و دری، به ما ضربه بزنند، به فارسی‌بازی دامن می‌زنند.

من شک ندارم که برنامه‌ی خیانت فرهنگی «افغانستان، گهواره‌ی زبان فارسی دری» با خلط آن، اگر از یک سو جزو بازی‌های کثیف سیاسی برای کسب آرای سیاه، ارگ را به قمار و ادار کرده بود که در چند نوبت دیگر تا سرحد زیر سوال بردن مشروعیت تاریخی ما (توهین به بزرگان افغان در کنر) نمونه دارد، بعضی عناصر خواب‌برده که در دگم فرهنگی، در خودشان رسوب کرده اند، برای آن که نمی‌توانند کار فرهنگی را بر اساس نیازهای روز تنظیم کنند و از جانبی القاب و اوصاف بسیار آن‌ها در گرو کسب افتخاراتی ست که در جعلیات به دست آورده اند، با خیانت واضح بعضی هم‌تباران ما، فارسی را دوباره به ارگ آوردند. از همان زمان تا کنون، کفر برخاسته از ارگ، حتی در کشورهایی تاثیر منفی گذاشته که همانند شبکه‌ی جهانی بی‌بی‌سی، با ایجاد بی‌بی‌سی دری، به استقلالیت و تنوع فرهنگی و قومی کشورها هرچه بیشتر ارج می‌گذارند.

در زیر، شرح تاریخی دری را بخوانید. این کوشش که امیدوارم ادامه یابد، همچنان نیاز به تبیین اصالت‌های ما را بیشتر می‌کند؛ هرچند با تحقیق «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟»، آرای خویش را آشکار کرده ایم، اما چون یک بخش مورد منازعه، برداشت از تاریخ کلاسیک است، در ذیل سعی کرده‌ام با اقتباس از صورت

دری این زبان، تشخیص آن را که به نام دری مجزا شناخته می شود، با تفصیل بیشتر ارائه کنم.

بار دیگر تاکید می کنم با شهرتی که زبان دری به نام های تاجکی و فارسی / پارسی نیز دارد و متکلمان آن ها سوا از تفاوت های لهجه یی و تاثیرات قومی که گاه به حد بالا، فهم این زبان را مشکل می کنند، حداقل در صورت معمول نوشتاری (دستور تعمیم یافته) چند زبانه نیستند.

«در معنی کلمه ی دری، اختلاف است و در فرهنگ ها وجوه مختلف نگاشته اند. از آن جمله است که: گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است و طایفه ای بر آن هستند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می شده اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می آمدند و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند. یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند و حکم کرد تا در ممالک به این زبان سخن گویند و منسوب به دره را نیز گویند؛ همچو کبک دری و این به اعتبار خوشخانی هم می توان بوده باشد، زیرا که بهترین لغات فارسی، زبان دری است. (برهان قاطع، حرف دال)

از میان تقریر ها و توجیه های دیگر چیزی که بتوان پذیرفت، دو چیز است: یکی آن که در دربار و میان بزرگان در خانه و رجال مداین (تیسفون پایتخت ساسانی) به این زبان سخن می گفته باشند. دیگر آن که این زبان، زبان مردم خراسان و مشرق ایران و بلخ و بخارا و مرو بوده باشد و جمع بین این دو وجه نیز خالی از اشکال نیست و مسائلی که این دو وجه را تایید می کند و در زیر یاد می شود: روایت ابن الندیم از ابن مقفع است که گوید: زبان دری، لغت شهر های مداین است و در دربار پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و لغات مشرق و بلخ

در آن غلبه دارد. برای تفصیل این روایت، رجوع کنید به مبحث مربوط به لهجه ها.

روایت یاقوت از حمزه ی بن الحسن و نص کتاب التئیه ی حمزه که مطابق روایت ابن الندیم است، غالب عبارات فارسی که در کتب عربی از قول شاهنشاهان ساسانی و رجال آن عصر به عینه نقل شده است، به زبان دری است، نه به زبان پهلوی. از آن جمله عبارتی است که جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد (طبع مصر، ص ۱۲۸) گوید: «و وقع عبدالله بن طاهر: من سعی رعی و من لزم المنام ری الاحلام، هذا المعنی سرقه من توقیعات انوشروانفانه یقول: هر ک روز چرد، هر ک خسپد خواب بیند» و باز هم جاحظ در کتاب التاج، عباراتی از شاهنشاهان ساسانی ذکر می کند؛ مثل «خرم خفتار» و غیره که همه به زبان دری است و نیز طبری عبارتی از قول اسماعیل ابن عامر، یکی از سرداران سپاه خراسان که مروان بن محمد، آخرین خلیفه ی اموی را دنبال کرد و در مصر به او رسید و مروان در آن جنگ به قتل آمد، گوید: اسمعیل به خراسانیان گفت: «دهید یا جوانکان!» و جای دیگر از قول همو گوید (طبری، ج ۳، حله ی ۳، ص ۶۵، طبع لیدن): «یا اهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید، برخیزید.» و این دو عبارت هم به زبان دری است. نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار (جلد ۱، ص ۱۴۹، طبع قاهره) در شرح رزم «وهرز سوا» (۱) با حبشیان در یمن، حکایتی ذکر کرده و گوید: «سواران ایرانی بر تیر های خود نام ها می نوشتند. گاه نام شاهنشاه، گاه نام خود سوار و گاه نام پسر و گاه نام زن. وهرز چون با صف حبشه برابر آمد، غلام را گفت تیری از ترکش برآور و فرامن ده! غلام، تیری برآورد و به دست سوار داد که بر آن تیر، نام زن وهرز نوشته شده بود. وهرز آن را به فال بد گرفت و به غلام گفت: تویی زن! و این فال بد به تو باز گردد! برگردان و تیری دیگر ده! غلام، تیر را به جعبه در انداخت و دست بزد و تیری دیگر برآورد و به دست خداوند

داد. چون وهرز نگریست، باز همان تیر بود! پس وهرز در فالی که زده بود به اندیشه رفت و ناگهان با خود گفت: زنان! (در اصل کتاب عین این کلمه را آورده، سپس گوید: و زنان بالفارسیه النساء) سپس گفت: زن آن! (یعنی بز آن را) نیکو فالی ست این! ... الخ»

(۱) در عیون الاخبار، وهرز تقدیم راء بر زاء معجمه و در بعضی کتب، وهرز به تقدیم زاء بر راء مهمله دیده شده و باید املائی اخیر درست باشد.

این داستان می رساند که وهرز به زبان دری، سخن می گفته است و یا نقال سخنان آنان را تازیان به مناسبت آن که زبان بزرگان ایران، زبان دری بوده است، به همان زبان شنیده و روایت کرده اند؛ چه در زبان پهلوی، زن را کن گویند و دختر را کنیزک، ولی فعل زدن را با زاء معجمه آورند و در زبان پهلوی، بیرون آمدن نام منکوحه وهرز با فعل «زن» جناس نباشد و این تجنیس تنها در زبان دری صورت پذیرد و از همه معتبرتر، روایتی ست که ابن قتیبه در عیون الاخبار (ج ۴، ص ۹۱، طبع قاهره) از قول علی بن هشام آورده و گوید: در شهر مرو مردی بود که برای ما قصه های مبکی نقل می کرد و ما را می گریانید. سپس از آستین طنبوری بر آورده می خواند: ابا این تیمار باید اندکی شادی... و این عبارت هم که شعر هفت هجایی ست، بلاشک زبان دری ست و از این دست جمله های دری که از قول بزرگان عهد ساسانی نقل کرده اند، در کتب تاریخ و ادب بسیار است و جمله های پهلوی هم در آن میان دیده می شود؛ لیکن غلبه با جمله های دری ست و از این رو می توان رای ابن مقفع را تایید نمود.

دلیل قوی تری که به اثبات قول ابن مقفع و صاحبان فرهنگ فارسی داریم، انتشار زبان دری ست بار اول از جانب مشرق نیمروز؛ زیرا که می دانیم زبان عامه ی مردم مغرب ایران، پهلوی بوده و غالب کتب دینی و ادبی و علمی که در آن حدود نبشته شده است، به زبان پهلوی

بوده است و شعر هایی هم که در مملکت جبال و همدان و آذربایجان و طبرستان مغرب ایران گفته می شد، تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری یا سایر زبان های محلی بود؛ لیکن قدیمی ترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله ی بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی و بسام کرد خارجی و غیره هم گفته شد، به زبان فصیح دری بود و سرود کرکوی بنا به روایت تاریخ سیستان (که خواه آن را ساخته ی پیش از اسلام و خواه ساخته ی اوایل یا بعد از اسلام بدانیم، برای مقصود ما تفاوتی ندارد) هم به زبان دری ست (رجوع کنید: تاریخ سیستان، طبع تهران، ص ۳۷) نه به زبان پهلوی. نیز قدیمی ترین کتب فارسی که از دوره ی اسلامی به دست ما رسیده یا خبر آن را شنیده ایم، مانند مقدمه ی شاهنامه ی ابی منصور و بالطبع خود شاهنامه ی منثور، همو که قبل از نیمه ی دوم قرن چهارم هجری تدوین شده، و ترجمه ی تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو از طرف ابو علی محمد بن محمد بلعمی، وزیر منصور بن نوح سامانی به عمل آمده و ترجمه ی تفسیر طبری و حدود العالم و گرشاسب نامه ی ابوالموید بلخی که تاریخ سیستان را مجمل التواریخ از روی آن فصول نقل کرده اند و نیز کتاب دیگر به نام عجایب البلدان، تالیف ابوالموید بلخی که نسخه ی ناقصی از آن موجود می باشد و کتاب الابنیه فی حقایق الادویه که شرح هر کدام خواهد آمد و همه به زبان فصیح و استوار و پخته شده ی دری نگارش یافته است، از کالای ادب و فرهنگ خراسان به شمار می رود و از پخته گی عبارات و استحکاک ترکیبات و شیرینی لفظ و معنی پیداست که نثر قدیم و پرورش یافته ی سالیان، بل که قرن های دور و دراز است و به مراتب از کتب های نثر پهلوی که شاید بعضی در همان قرن تالیف یافته است، پخته تر و جامع تر و از لحاظ تطور کامل تر است.

این معنی ظهور نظم و نثر دری که آثار رودکی و شهید و فردوسی و بلعمی و ابوالمؤید و تاریخ سیستان، نمونه‌ی زیبای آن است، می‌رساند که این زبان، لهجه‌ی خاص مردم خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز و زابلستان بوده است و مردم مغرب و مرکز و شمال و جنوب غربی ایران که تا دیری جز به پهلوی یا طبری، سخن نمی‌گفتند، بعد از نشر آثار ادبی دری از خراسان به سایر بلدان ایران، آنان نیز از این شیوه‌ی زیبا پیروی کردند و رفته رفته از اشعار فهلوی یا رازی یا طبری (۲) یا نثر طبری و پهلوی (چون اصل مرزبان نامه‌ی ویس و رامین) که در عصر دیالمه متداول بوده است، دست برداشتند و تابع سبک و لهجه‌ی شیرین و سهل المخرج دری گردیدند.

(۱) مانند اشعار علی فیروز و مسته مرد و فهلویات بابا طاهر و پیش از او اشعار بنادر رازی و غیره... (رجوع کنید: رساله‌ی شعر در ایران، مجله‌ی مهر، سال پنجم، تالیف نگارنده)

(۲) شاید کسی اعتراف کند که سبب ظهور نمودن شعر و نثر دری در مغرب ایران و شمال ایران پیش از ظهور ادب دری از خراسان، آن است که مغرب ایران و شمال و جنوب غربی آن به واسطه‌ی قرب جوار با بغداد، بیشتر از خراسان در زیر تاثیر سیاست و نفوذ لشکری و کشوری تازیان قرار داشته و به این جهت مجال و میدان و فرصتی برای گفتن شعر یا نوشتن نثر به دست نمی‌آورده‌اند و آن چه گفته و نوشته‌اند، به عربی بوده است. برخلاف خراسان و سیستان که به واسطه‌ی دور بودن از پایتخت دولت عرب و داشتن امیران مستقل و گردنکش، مجالی برای گفتن شعر و نوشتن کتاب به زبان ملی و نژادی خود به دست آورده‌اند.

این اعتراض وارد نیست، چه اولاً خراسان و سیستان نیز در زیر نفوذ مرکز خلافت تا دیری رنگ عربی به خود گرفته بود و ادبای آن سامان در سرودن شعر و تالیف کتاب به زبان عربی، دست کم از مردم سایر

شهر های غربی و مرکزی و شمالی نداشتند و با مراجعه به «یتمه الدهر» ثعالبی و «دمیه القصر» باخرزی و «منشات» ابوبکر خوارزمی و بدیع الزمان همدانی و سایر ارباب براعت و اصحاب فضل، این معنی مبرهن می شود و شکی نیست که توجه سامانیان و بعضی از صفاریان و غزنویان به شعر عربی، کمتر از توجه آل بویه و صاحب ابن عباد و شمس المعالی نبوده است. به عوض در دربار عضدالدویه و قابوس و صاحب نیز شاعران ایرانی مانند علی پیروزه و مسته مرد و بندار رازی و غضایر و منصور منطقی وجود داشتند. معذک می بینیم که شعر و نثر دری بالطبع در خراسان به ظهور آمده و با اندک توجهی از طرف ملوک اطراف، شعراء و دبیران به گفتن شعر و پرداختن کتب به زبان دری استقبال کرده اند و در همان حال یک بیت شعر و یک رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غربی در قرن چهارم به وجود نیامده است: و اگر هم شعر یا کتابی دیده شده و یا ذکر آن رفته است، به زبان پهلوی یا طبری ست. مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه که به تدریج سبب فتوحات آن سلاطین در ری و جبال و گرگان و اصفهان و آمیختن فضلالی شرق و غرب با یکدیگر و انتشار اشعار و کتب تاریخی و ادبی خراسان در سایر شهرستان های ایران و سیر دواوین شعر از خراسان به سایر نقاط ایران، زبان دری، زبان ادبی و علمی ایران شناخته شد و با تسلط دولت سلجوقی بر عراقین، این معنی قوت یافت و شعرای بزرگی پس از غضائری و قطران و ابوالمعالی رازی در اقطار شمالی و مرکزی و غربی این مملکت، پیدا شدند.

تاریخ قم، چند شاعر فارسی را که معاصر سامانیان بوده اند، در جلد اول کتاب سبک شناسی ملک الشعراء بهار ذکر کرده و شرح آن را به جلد دوم، محول نموده است، اما چون جلد دوم این کتاب در دست نیست، نمی دانیم که تاریخ حیات و سبک شعر آن ها از چه قرار است؟

هرچه باشد باز اساس نظر ما را نمی تواند تغییر بدهد و حق تقدم را از خراسان سلب نماید.

مطلب دیگر که قول ابن مقفع را تایید می کند، باقی مانده ی لهجه ی های محلی ست که شرح آن از موضوع بحث ما که تاریخ تطور ادبیات دری ست، خارج می باشد، لیکن همین قدر کافی ست اشاره شود که هم امروز در خراسان، خاصه افغانستان و بخارا و تاجیکستان، نمونه های بارزی از طرز تلفظ زبان دری در روستاها موجود است، اما در مرکز و غرب و جنوب ایران، آن جایی که ترکی نفوذ نکرده است، لهجه های محلی یا کردی و لری ست یا پهلوی شمالی یا پهلوی جنوبی. چنانی که زبان شهر و روستای اصفهان و فارس و نهاوند پُر است از لغات و اصطلاحات و حتی طرز ادای کلمات پهلوی از قبیل راست به کسر الف و «کو» به جای «که» و تلفظ «ا» به «ج» و حرف عطف و لغت «داد» به معنی «سن» در لغت «همداد» به معنی «همسن» که در فارس شایع و از لغات پهلوی ست و غیره و هیچ یک از این حرکت ها و ترکیبات در زبای دری نبوده و در خراسان نیز وجود ندارد. بالعکس بسا لغات و اصطلاحات و ترکیبات دری که در زبان پهلوی نیست، ولی میان مردم خراسان متداول است.

باری مهم ترین اسنادی که حکم قطعی در صحت روایت ابن الندیم و ابن مقفع و حمزه می دهند، «اوراق تورفان» و «بقیه الباقیه» ی کتب دینی مانویان هستند که مورد توجه و اعتنای خاورشناسان قرار گرفته و پس از دقت دریافته اند که این نوشته ها ریشه و پایه ی کهن زبان دری بوده و از لغت های بسیاری ترکیب یافته اند که خاص زبان مذکور و در شاخه ی پهلوی جنوبی، دگرگونه می باشند.

از اسناد نامبرده گویا شکلی نمانده باشد که زبان دری، خاص مردم خراسان و مشرق ایران بوده و در دربار تیسفون و در میان درباریان و رجال مملکت شاهنشاهی هم این زبان متداول بوده است. از این رو، آن

را دری گفتند؛ چه «در» به زبان ساسانی به معنی پایتخت و دربار است و اگر کبک دری منسوب به دره است، دلیل این نتواند بود که زبان دری به معنی دربار یا پایتخت نباشد و تواند بود که این دو لفظ هر یک به یک مفهوم دیگر معنی دهند و الزامی در یکی بودن هر دو لفظ نداریم. بنا بر این، سوالی باقی می ماند که چه طور شده است که زبان مشرق ایران در مغرب آن کشور، درباری شده است؟ شاید جواب این باشد که در عهد آزر می و پوران و یزدگرد، این زبان به همراهی پهلویان، یعنی اتباع فرخ هرمز، پدر رستم که همه از خراسان بودند و طبری، آنان را پهلویان نام می برد، به دربار تیسفون راه یافته و در مدت طولانی نفوذ آن طایفه در پایتخت، این زبان نیز در دربار ریشه دوانیده است و مصادف با دخول تازیان در مداین، زبان دری در دربار شایع بوده است. (متاسفانه ابهام که از اسطوره ریشه می گیرد، شناخت اصالت های دری یا به اصطلاح فارسی را خیلی دشوار می سازد. م.ع)

عقیده ی دیگری هم در وجه تسمیه ی دری هست که گویا هنوز دلیل قطعی برای تحقیق آن در دست نداشته ایم و آن این است که دری، مخفف تخاری باشد که خا به ها هوز (مطابق قاعده ی زبان فارسی) بدل شده و الف آن به فتحه بدل گردیده (تهری) و با تبدیل تا به دال که معمول به زبان فارسی ست، دهری و بالاخره دری شده باشد؛ چه تخار ها مردم ایرانی بودند و پس از کوچ کردن از حدود تبت، وارد خاک بلخ و نواحی مرکزی افغانستان امروزی شدند و تخارستان به نام آنان نامبردار گشت. (دانشمند ایرانی، تخاری ها را ایرانی هایی می داند که «پس از کوچ کردن از حدود تبت»، تخارستان را ساخته اند. باز هم عطف توجه می دهم که تبت در حدود ایران اسطوره یی نبوده است. م.ع)

هرچند بعضی خاورشناسان، زبان تخاری را جزء دسته ای از زبان های هند و اروپایی از طبقه ی ساتوم می شمارند و اگر این معنی محقق

شود، وجه تسمیه ی اخیر باطل می شود و یا تاریخ این تسمیه به وقتی
تنزل می کند که تخارها در نواحی بلخ ساکن شده و زبان آن ها با
زبان سغدی، مخلوط شده است.

به هر صورت، در این که زبان دری از لهجه های شرق است، شکی
نیست؛ خواه در اصل آن را تخاری و خواه منسوب به دربار بدانیم و
خواه ماخذ دیگری برای وجه تسمیه ی آن فرض کنیم.

تخارها طایفه ای از ایرانیان بودند که در قرون قدیمه و قبل از
مهاجمات هون ها و ترکان آلتایی به ماوراءالنهر، در حدود مرزهای
ایران و تبت ساکن بودند و زبان آنان شاخه ای از زبان ایران بود و
مانی، پسر فدیک در میان آن جماعت می زیسته و از این رو او را چینی
نامیده اند.

پس از هجوم مردم آلتایی به حدود مذکور که از آن پس به ترکستان
موسوم شد، تخارها کوچ کرده به داخل ایران آمدند و در حدود بلخ و
بدخشان و غور سکنی گزیدند و نام تخارستان را از خود به آن نواحی
دادند. (به ویژه در غور، نام تخارستان معمول نیست. م.ع)

جاحظ در البیان و التبيين، ج ۳، ص ۶، روایتی دارد که اگر غلط نباشد،
مایه ی تحیر است و آن چنین است که از قول شعوبیه گوید: «و قد
علمنا اخطب الناس الفرس و اخطب الفرس اهل فارس و اعذبهم كلاماً
و اسهل هم مخرجاً و احسنهم ولائاً و اشدهم فيه تحنكا اهل مرو و
افصحهم بالفارسیه الدریه و اللغه اهل قصبه الاهواز» و معلوم نیست چه
گونه مردم اهواز در لغت دری و پهلوی که هر دو سوای زبان خودشان
بوده است، افصح بوده اند؟ مگر معتقد شویم که غلط است و اصل
چنین باشد که «و اشدهم فيه تحنكا و افصحهم بالفارسیه الدریه اهل مرو
و باللغه الفهلویه اهل قصبه الاهواز» که در صورت صحت این فرض،
باز عقیده ی ابن مقفع تأیید شده است. (رساله ی زبان ایرانی، نسخه ی
مجازی، سال ۱۳۸۹ش، از صفحه ی ۲ الی ۸)

رضا علوی:

۱- پرفیسور محمد حیدر ژوبیل، استاد قبلی دانشکده ی ادبیات دانشگاه کابل و مولف کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» در ص ۲۲، کابل، چاپ سال ۱۳۳۶ش می نویسد: «زبان دری، تاریخی چیز کم دو هزار سال دارد. در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان به وجود آمده... نخست زبان مردم خراسان بوده و بعداً انتشار آن به غرب (ایران امروز) صورت گرفته است.»

۲- عبدالحی حبیبی، پژوهشگری که از جملهء مفاخر زبان پشتو نیز است، در کتاب با ارزش خود «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» در صص ۷۳۸-۷۳۹، کابل، چاپ سال ۱۳۵۷ش می نویسد: «کشف کتیبه های بغلان که با رسم الخط یونانی و با زبان تخاری یا دری قدیم نوشته شده، کاملاً پرده از روی حقایق برداشت و حدسیات و تخمین های دانشمندانی را که فارسی و دری را از منشأی پهلوی ساسانی و گاهی مولود مختلط پهلوی و عربی و غیره می دانستند، باطل نمود.»

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از پهلوی نژائیده و اکنون «یک سند قوی و واضح را پیدا کرده» (سنگ نبشتهء بغلان و سرخ کوتل) بل که در مدت یک هزار و هشت صد سال تا دو هزار سال پیش از این، زبان تکلم و تحریر و ادب دربار بوده... کشف سنگ نبشتهء گرانها، تحولی را در علم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد و عقاید کهنه را متزلزل می گرداند. زبان دری به شکلی که در این نوشته ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی، یعنی دو هزار سال قبل وجود داشت.

ایشان در مجله ی آریانا، شماره ی سوم سال ۱۳۷۷ش، ص ۵۸ در شرح هفت کتیبه ی قدیم می نویسد که: «کتیبهء سرخ کوتل بغلان که در حدود ۱۶۰ میلادی به زبان تخاری (دری قدیم) نوشته شده است، نشان می دهد که زبان دری، قبل از ورود اعراب به این

سرزمین رایج بوده است و جرو بحث مورخین و باستان شناسان که عمدتاً در حاشیه غربی و جنوب غربی قلمرو زبان فارسی متمرکز است، نتیجه‌ای نداد؛ زیرا در حدود مذکور، زبان پهلوی، رایج بوده است.»

۳- پرفیسور عبدالاحمد جاوید، رییس قبلی دانشگاه کابل و پژوهشگر برجسته ی ادبیات و زبان فارسی در مجله ی آریانا- برونمرزی، شماره ی ۴، سویدن، سال ۱۳۷۸ش، ص ۸ می نویسد: «وجود زبان دری پیش از اسلام ثابت است. از قرن اول و دوم، به جز چند شعر هجائی، آثار دیگری به ما نرسیده، اما در قرن سوم است که گوینده گانی در بلخ، بخارا، هرات و سیستان پدید آمدند و بنیان ادب دری را گذاشتند. چنان چه در آن روزگار یک بیت شعر، یک رساله و یا یک کتاب در سراسر ایران امروز به وجود نیامده و اصولاً هم نباید باشد.»

حالا نظرات شخصیت های ادبی و فرهنگی شناخته شده ی ایران در مورد زبان دری را برمی شماریم:

۴- سعید نفیسی، استاد قبلی دانشگاه تهران و نویسنده و شاعر برجسته ی ایران در «فرهنگ های فارسی»، ص ۶۹ می نویسد: «... به دلایل بسیار بر من مسلم است که سرزمین اصلی زبان دری، خراسان و ماوراءالنهر بوده... و بعداً زبان دری در نواحی ایران که قلمرو اصلی آن نبوده، انتشار یافت...»

۵- دکتر جلال متینی، مدیر مجله ی ایران شناسی و محقق ایران شناس و شاهنامه ی فردوسی در آن مجله در شماره ی ۲ سال ۲۰۰۲م می نویسد که: «زادگاه زبان و ادب فارسی در قرن سوم و چهارم هجری، خراسان و ماوراءالنهر(فرارود) است. نیز زبان فارسی، زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر در قرن سوم و چهارم هجری در طی هشت تا نه قرن به سراسر ایران و سرزمین های غیر ایرانی، آناتولی، شبه قاره هند و بالکان و چین، راه یافت.»

۶- ذبیح الله صفا، پژوهشگر و نویسنده و استاد ممتاز دانشگاه تهران و نیز مولف کتاب «تاریخ ادبیات ایران» در کتاب «گنج سخن»، تهران، چاپ سال ۱۳۲۹ش، ص ۲۸ می نویسد که: «همین زبان [دری] همچنانی که می دانیم در نخستین روزگاران ادب فارسی، علاوه بر دری، پارسی و یا پارسی دری هم نامیده می شد و پارسی در این جا مقابل عربی و تازی یا ترکی ست، نه به معنای زبانی که منشای آن ولایت فارس باشد. قول خاورشناسانی که فقط به اکتفا بر تسمیهء ظاهری این زبان، آن را از سرزمین فارس دانسته اند، به کلی باطل و حاکی از جهل آنان است و همچنین این کردار بعضی ها که می کوشند دری و پارسی را از یکدیگر متمایز و جدا شمارند. حال آن که پارسی، دری ست و دری، پارسی ست. در نتیجه معلوم می شود که زبان دری، برخاسته و پرورش یافتهء سرزمینی به نام افغانستان است و با وجود این که تجاوز امپراطوری قدرتمند عرب ها به نام گسترش اسلام و عربی سازی زبان و فرهنگ سرزمین های فتح شده یکی از اصل های اول بوده است، اما زبان دری با وجود فضای به شدت اختناق حاکم زبان دین و دولت که عربی بوده و صد ها سال ظالمانه بر پیکر آن جولان زده است، خود را حفظ کرده و در بستر تاریخ، جوانه های سبز خود را در دل دره و کوه این سرزمین حفظ کرده و بارشته های قوی، نه تنها خود را بل که خیلی از زبان های محلی و لهجه های متعدد را در برابر خطر نابودی، سپر شده است.» در ایران تا نیمه ی قرن چهارم با همان زبان پهلوی تکلم می کردند. در کتب تاریخ عرب پس از قرن اول هجری، عرب ها در ثبت سرزمین فتح شده ی شرقی همیشه الفارسیه و الدریه را رعایت کرده اند. از دلایل تغییر نام که زبان دری به هویت اصلی خود برگشت، سیاست ها و فعالیت های فرهنگستان فارسی زمان پهلوی ها نیز بودند. بالاخره این تحریکات، حکومت افغانستان را هم راحت نگذاشتند و آن ها

رسماً نام دری را که اصالت آن را می سازد، در قانون اساسی سال ۱۳۴۲ ش ثبت کردند.

شرح تصاویر:

پُست صحرا کریمی، دختر با استعداد و وطن دوست افغان که اکنون رییس موسسه ی دولتی افغان فلم است و عکس روی جلد یک کتاب چاپ زمان امارت مرحوم اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان(رح) که نام دری به نام لسان/ زبان در آن به وضاحت خوانده می شود. از چنین کتاب هایی که در زمان امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و شاه امان الله منتشر شده اند، به ده ها عنوان وجود دارند. بعضی آن ها در هند نیز به چاپ رسیده اند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «دری افغانی» را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12780>

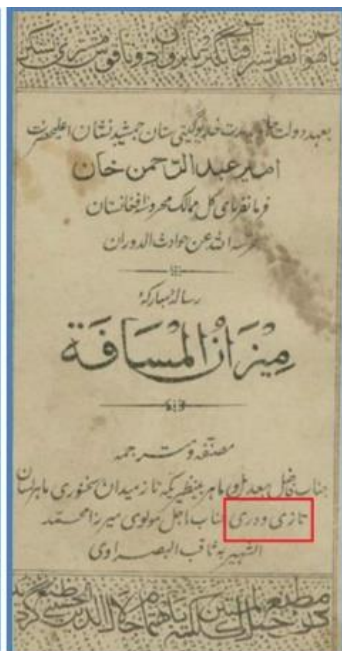


Sahraa Karimi
Sponsored •

دري از ماست و فارسي از ايراني
من زبان دري را از ايراني ها نياموخته ام، وقتي نيای بزرگ من
رودکی سمرقندی در بخارا شعر می سرود و مادر بزرگ من رابعه
بلخی در بلخ، هنوز چیزی به نام شعر در سرزمینی که امروز به نام
ایران یاد می شود وجود نداشت.

لعت به ايراني پرستان

Like BBC Dari



نام دری

وصف زبان دری به چند نام، دشواری های انتساب آن را بیشتر ساخته است. اولاً این که هرگز نمی تواند منحصر به یک قوم باشد. در تحقیق جامع «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟»، خواندیم که زبان ترکیبی دری، منتهی قوم خاص ندارد، اما تقابل سیاسی و اختیار روش های تحریف تاریخ که در حوزه ی ما به خصوص با امارت منفور سامانیان ایجاد شده، گونه ای از تاریخ نویسی را ذهنی ساخت که هرچند در تمام زمینه های زبان شناسی، باستان شناسی و جامعه شناسی، ابهام می آفریند، اما با خلق انبوه جعلیات، ذهنیت هایی را ایجاد کرده که امروزه، بیش از همه با ظرفیت بشری و فرهنگی اقلیت قومی تاجک، مجوس یا فارس، همخوانی ندارد؛ زیرا فقر سیاسی این عناصر (نبود حکومت های متوالی و کثیر) مشهود است. بنا بر این، خلط مفاهیم غلط و تحریف شده، مثلاً در عرصه ی زبان دری، نام این پدیده ی ترکیبی را دچار ظن می سازد.

در سالیان اخیر در جمهوری کمونیست تاجکستان، سعی شده، به خاطر رفع ابهام بی زبانی اقلیت تاجک، حداقل با رسمیت نام تاجکی، برای آن شهرت بسازند. به هر صورت، هنوز هم معمای چند نام بودن زبان دری، کاملاً حل نشده است؛ هرچند با تحلیل زبان شناسی، ثابت کرده ایم که ترکیبی بودن آن به این گمان کمک کرده تا به اثر ساختار متعدد زبان های دیگر، نتواند کاملاً متمایز شمرده شود. آن چه به نام فارسی به آن پیوند می زنند، بیشتر حاوی چند لغتی ست که در کتبی های هخامنشی، شباهت هایی با بعضی لغات دری دارند. اشراف به این موضوع، اعراب فاتح را در تعریف نام دری به فارسی، به اشتباه انداخته است. یکی از نظریات وجه تسمیه ی دری به فارسی نیز همین است. ع.م بیانی، نویسنده ی ایرانی، می نویسد: «زبانی که در ایران امروزی از شرق خراسان برآمده و در مرکز، جنوب و غرب، توسعه

داده شده است، در اصل «دری» نام دارد، اما چون اعراب، حاکمان ساسانی را که اهل پارس (استان فارس امروزی) بودند، «فارسی»، یعنی اهل فارس می گفتند، به زبان های غیر عربی مثل «پهلوی» و «دری» که گرامر و ساختار تحلیلی و تقریباً یکسان داشتند نیز زبان فارسی نام نهادند.

در حقیقت «فارسی»، یعنی منسوب به سرزمین فارس (پارس) و پارس، نام یک قبیله ی کوچکی بوده که در جنوب ایران، حکومتی تشکیل دادند که جدیداً به تقلید از اروپائیان به «هخامنشی»، موسوم شان می کنند.

خیلی عجیب است! برخلاف صاحبان اصلی زبان در تخارستان و ماوراءالنهر و بلخ و بامیان و افغانستان و تاجکستان که زبان شان را «دری» می نامند، نویسنده گان و دیوانیان عرب و عربی خواننده گان خراسان، این زبان را «فارسی» نامیدند.

زبان دری یا همان زبانی که امروزه به «فارسی» موسوم شده است، از زبان های مهم و گوناگون تأثیر گرفته و عناصری از آن ها را در خود وارد کرده است.

زبان و نام دری، زاده گان دربار سامانی

مجموعه ی واژه گانی که امروزه به نام زبان دری یا به اصطلاح فارسی، کلیت شده اند، به عنوان یک پدیده ی سیاسی در برابر فرهنگ اسلامی و حضور اعراب، هزار سال پیش در دربار سلسله ی سامانی یا زارعان و پیشه ورانی که از افول قدرت خلافت سود می جستند (دهگان/ دهقان)، ساخته و پرداخته شد. این زبان با نام دری، از همین جا، سیر خویش را آغاز می کند.

سلسله ی سامانی به عنوان نخستین سلسله ی مردمان منطقه، پس از حضور اسلام و اعراب، پی آن برآمد تا با ایجاد ذهنیت های منفی از طریق کار فکری، سهمی داشته باشد تا زیر سایه ی خلیفه و خلافت، گم نشود. در این فرصت، بسا از پیروان ادیان قدیمی و مخالفان اسلام که بیشتر در ردیف پیروان دین زشت زردشتی قرار داشتند، بعدتر با همدستانی و همفکری، گروه معروف به شعوبیه را در جغرافیای خراسان یا یکی از مهمترین مناطق تولید برنامه های ضد اسلامی که امروزه به نادرستی در پیوند با فرهنگ اسلامی عنوان می شود، تشکیل می دهند.

شعوبیه، کوشیدند در گام نخست با ایجاد زبان و بعدتر با آفرینش جعلیات تاریخی همانند شاهنامه ها، پیوند مسلمانان با قرآن و تمدن اسلامی را خدشه دار ساخته و در بستر تظاهر، بنیان هایی را به میان آورند که پس از هزار سال، انواع راسیسم جهان سوم نیز شمرده می شوند.

زبان دری یا به اصطلاح فارسی که با اندکی از دارایی های زبان باختری و بیشتر با سهمی که از ده ها زبان از جمله زبان عربی یافته است، در یک ستیز سیاسی با اسلام و اعراب، با حمایت ترکان،

جا افتاده گی رسمیات و بالاخره با همت و روشنگری های پشتون ها، در افغانستان ما و در سطح منطقه ی رواج آن، باقی می ماند. تحلیل تاریخی سیر زبان دری، نشان می دهد که کلمه ی فارسی یا پارسی که امروزه جزو دستور کار فارسیسم ایران در ده ها کتاب و اثر تاریخی نیز جعل شده، پس از آن به عنوان اسم این زبان، غلط معروف می شود که پیروان دین زردشتی که در دو سوی آمو و جغرافیای ایران کنونی زنده گی می کردند، با این زبان آشنا می شوند و به اثر مواجهه و تقابل، به ویژه با جامعه ی فرهنگی عرب، همچنان که هویت قومی پارس یا فارس را اختیار می کنند، غلط معروف زبان پارسی یا معربش (فارسی) را نیز ایجاد کرده اند.

نبود نفس مسئله در مقوله ای که به نام زبان دری یا فارسی نامیده می شود، این زبان را در تنگناهای زیادی قرار داده که حداقل یک سده کار برای ساخت یک دستور زبان درست و معیاری نیز برای آن، همواره ناکام مانده است.

کوشش های ایرانیان برای رسمیت جهانی این زبان نیز به جایی نرسید و گفته می شود که سازمان یونسکو، این زبان را در حد یک لهجه ی زبان عربی پذیرفته است.

شاید بزرگترین دشواری زبان دری یا به اصطلاح فارسی، همین عنصر سیاسی باشد که می رود این زبان را که عقیم شناخته می شود و توان سازگاری و همسویی با زمان و نیازهای زبانی را ندارد، در بستری که دیگر سال هاست با آلوده گی سره سازی و حتی با برچسپ های میراث های خاص قومی، محدود می شود، در آینده ی نه چندان دور، معدود به مردمانی کند که از درک مسئله ی تنوع قومی عاجز آمدند و خودشان را در خواب های کلیت های متجانس، از مردمان، اقوام و فرهنگ هایایی که در واقع دری و ادبیات دری، مدیون آنان است

دُر دری / ۱۰۳

(اعراب، ترکان، پشتون ها و...)، دور می کنند. آنان در اخیر این راه در جغرافیا های کوچک اقلیت ها، محدود خواهند شد.

نام دری در نشرات قدیمی افغانی

دری، مسجل ترین نام در شناخت تنوع فرهنگی افغانستان در جهان است. این که وفرت استعمال این نام در آثار مختلفی در جغرافیای رواج آن آمده، مسئله ی دیگر می شود، اما انتخاب آن برای رسمیات فرهنگی افغانستان، از نیم قرن به این سو، ما را متوجه می کند که در حفظ آن، کوشا باشیم.

فشار مضاعف برای حذف نام ها در تجربه ای که به نام دیمو کراسی وارداتی بیش از یک دهه ای اخیر کردیم، ثابت می کند ثابت قدمی فرهنگیان ما در کاربرد و نگه داشت نام ها و ترمینالوژی ملی، چه قدر مهم می باشد. در واقع، نام های جا افتاده و رسمی، جزو مقوله ها و مولفه های حقوقی واحد های سیاسی، تذکره یا معرفی نامه هایی اند که در ملاحظات منافع ملی، اجازه نمی دهند زیر سایه ی به اصطلاح اشتراکات فرهنگی، درز ها و حفره های ایجاد شده در اغتشاش فکری، وحدت اندیشه در کلیت ملت و مملکت را آسیب بزنند.

متأسفانه وضع زار حاکمیت با ضعف اقتدار ملی، سیاست های بیرونی را در ایجاد هرج و مرج داخلی جهت برنامه ها و اجندا هایی که درصد بالای آن ها با رونمایی افتضاحات نشان دادند بدون زمینه ی تاریخی و توجیه منطقی، چیزی شبیه بازی و نمایش شده اند، هویت ستیزی ملی را به سطح کوچه و بازار می کشانند. سلوک زشت در شرایطی که اولویت های ما اتحاد و اتفاق است، مملکت را در فشار ناشی از دو سوی ستیز مدنی و مسلحانه، قید می سازد تا در چهار راه افکار، از بسیج مردم در کنار هم، درمانده شویم.

رخ دیگر این حقیقت که از تعدیل و حذف نام های جا افتاده و جهانی ما، انحراف تاریخ به نفع گروهک هایی صورت می گیرد که در وزن پایین، نه درک دارند و نه به درستی واقف می شوند طرح آنان برای

حذف واقعیت های افغانی با ظرفیت های بشری ناچیز و تجربه ی حضور سیاسی ناکام، به جایی نمی رسد، تفسیر، توجیه و تحلیل اسمایی را بیشتر می کند که در رسمیات داخلی و خارجی، وحدت افغانستان را در کلیت فرهنگ افغان، مسجل کرده اند.

ستیز برای حذف و دلیل برای ابقا، دو بُعد قضایای متعدد فرهنگی و سیاسی در افغانستان شده است که خوشبختانه در هیچ عرصه ی آن، مقال اصالت ها و واقعیت های ما خالی نمی ماند؛ اما به اثر چرخش و تنوع رقابت، ضرورت این که پاسخگویی نیز متنوع باشد، ناگزیر می کند در هیچ موردی کوتاه نیایم.

ضم این مقاله، دو سند یا دو تصویر از واقعیت های مسجل نام دری در نشرات قدیمی، اما معاصر افغانستان را آورده ام که افغانستان دوستان، وقتی در گیر تنوع ستیز شوند، استفاده کنند.

باوجود وفرت منابع، آثار و حقیقتی که اکنون نام دری را برای افغانستان و افغانان، جهانی ساخته است، مخالفان کوتاه فکر، به ویژه در خط فارسیسم، به اثر تعبیر قومی، می کوشند با حذف دری، نام فارسی یا پارسی یا این غلط معروف برای دری را با چشم دوزی بر رواج آن، در عقب هویت قومی بیاندازند. با فارسی سازی دری، گویا واقعیت های متلکمان به این زبان، در حالی که مسئله ی قومی آنان وضاحت دارد، بی فکران ساده لو را تشویق کرده که اگر دری، فارسی شد، در صورت دیگر تعریف قومی (فارس) آنان ظرفیت بشری قابل ملاحظه ای در سطوح سیاسی و مزایای آن به دست می آورند. به این دلیل، کسی از این جماعت بی خرد، پیشنهاد کرده بود احصائیه ی نفوس افغانستان را بر اساس گستره ی متلکمان زبان در نظر بگیرند. بر این اساس، هزاره گان یا پشتون های دری زبان یا مردمانی که هویت های قومی مشخص دارند، اما دری گو اند، در تذکره ی خویش «تعویض» می شوند (تاجک). این که چه قدر بر این ادعا ها می توان طنز، سرکس،

هزل و هجو نوشت، در فرصت های بعدی، خواهم پرداخت، اما در این جا حداقل وقتی می دانیم واقعیت فرهنگی دری در دنیای مجازی و ملموس، همه جا با نام افغانان و افغانستان می آید، صرف نظر از هزاره ی قدمت آن، حالا که بیش از نیم قرن در کنار پشتو، انعکاس جهانی فرهنگ ما در دنیاست، خوب است در تمام اشکال ثبوت آن، سند داشته باشیم.

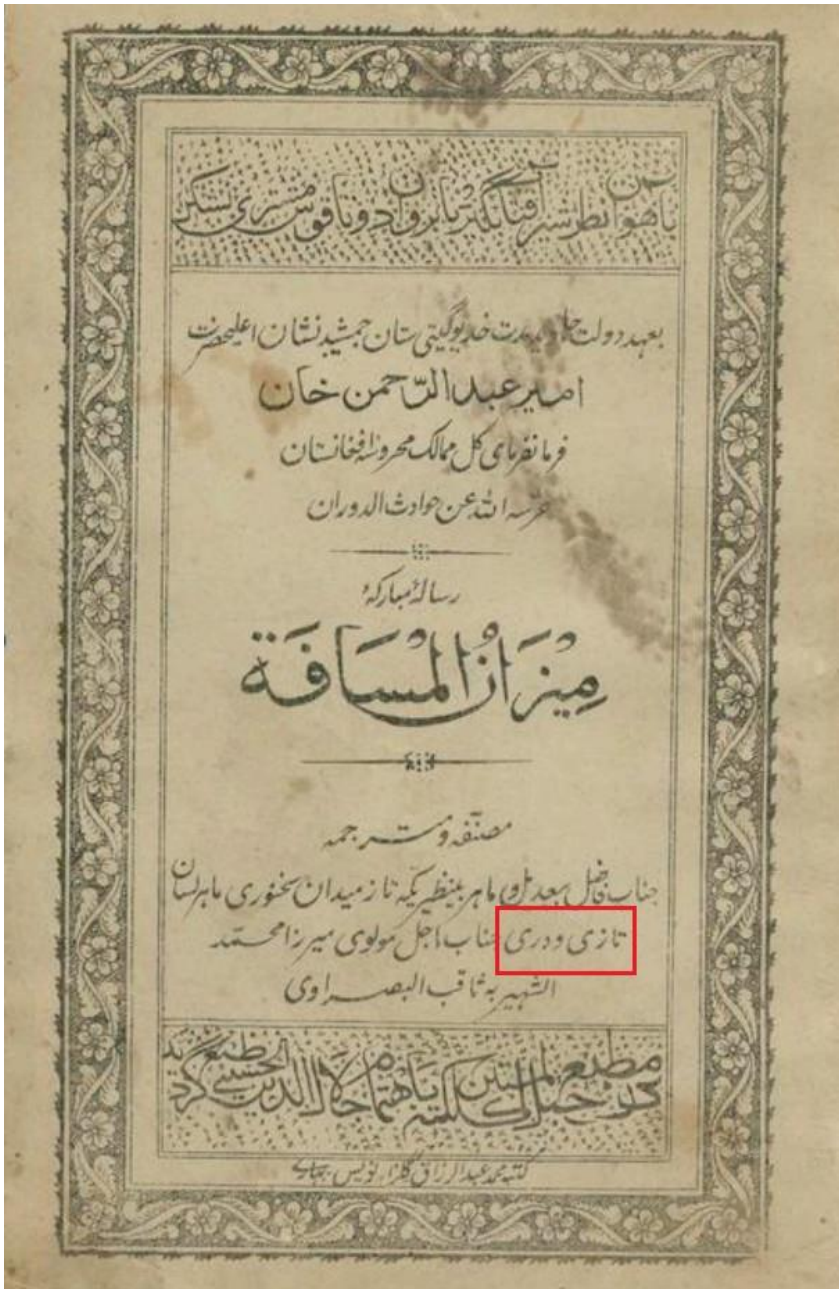
دوگانه گی و کثرت استعمال دری و فارسی تا زمانی که در دهه ی ۶۰ میلادی، نام دری را در رسمیات آوردند، با وجود استفاده ی عام نام فارسی در میان توده های بی سواد، اما هرگز باعث نشد دری، مستعمل و در نظر نباشد. عموماً در ستیز سخیف وقتی در برابر انبوه ادله و سند نام دری، کم می آورند، سراغ جلد کتاب هایی می روند که کسی منکر نیست در بیش از یک قرن نشرات افغانی، نام فارسی وجود نداشته باشد، اما این ترفند، زمانی به معنی تعصب می شود که می بینیم، دری را با تمام واقعیت های آن، نادیده می گیرند.

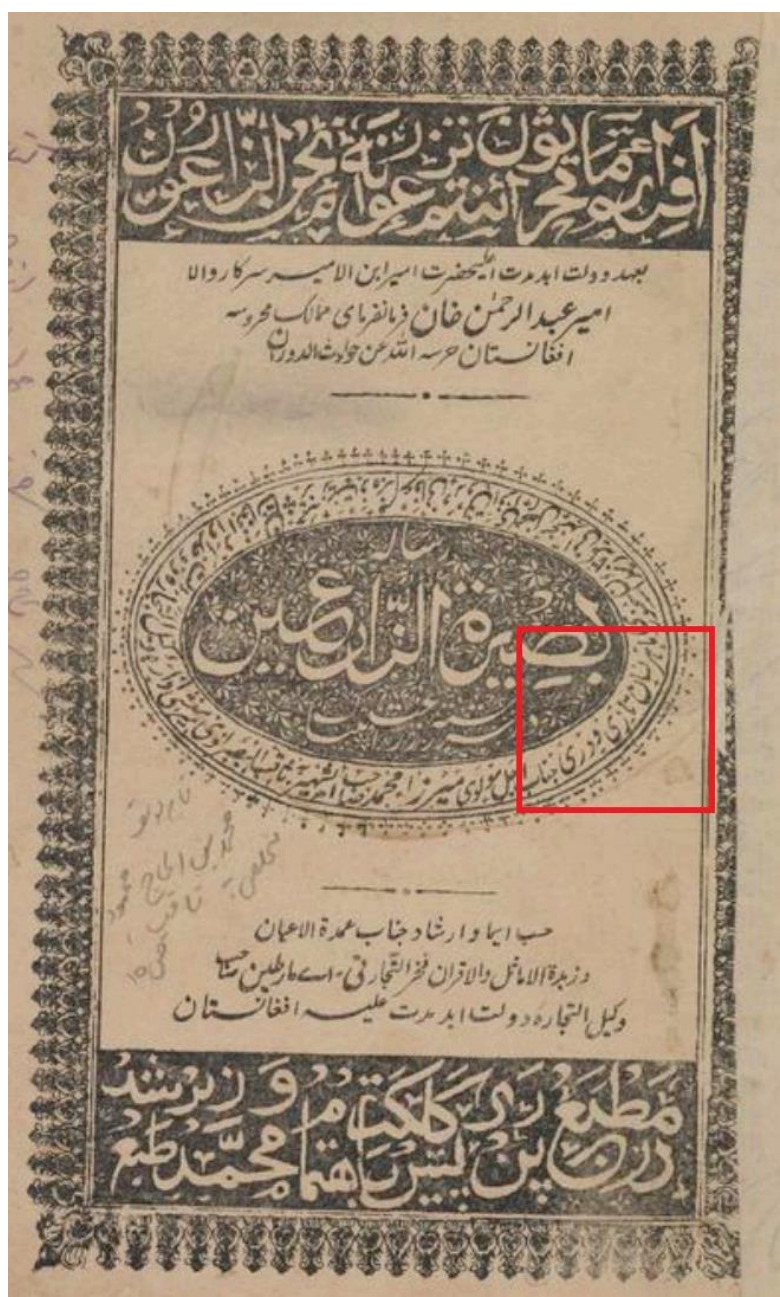
ظاهراً تاریخ دری که در تمامی آثار قدما، وجود دارد، رقیب خوبی برای جلد کتاب هایی نبوده است که در جلد شبکه های اجتماعی، بار ها دیده ایم با کاپی - پیست به زودی به سراغ افغانان دری دوست می آیند. برای این که این مقال نیز خالی نماند، از میان ده ها جلد کتابی که رقبای چاپی نام فارسی در نشرات افغانی اند، تصاویر جلد های دو کتاب زمان امیر عبدالرحمن خان را می آورم که به قول دوستان، ده ها نمونه ی دیگر نیز دارند. استفاده از این دو سند تاریخی، ضم بحث دری نیست. بل به گونه ی خیلی ساده، در برابر جلد کتاب هایی قرار می گیرد که با نام فارسی، منتشر می شده اند.

در جلد کتاب های «بصیره الزارعین» و «میزان المسافه»، هرچند با عناوین عربی، غنای زبان دری از زبان های دیگر را نشان می دهند، اما با متن دری که در امارت امیر عبدالرحمن خان منتشر شده اند، نام دری

دُر دَری / ۱۰۷

در کنار تازی (عربی) به وضاحت خوانده می شود. این نمونه در میان ده ها نمونه ی دیگر، صورت ساده از فهم مسئله ای است که چه گونه در موقعیت دو گانه، تا زمانی که رسمیت دری مسجل می شود، در حوزه ی کار فرهنگی و تعلیمی ما وجود داشته است. فرهنگیان افغان در یک قرن قبل، به خوبی از اصلیت دری آگاه بودند و بدون شک در زمان نیاز شدید به تعریف موضع ما، انتخاب و گزینش این نام در تفکر فرهنگیان و مردم ما در گذشته، نقش بسته بود. به هر صورت، ساده ترین استفاده از اسناد این مقاله، کاپی - پیست در زمان جدل شبکه های اجتماعی ست. هر جا فارسی بازی کردند، رخ دری را نشان دهید! در بیش از یک قرن قبل، از این نمونه های نشرات قدیمی افغانی مزین به نام دری، خیلی وجود دارند.





سره سازی زبان درِی (کمیدی فرهنگی)

زبان درِی، مجموعه ای ست از واژه گان عربی، ترکی و ده ها زبان دیگر که در تقابل تاریخی جریان های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آمده است. پیش از آن که زبانی با معیار های زبان شناسی باشد، مخلوطی از تعامل اقوام، گروه ها، برنامه ها و اندیشه هاست. بر اساس همین ویژه گی که ما را در بحث زبان شناسی با دشواری رو به رو می کند، تمام برنامه های دستوری، پالایش و به اصطلاح سره سازی این زبان، بدون نتیجه ی دلخواه، ابهام می آفرینند و پافشاری برای ارائه ی نمونه ی بدون آرایش، محدودیت هایی را به میان می آورد که حاصلی جز زیان ندارند.

از زمان ایجاد فرهنگستان زبان فارسی در ایران که حدود هشتاد سال را در بر می گیرد، زبان درِی یا به اصطلاح فارسی، در هیاهوی ناسیونالیسم، رنگ به رنگ شده است و بدون آن که بهره ای داشته باشد، از ویژه گی فراملتی آن (حضور واژه گان غیر درِی) کاسته می شود. تعدادی نادان سرخورده در عقب مانعی های خویش، شادان از تعدی های غیر منطقی، باور کرده اند که سره سازی زبان درِی، کاری در جهت پالایش فرهنگی ست.

زبان درِی با ویژه گی حضور واژه گان غیر درِی، زمانی که در مسیر سره سازی قرار می گیرد، به جز این که نفوذش را جهت افهام و تفهیم از دست دهد و پیوندش با میراث های ادبی گذشته، قطع شود، نفعی زیاده تر از چند واژه ی بی پدر و مادر (بی ریشه) نبرده است. اگر این تحمیل نابخردانه (سره سازی) او را یاور شود، نسلی که در ده تا بیست سال آینده، میراث دار زبان درِی می شود در فهم ادبیات به جا مانده ی درِی، نیازمند ده ها فرهنگ لغت خواهند شد.

بیشترین تولیدات سره سازی زبان دری، در ایران صورت گرفته اند که به شدت متأثر از سیاست های آلوده ی قومی اند و با صدور انبوه امتعه ی ایرانی به افغانستان، جامعه ی فرهنگی افغانان را که به خاطر مصایب پی هم، از موضع معقول دور رانده شده اند، در پی آمد های مخرب خویش، منحرف می سازد.

شمار زیادی از همان در حدود هشتاد یا نود واژه ای که توام با حاکمیت جدید قومی در ایران (اقلیت فارس) از همین مدت زمانی (هشتاد سال) سوده جسته، نه تنها توجیه منطقی در مبحث زبان ندارند، بل تعصباتی اند موازی با برنامه های قومی که به نمایش گذاشته می شوند.

به استثنای چند مشتق و کلماتی که مصدری اند، یافتن ریشه ی کلمات رایانه، موشک، پدافند، همایش و ده های دیگر که بسیاری در شکل ارتش، حتی کمترین ارتباطی با زبان دری ندارند، کاری به دشواری فهم سایر مقولات فارسیسم است.

هنوز سطر به سطر پژوهش یکی از ناموران ایرانی در زبان فارسی را به یاد دارم که با طرح «فارسی، زبان عقیم»، هشدار داده بود باید از خلسه ی شیرینی و شیرین زبانی گذشت و خود را جهت مواجهه با خطرات احتمالی در برابر زبان دری یا به اصطلاح فارسی، آماده ساخت.

پروفسور رضا باطنی که از بزرگان زبان شناس ایران است، با ارائه ی پژوهش «فارسی، زبان عقیم»، همان دریچه ای را نیز گشود که واقعیت های زبان دری را در بحث زبان شناسی تحلیل می کند و در واقع نتیجه اش این است که وارد کردن عنصر تعصب در بحث زبان دری که بدون پشتوانه ی اساسات علمی باشد، سرنوشت این زبان عجیب و غریب یا مخلوطی از تعامل اقوام را به ناکجا آباد می کشاند.

بر اساس تعریفی که در آغاز این مقاله آوردم، می‌خواهم به صراحت بگویم که با سرنوشت یکی از ابزار تفاهم ما به نفع عصیت‌های قومی خویش، سودجویی نکنند. زبانی که سال‌هاست بحث مشروعیت آن در یونسکو (بخش فرهنگی سازمان ملل) در حالت تعلیق مانده و راهی نمی‌یابند که آن را چیزی بیش از لهجات زبان عرب بدانند، زبانی که خود یادگاری از هم‌پذیری و خلط سیاست‌ها، فرهنگ و بالاخره اقوام است، به هیچ‌عنوانی جایی در بحث سره‌سازی ندارد.

چرا سره‌سازی و به نفع‌کی؟ فارسیسم ایرانی که در ارائه‌ی آلوده‌ترین عصیت قومی در جهان سوم، ریکارد قایم کرده، با همان دستی که برای چپاول میراث‌ها و دارایی‌های دیگران در منطقه فعال است، ارایه‌ی سره‌سازی زبان را نیز در همان مقالی دنبال می‌کند که بیشتر با تبارز رنگ دروغین و جعلی فارسیسم بر محور گروه فارس است و از مجرای این خلاء، به فرصت‌طلبی می‌ماند که در عقب‌مدعای فرهنگی او، خواسته‌ها و منافع رژیم‌ها و گروهک‌های مجوس، مطرح می‌باشند. موردی که سال‌هاست به اثر بروز آن به نفع پروژه‌های تفرقه، گسست و انحراف اندیشه‌های انسانی در مسیر فزون‌خواهی‌های شوم قومی، سقوط اخلاقی کرده‌اند.

آنان زبانی را می‌خواهند تا به اصطلاح خودشان سُچِه و خالص باشد. در حالی که اگر از مزیت حضور پرشکوه مسلمانان، بهره‌نبرده بودند، اگر فراخ‌خاطر ترکان، رسمیات این زبان را فرامیزی نکرده بود و اگر در سرزمین‌ها، سلاطین نامدار و قلم به دست پشتون، آن را در قلمرو فرهنگ و رمزهای خویش نگه‌داری نکرده بودند و اگر تنوع کالایی که در داد و ستد از تجارت تا سیاست، با ورود نام‌ها، دست‌تنگی زبان در فهم پدیده‌های نو رفع نمی‌کردند، هیچ‌زمینه‌ی منطقی و مناسبی وجود ندارد تا با استفاده از واژه‌گان مُرده و انباشته از جعلیات ستیز قومی در گذشته که نمونه‌هایی در قلم فردوسی دارند، زبانی را

در اختیار می داشتیم (رسمی) که گرچه با گذشت هر سال، اما در حال افول است؛ زیرا سره سازی و فارسی بازی، ذهنیت های قویت قومی را زنده ساخته اند. امروزه کمتر غیر تاجکی حاضر است به نام فارسی زبان، تذکره ی تاجکی بگیرد.

زبان دری راه به بهانه ی پالایش از کارایی می اندازند و با دور کردن حضور عربی، ترکی و افغانی در بی خیالی محض، نسخه ای تحویل می دهند که اگر بخواهیم از پس فهم آن بدر شویم، ناگزیریم در محضر خیالبافان مریض که به اثر عقده ی حقارت ناشی از پایین بودن پله ی رسمیات تاریخی، نسل اندر نسل سرخورده اند، نه فقط زمان خویش را هدر دهیم، بل در گونه ای از شگرد های کودکانه، نوع تفسیر نو تاریخی و سیاسی ای بخوانیم که همواره زور می زند حقایق تاریخی خویش را به نفع خیالبافی، تعدیل کنیم.

سره بازان با دور افگندن سهم فکری و زبانی ما از زبان دری، توقع دارند زبان خویش را با آلوده گی ناشی از فارسیسم، در اختیار کسانی قرار دهیم که میراث های فکری و فرهنگی آنان در افغانستان و ایران و در این اواخر در تاجکستان، زمانی که در حد به اصطلاح کارشناسان می ماند، توهین های محترمانه اند و زمانی که عام می شوند، فحش و عصیت قومی مردمان کوچه و بازاری و یا رهروان تازه کار قلم به دست آنان است.

زبان دری اگر تاکنون نیز به عنوان داور غیر متعصب در میان ما قضاوت می کند، بیشتر به خاطر ترکی بودن، عربی بودند، افغانی بودن و همان قالبش است که در طول زمانه ها، همه را در بر گرفته و از کلمات و اندیشه های آنان، خود را آراسته است. بنا بر این، نیازمند حفظ طرف هایی ست که او را غنی و بارور ساخته اند.

بزرگترین دشمن زبان دری در جغرافیای زبان دری، کسانی اند که با سیاست های حذف و چشمپوشی، در حالی که از محدودیت ظرفیت

های بشری - اقلیتی خویش در تشویش اند، دیوانه وار، دشمنان خیالی خود را با طرد واژه گان آنان در زبان دری، در نبرد های خودباخته ی مالیخولیایی، شکست می دهند و با بیرون راندن آنان از میدان در واقع در دنیای واقعی ما، روزی فراخواهد رسید تا برای بیان ادعا های خویش، مترجم اختیار کنند.

پس از یک عمر تلاش فرهنگی، از این که هنگام مطالعه ی آثار کلاسیک دری، همواره ناگزیر می شوم برای به دست آوردن معانی واژه گان، به فرهنگ ها مراجعه کنم، خودم را شماتت می کنم که چرا در خط چند شوونیست فارسیست، عمری را هزینه کرده بودم. من در سال هایی که فقط صنف هشت یا نه مکتب بودم، در جو یک خانواده ی فرهنگی و باسواد، هرگز از فهم محتوایی حتی آثار کلاسیک زبان دری، در عذاب نمی شدم؛ اما اکنون که از رهگذر تعلق خاطر مقطعه یی گذشته، ناگزیر می شوم جهت فهم موضوع، به فرهنگ های لغت، مراجعه کنم، به درستی متوجه شده ام که پدیده ی سره سازی زبان، چه قدر زیان بار است.

دری؛ انحصاری نیست!

«...آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح می کنند، در خواب خرگوش اند و باید بیدار شوند و زود بیدار شوند. چون زبان یک عنصر فوق العاده ی سیاسی جامعه است و... هر شخص آگاه و با مسوولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق، آن ها را میزان کند. آگاه بزی که عمر کوتاه ست!» (دانشنامه ی افغان، حسیب فضل)

هرازگاهی که عرصه ی سیاسی افغانستان، مقوله بسازد، خیلی درگیر فرهنگ و ادبیات نیز می شود. تقریباً در نیم قرنیه که نام دری را احیا کرده ایم، اصل این ارزش با نفی ادبیات، زیر سوال بُرده شده است؛ هرچند شاخصه ی این نام با تعاریف واضح در بحث زبان، همیشه بود، اما نفوذ فارسیسم و سرمایه گذاری های وسیعی که در ایران حاکمیت های پهلوی و جمهوری اسلامی، به عنوان ابزار موثر نفوذ و تداخل روی این پدیده (فارسیسم) سیاست های ایرانی را مجال می دادند/ می دهند تا افتراق قومی را در منطقه ی رواج زبان دری به نفع فارسگرایان تشدید کنند، به ویژه در افغانستان و تا جایی در تاجکستان، ملت های این دو کشور را اجازه نمی دهند در چهارچوب سیاسی، ارزش های فرهنگی را به گونه ای تعریف کنند تا مقال منافع ملی آنان محفوظ بماند.

از دهه ی ۴۰ شمسی تا کنون، هرچند نام دری، خالیگاه فرهنگی مختص خودش را در منافع سیاسی افغانان به خوبی پُر کرد، اما وفور منابع نشراتی و کتب ایرانی، دولت های افغانستان را که پول نفت نداشتند تا در میدان رقابت کم نیاورند، قادر نمی سازد در برابر موج تهاجم فرهنگی - سیاسی کشور همسایه ی غربی، به درستی بایستند. درب های باز جامعه ی افغانی و جذب داده هایی که ولو دارای متن های بسیار نادرست، تحریف شده و بر اساس منافع ایرانی صادر می

شدند، اذهان عام حتی در صنف فرهنگیان را خدشه دار می سازد تا پذیرند مقوله ی فارسیسم، سایه ی سر منطقه ی ماست.

پس از هفت ثور شوم و بحران های ناشی از پی آمد این رویداد نرفتار، اتکای جریان های سیاسی افغانستان بر منابع تمویل بقای حاکمیت و جهاد، وابسته گی ها و ناگزیری های ما جهت پذیرش ایدیالوژی ها، تاثیرات فرهنگ های بیگانه را در عمق جان و اندیشه ی افغانان جا می دهد. این است که سال ها پس از کودتای ثور، در کشور ما رسته های مختلفی باز کرده اند که در هر کدام، افغانان زیادی دکانداران امتعه ی مدارس پاکستانی و آی.اس.آی، منافع کشور های غربی، فروشگاه های ولایت فقیه و بدتر از همه، کارگزاران سیاست هایی شوند تا شان، گذشته و اصالت های ما را ارزان بفروشند.

در کشوری که حالا وارد دهه ی چهارم بحران بی سرانجام می شود و حتی حضور جامعه ی جهانی با لشکریان دیموکراسی غربی، پس از یک دهه غوغا، عطیه ی داعش را به ارمغان آورد، بحث بر اصالت ها و نماد هایی که جای خالی تعاریف منافع ملی ما را پُر می کنند، بسیار آسان نیست. به درستی که مخالفی در فیس بوکش عوامل بازدارنده ی تهاجم فرهنگی را حتی در حد دفاع از ارزش ها، تشدید تضاد ها و تفرقه خوانده بود. بلی، پس از صرف چند دهه خوراکه ی سیاسی - فرهنگی بیگانه، بدون شک دفاع از ارزش ها و اصالت ها می تواند بازار کار یک اخوانی مزدور پاکستانی و ایرانی، ناقل اندیشه ها و سیاست های دیگران و بالاخره نماینده گی کسانی را کساد کند که دیدیم به خاطر مقوله ی تهاجم فرهنگی بیگانه توجیه می سازند و در حالی که نام و جایگاه افغانان و افغانستان در تمام جهان مسجل هستند، جهت تحریف و تضعیف هویت و باور های ملی ما، تعصب می ورزند تا فارسی (صدای سگ) و خراسانی (به آسانی خر) شویم؛ حتی شناخته ای که امروزه در مقام سخنگوی ولایت غیر ضروری کجکن

یا به اصطلاح پنجشیر، می خورد (قاری عتیق الله ساکت)، روزی نوشته بود: «این کلمه ی نحس افغان از کجا آمده است؟ بیاید فارس شویم. من راجع به آن خیلی حدیث خوانده ام.» این قاری بی خبر از قرآن که کلام خدا را برای بازاریابی یاد گرفته، صد ها مثال دارد که چه گونه میراث ننگین جهالتی که در کشور همسایه ی غربی ما شکل گرفت (فارسیسم) می تواند خدا و پیامبر او را نیز تحریف کند که گویا می شود با اغماض «بی مفهوم فارس» را نیز چیزی در حد بنی اسرائیل، تذکر آسمانی ساخت.

روند تعمیم نام دری بر زبانی که امروزه به غلط فارسی یا پارسی می خوانیم، با حمایت گسترده ی افغانان تاجک‌تبار، اوزبیک، هزاره، پشتون و سایر اقوام، خیلی زود واکنش منطقی ما در جغرافیای سیاست زده شد، اما حاکمیت های سیاسی اجازه ندادند ثبات این پدیده را در گستره ی فرهنگ و ادبیات خویش پایدار باشیم.

شدت افتراق فکری و فضای غیر مهار کنونی، چالش دیگری ست که ما را متوجه کرد باید برای دفاع در موضع منافع ملی و سیاسی خویش، دنبال شیوه های نوین برخورد باشیم و در حالی که خطر با صد ها تریبون تنوع رسانه ها در برابر گوش ما ساز می زند، باید تا سرحد تعصب در مقام دفاع، قرار گیریم.

نه فقط زبان دری، بل هیچ زبانی در دنیا، پدیده ی انحصاری نیست و فقط وسایلی اند جهت جا انداختن مفاهیمی که وقتی سیاسی می شوند، طرف های درگیر در موضع دفاع از منافع خویش باک ندارند چه گونه از آن استفاده کنند.

در واقع زبان سیاسی دری که به غلط فقط در قید ادبیات آمده است، با ساختار و پیشینه ی تاریخی، هرگز چنان نمادی ندارد که وقتی چند فارسیست بی منطق بخواهند خمار شوند، با طرح سره سازی، می خواهند کمیت اقلیتی آنان به گونه ای بزرگ شود که با هر سخن

دری، هر غیر فارس، خیال کند این، قماش آنان است؛ همه اما به جایی می روند که منافع یک واحد سیاسی خاص (ایران) دنبال می شود. استفاده ی سیاسی از عنصر زبان، از نیم سده است که در کشور ما می چرخد. بی جهت نیست که در اساسنامه ی ستمیان می خوانیم هر کی «فارسی زبان» است، کمیت اقلیتی آنان اجازه می دهد او را در شمار خود، افزایش به شمار آورند و در نتیجه نماینده گان این جریان با دست باز خواهند توانست مصادره ی کشوری را که سهم آنان در آن، از حد یک اقلیت یک یا دو درصدی بیش نمی شود، تسریع کرد تا همانند نوکران فرهنگی شعوبیه (مانند فردوسی) که شاهنامه را نظم می کردند، دنیای خیالی آن اثر مضحک، آنان را به شوق آورد در جغرافیایی که نقد شاهنامه به درستی نشان می دهد فردوسی واقعاً در علم جغرافیه، بی سواد محض بوده، در پهنایی رفت و روب کنند که در هر ایستگاه آن، نماینده گان فارس زده، عوعو (پارس) می کنند و با نثار سیل افتراء، توهین و تحقیر عرب، ترک و بالاخره آن چه از آدرس نظم و نثر سخیف کنونی برای پشتون ها می نویسند، دنیا و مافیهای آن گویا برای کسانی ویژه شده که نه جاهی در رسمیات تاریخ دارند و نه حضور سیاسی و اجتماعی آنان به ویژه در رویداد های استثنایی افغانستان، چیزی را ثابت می کند تا باورمند شویم که اگر طرف مدعی است، یک تنه حریف نیز می باشد.

زبان دری با ساختار متشکل از واژه گان و دستور زبان زبان قدرتمند قرآن (عربی)، زبان ترکی، پشتو و ده ها زبان دیگر، نمادی از یک ابزار سیاسی ست که از زمان پیدایش در دربار سامانیان که جهت ستیز با عرب و تحریف دین، کوشیدند زبانی بسازند تا زبان قرآن، زبانی با بیان محضرداران و سیاستگران، از رواج عام بیافتد و بر این گونه نه فقط راه برای تداخل جعل و تزویر با ایجاد تصوف و عرفان، وحدانیت اسلامی را جهت فرقه گرایی، باعث ضعف امت مسلمه شود، بل از راه تولید

تعصب، عاملی ایجاد شود تا در گفتمان سیاسی، نیازی نباشد با زبان عربی، منافع گروه‌ها و نوکرانی در خطر بیافتند که هرچند مشروعیت خویش را از تایید خلافت عربی مدیون بودند، اما منافع واحد‌های سیاسی آنان ایجاب می‌کرد در زمان ستیز سیاسی اهمیتی ندهند آن‌چه آن را ساختند (زبان دری) هرچند بدون فقط عربی و تُرکی، اسکلیت است، اما در جایگاه سیاسی، آنان را توان می‌دهد تا خود را به خاطر منافع خویش، وقایه کنند.

تعمیم و حفظ نام دری در جغرافیای افغانستان، نه فقط مسئله‌ی فرهنگی است، بل یک امر مهم سیاسی می‌باشد که با تضعیف آن، رنگ مسجل افغانستان و افغانان از رنگ می‌افتد و باید متوجه باشیم تعصب جریانک‌های تحریف‌کننده‌ی تاریخ، افغانستان و افغانان به خاطر فارسی‌بازی و خراسان‌گرایی، از جایی منشه می‌گیرد که سند موثق ملکیت افغانان برای افغانستان به شمار می‌رود.

بارها سفارش کرده‌ام دیدگاه دشمنان این کشور (افغانستان) و این ملت (افغان) با کاربرد ادبیات فارسی‌بازی و خراسانی، دیدگاه قباله‌یی و کوشش مذبح‌حانه‌ای ست جهت تعویض سند ملکیت (افغانستان) با سند جعلی و خرافی دیگر (خراسان) تا به این‌گونه، صاحبان این ملکیت (افغانان) را مردمانی قلمداد کنند که وقتی سند قباله‌یی‌شان (خراسان) رسمیت یافت، می‌توانند این ذهنیت را جهت گسست و تفرقه‌ی قومی تشدید کنند تا آینده‌ی افغانستان در مسیر غیر واحد، به جایی ختم شود که یا تحریف تاریخ خواهد بود و یا هم گسست و فروپاشی.

نباید اجازه دهیم در زمان طرح بحث دری، ما را فریب دهند که مسئله فرهنگی است، اما زیر چتر گفتمان فارسی-خراسانی سود سیاسی ببرند. تاکید بر نوشتار و گفتار پیرامون ارزش‌های افغانستان، افغان، دری و پشتو، جزو مقولات مهم سیاست‌های مایند و هرگونه فروگذاشت در مورد نام این ارزش‌ها، خاینانه و دور از غرض و مرض نیست.

پدیده‌ی غیر انحصاری زبان، مثلاً در گونه‌ی زبان انگلیسی، مشتریان زیادی دارد تا خواسته‌ها و منافع خویش را از مجاری مختلف، در سیاست، اقتصاد، جامعه و فرهنگ منتقل کنند و تداخل این زبان در جغرافیای‌های زبانی و سیاسی جهان باعث نمی‌شود رنگ خواسته‌ها و سیاست‌های غیر انگلیسی نگیرد.

در کشور همسایه‌ی غربی ما (ایران) برنامه‌های مختلف فرهنگی که با توجیه اصالت فارسی، زبان دری در ایران را با ویژه‌گی لهجه‌ی فارسی یا در واقع ایرانی، روز تا روز از کاربرد عام و منطقه‌یی می‌اندازد (سره‌سازی‌های شوونیستی) در گام نخست، جهت منافع فارسیان و فارسگرایی است.

دستگاه سیاسی - فرهنگی ایران، هیچ اهمیتی به اصالت‌ها، تاریخ و حتی سفارش علمی نمی‌دهد. آن چه در ایران برای زبان دری (فارسی) انجام می‌دهند، حتی در مغشوش‌ترین صورت (ابداع کلمات و واژه‌گان خیلی عجیب و غریب) هرچند کاملاً جهت تضعیف این زبان برای تجرید دری از میراث‌های کهن (ادبیات کلاسیک) است که در واقع پشتوانه‌ی این زبان به شمار می‌رود، اما مقوله‌ی سیاست‌ها و منافع باعث می‌شود که با وجود سطح نسبتاً بلند سواد و فهم علمی ایرانیان، اهمیتی برای اصالت و واقعیت‌های زبان دری داده نشود.

در کشور ما که الحمدلله دچار بیماری‌های حاد قومی نیستیم و نه هزارگر سیاست‌هایی قوام پذیرفتند تا بر خانمان فرهنگی خویش به نفع یک‌دسته‌گی و سره‌بازی بیافتیم نیز هرگز از آن چه در ایران با زبان می‌کنند، حمایت نمی‌کنیم و اصل طبیعی را در تحول و تکامل اجتماعی و تاریخی ارجح می‌دانیم؛ اما ضمن پذیرش تجربیات معتبر و معقول علمی که بایسته است نیازهای زبان را به خاطر نگه داشت و اصالت‌های آن در نظر داشته باشیم، در دنیای سیاسی کنونی نیاز داریم چهارچوب سیاسی خویش را جهت حفظ ارزش‌های فرهنگی در

حالی محکم تر کنیم که ایجابات الزام می آورند تا زمانی که تهاجم فرهنگی بخشی از ابزار سیاسی ست، سیاست فرهنگی نیز جزو مقال دری ما باشد.

پدیده های فرهنگی به عنوان عوامل فرامرزی مقید نیستند، اما بدون شک، توظیف آن ها به عنوان ابزار مورد استفاده ی سیاست، سیاسی و امر معقول است.

در جریان کار به خاطر پُر کردن خلای سیاست فرهنگی ما، همواره با نقد شماری بی سواد و نا آگاه مواجه می شدم که سفارش می کردند تو (پشتون) را با این زبان (دری) کاری نباشد، اما ضمن این که همواره بر این سفارش احمقانه خندیده ام و تفریح کرده ام نیز کوشیده ام تبیین کنم زبانی با آن همه اشتراکات زبانی زبان هایی که مرحوم معین در فرهنگش بیش از بیست تای آن ها را می شمارد، چه طور می شود این مجموعه واژه گان را به گونه ای در خدمت گرفت که پس از سال های بی ثباتی سیاسی و اجتماعی، ثبات گفتمان سیاسی و فرهنگی ما را ایجاد کند.

جریان متخاصم ما (ستمیان) حتی تا سرحد تحریف و جعل، تاریخ را به استخراج و می دارند تا سود سیاسی ببرند. آن وقت ما (افغانان) هرچند ارزش های مستند، همانند «دری» داریم، اما صرف به اثر ریا و نیرنگ دیگران، متعصب شمرده می شویم تا این ارزش (نام دری) را جهت منافع افغانستان، به کار نبریم.

آن چه در حاکمیت کمرزی از استخراج مجعولات تاریخی (آریانا، خراسان و امثالهم) دست آویز سیاسی ساختند تا استفاده کنند، به درستی نشان می دهد در موضع مدافعان کشور (افغانستان) و هویت ملی خویش (افغان) هرچند بایسته است با احتراز از ناروا و جعل، اصالت ها و ارزش هایی را به کار گیریم که همانند نام دری احیا کردیم نیز توجه

داشته باشیم که طرح مقولات فرهنگی - ادبی در فضای کنونی، اگر بی ملاحظه‌ی سیاسی باشد، به زیان ماست.

اگر اجماع یا نشانی صرف فرهنگی - ادبی منظور می‌شود که فقط بر اساس نفس مسئله باشد، اصرار نداریم همواره سیاست زده باشیم، اما وقتی غرض و نفع در میان است، هرگز اجازه و اهمیت ندهیم مخالف چه می‌گوید.

امروزه حتی بقای زبان درِی در افغانستان فقط با نام درِی تضمین شده می‌تواند. اگر اصرار مخالفان، هویت ملی را در موازنه‌ی برداشت‌های انفرادی قرار می‌دهد و بهانه می‌آورند که خاص است، فارس و فارس زده گئی نیز می‌تواند باعث شود تا نصب آن در ارکان فارسیسم، جغرافیای زبان درِی را در حالی بلرزاند که گرایش‌های قومی با گریز از مرکزیت (ارزش‌های ملی) که با مردمسالاری توجیه می‌شوند، زبان درِی را دیگر در فکر یک پشتون، یک اوزبیک، یک پشه‌یی و خلاصه تبارهایی که «فارسی زبان» نیستند، جاه اول ندهند.

این را نخوانده بودم!

(فارسی یا هندی؟)

تقابل سیاسی، محدوده‌ی بحث‌ها را بسیار گسترده کرده است. ابعاد این بحث‌ها، در زمینه‌های تاریخ، ادبیات، زبان و فرهنگ، نه فقط روی اصالت‌ها، دیرینه‌گی و امتیاز می‌چرخند، بل چه‌گونه‌گی ماهیت، باور‌هایی را نیز زیر سوال برده است که در بحث سیاسی-فرهنگی، گاه به منظور مفخره طرح می‌شدند. بودن و نبودن به معنی داشتن و نداشتن، برگ‌های فزون‌تری به داشته‌های قبلی افزوده‌اند. عموماً خوانش یک‌طرفه از فرهنگ که همیشه به معنی مفخره، وارد بحث سیاسی می‌شد و از این حیث، امتیاز قایل شدن تباری و هویتی رونما شده است، در محدوده‌ی گسترده‌ی تنازع، رُخ ناهنجاری‌ها را از کتمان حقایق، وارد بررسی عقلانی می‌کند.

طی ده سال اخیر، کوشش‌های زیادی صورت گرفته‌اند که حداقل در میان طیف فرهنگی، تصور تابوها و توتم‌های فرهنگی درهم شکست. درک این واقعیت که ارقام عمق تاریخی، کاملاً عمده بوده و از خوانش خاص ادبیات و فرهنگ، نه فقط آگاهی و دانش منظور نبوده، بل اغراض به خاطر هویت تباری، مسئله‌ی سیاسی داشته است، در تقابل سیاسی دقت، تامل و گمانه‌هایی را ایجاد می‌کند. به این روال، استدلال می‌شود که مجموعه‌ی فرهنگی تاریخ، ادبیات و زبان، بیشتر از همه دست‌آویز عصیت شده است. رجوع به آثار قلمپردازان حوزه‌ی فرهنگی ما، کمتر نشانی‌ای دارد که کسی از این طیف، نخواستہ باشد نگرش به گذشته را، سوا از ارزش ادبی بررسی کند. حجم، انبوه و فهرست گذشته‌گان، روی محاسبات تقابل سیاسی، همیشه واداشته در خوانش یک‌طرفه، هویت‌های تباری را سبک و سنگین کنند.

خوشبختانه در محدوده‌ی گسترده‌ی بحث‌ها، شناخت ماهیت و حذف ستر عوامل تاثیر گذار فرهنگ (زبان)، به کسانی کمک نکرده است که با اختیار مشی منفی انتقاد، حتی به سرحد هتاکی رسیدند، اما می‌بینند که این روش، منجر به کند و کاو، ژرف نگری و تعمیق در مختصات‌ی شده است که می‌پنداشتند با قدسیت ادبیات، فرهنگ و تاریخ، جای خالی ندارند.

کوشش‌های پی‌گیر روشنگری، هرچند در افغانستان ما از عوارض واکنش دگم اندیشی و قبول رسمیات به دور نمی‌ماند، اما با منطق و استناد، در مراحل اولیه توانسته‌اند با قدرت و نوگرایی، سکوت و خاموشی آگاهانه را باعث شوند. این نشانه‌ی موفقیت، امیدواری ایجاد کرده است که با نقد روشمند، علمی، منطقی و برابر با نیاز زمان، تطهیر حوزه‌ی فرهنگ، باعث طهارت عرصه‌ی سیاسی شود.

تقابل سیاسی در افغانستان، روی عوامل فرهنگی استوار است. به این اساس، خوانش غلط از تاریخ و انحصار انتساب، بدون کمترین تعقل و تایید مولفه‌های بررسی تاریخ (باستان‌شناسی و زبان‌شناسی) استفاده از تواریخی را که با جنبه‌های روایتی، خالی از غرض و مرض ناسخان و نویسنده‌گان نبوده‌اند، به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌دهد.

گمانه‌هایی که به اثر روشنگری‌ها به یقین می‌رسند، آشکار کرده‌اند که عوامل منحرف تاریخی از قرن سوم هجری، رو به سول جعل گسترده آورده‌اند. «شعوبیه»، نامی ست که تاکنون از این جریان می‌شناسیم. در واقع تقابل سیاسی، مجموعه‌ی مخالف ارزش‌های اسلامی را با تجزیه و تحلیل در مکتب‌های عرفانی و تصوفی، از هم می‌پاشد و با تعیین چند مبدایی، فرقه‌گرایی با کثرت‌گرایی فرهنگی، مشی تنازع با باورهای اسلامی قرار می‌گیرد. به این اساس، قصه پردازی و افسانه‌بافی، توجه به انکشاف زبان‌های غیر عربی که با ماهیت ستیز با اسلام طراحی می‌شدند و روایات عجیب از تاریخ که در شاهنامه‌ها

تخلیق شده اند، عقب صفحات مثنوی هفتاد من کاغذی ست که مثلاً به نام فرهنگ خراسانی یا پارسی، تحمیل کرده اند.

اصرار مدام و ستیزی که در حد اتهام و هتاکی رسید، هرگز مانع نشده است که تابوهای فرهنگی شکسته نشوند. مشاهده ی پریشان حواسی حامیان باورهایی که عموماً از مبدای گرایش های شعوبی آغاز می شوند، نشان می دهد که جرعه های امید، به روشنایی بیشتر می انجامند. تدقیق و بازنگری دخمه های فرهنگی که گویا کهنه گی، طعم مواد مخدر آن ها را بیشتر می سازد، در بحث حفظ سلامت فکری، به این امر طبیی نیز کمک کرده است که با وجود انبوه ذخایر فرهنگی، باور های ناشی از آن ها، اگر ارزش های اصیل اسلامی را کنار بگذاریم، توان تفهیم فرهنگ همپذیری را ندارند.

بسیاری از آثار به جا مانده در حوزه ی به اصطلاح خراسانی و زبان به اصطلاح فارسی، ذخایر سرشار از تعصب، توهین، فحشا و منکرات دینی هستند. وارد شدن به مبحث تصوف، سر از گند درویش و ملنگ بیرون می کند.

در فضای باز چند سال اخیر، دیدیم که ماهیت تابوهای فرهنگی با آماج عصبیت قومی، منجر به فضای بی اعتمادی می شود. خوانش تاریخی از گذشته گان، انتساب به مفاخراتی شد که در تمام صورت های ملموس و غیر ملموس، از این طرز تفکر انسانی به دور مانده اند که اگر باور های بودایی، قامت یک موجود بی حس را برافراشته اند، چرا در کنار آفرینش این جور عظیم، جایی تاریخی نمی شود که مردم در آن جا، راحت بوده باشند! مغاره های ترس آور آن فرار از تعقل، ثابت می کنند که هرچه در گذشته ی به اصطلاح مدنی صورت بسته، جوانب بسیار درد آور نیز دارد.

در یک مقطعه ی بسیار حساس، ثقلت ناهنجاری های سیاسی، جامعه را از پا می اندازد، اما در تامل به این فشار، تلاش به خاطر تطهیر فکری،

سوژه های وافر تنقید را آفریده است. از منظر نقد تاریخی، مدعیانی که روی توهم شعوبی اصرار می ورزند، از این که می بینند اقدس ترین های فرهنگ شان در اوج تزویر و عداوت با عقل خلق شده اند، در استیصال این حس، می کوشند بحث سیاسی، به جایی نرود که فواید نقد تابو ها، آنان را خوار می سازند. این، ماحصل تلاش های روشنگر است که حالا به مشغله ی شماری از فرهنگیان ما مبدل می شود تا از این طریق به سلامت اجتماعی کمک کنند.

در زیر، روایت دیگری از تنقید تابو هایی را بخوانید که اگر عاری از عیب و ایراد نباشد، اما از مزیت استناد، حرف ها دارد. من در کوشش های زیادی دنبال درک بیشتر آن مفاخر کذایی بودم که روی القآت فرهنگی و تزویر، عبور از ظاهر آن ها را حتی به نام دشمنی تباری عنوان می کردند.

قرار گرفتن در پشت صحنه ی مفاخرات کذایی، به استخوان بندی، طرح و پایه های لرزانی رسیده که از مجموعه ی بسیار غیر متجانس که هر کدام در ماهیت خویش، صورت های به هم پیوسته ی تنوع خلط و مزج انسانی و فرهنگ هاینده، ثابت می کند که اگر روایت درستی از مفخره داشته باشیم، مقولات فرهنگی آن، بیشتر از همه غیر انحصاری اند.

دری، تاجکی، فارسی یا پارسی را می شناختیم، اما اعتراف می کنم که نام هندی فارسی را نمی شناختم. این زبان به اصطلاح فارسی که در وصلت چندین زبان دیگر، از شناخت پدر و مادر واقعی اش قاصر است، خویشاندان دیگری نیز داشته که ظاهراً در شکمبه ی حامیان «سره سازی»، رسوب می کنند.

ارسلان قشقایی: «چرا به زبان هندی در ایران، فارسی می گویند؟» اغلب نویسندگان و شعرای فارسی زبان، صراحتاً «زبان فارسی» را «زبان هندی» و مردم فارس را «هندی زاده» معرفی کرده اند. اساتیدی مانند

دهخدا، سعید نفیسی، خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی، مولوی بلخی، فردوسی طوسی و غیره، رسماً زبان های فارسی و هندی را هم خانواده معرفی کرده و برخی نیز ریشهء زبان فارسی را شاخهء گرفته از «زبان هندی» و قوم فارس را «هندی زاده» معرفی کرده اند.

فرهنگستان زبان هندی و تمام زبان شناسان اروپایی و امریکایی نیز زبان فارسی را شاخه ای از زبان سانسکریت هندی معرفی کرده اند که در این جا خلاصه ای را بیان می کنیم.

پروفسور ادوین فرانسیس بریانت، متخصص و هندشناس معروف امریکایی، در یک کتابش می نویسد که زبان سانسکریت، جزئی از شاخهء «هند و ایرانی»، نزدیک ترین فامیل زبان ایرانی- اوستایی و فارسی قدیم است.

Sanskrit is a member of the Indo-Iranian subfamily of the Indo-European family of languages. Its closest ancient relatives are the Iranian Languages Avestian and Old Persian.

ملاحظه می کنید که این همه بی خود «زبان اوستایی» سر داده اند. در حقیقت، خود زبان اوستایی هم شاخه ای از زبان سانسکریت هندی است.

استاد علی اکبر دهخدا در معنی کلمهء «آریا» چنین می نویسد: «آریا، عنوانی ست که اجداد مشترک ملل هند و ایرانی خود را بدان معرفی می کردند و آن را لغتاً به معنی شریف دانسته اند و نام ایران نیز از این ریشه مشتق است.»

ملاحظه می کنید که استاد دهخدا، اقوام فارسی و هندی را از یک ریشهء قومی و نژادی معرفی می کند و اذعان می دارد که واژهء «ایران» از واژهء «آریا»ی هندی می آید.

استاد علی اکبر دهخدا، در معنی لغت «تاجیک» نیز چنین می نویسد: «تاجیکان، مردمانی هستند که در مشرق ایران و شمال افغانستان در

ترکستان روس و همچین در ارتفاعات ۳۰۰۰ متری فلات پامیر پراکنده اند و به زراعت اشتغال دارند. غالب تاجیک ها از نژاد خالص ایرانی اند و همه آن ها چادر نشین می باشند.»

ملاحظه می کنید که استاد دهخدا هم صریحاً اعتراف می کند که تاجیک ها، چادرنشینانی هستند از نژاد خالص آریایی (هندی) که در ایران، افغانستان و در قسمتی از ترکستان پراکنده اند و سرزمین خاصی ندارند.

استاد علی اکبر دهخدا، کاولی (کابلی) را علناً «کولی» معرفی کرده و اذعان می دارد که کابلی ها از هندوستان مهاجرت کرده اند. در ضمن خوب می دانیم که کابلی ها به زبان تاجیکی (فارسی سانسکریت) صحبت می کنند.

سعید نفیسی در ماهنامه ارمغان چنین می نویسد: «در این مدت دراز، آریائیان هندی و ایرانی (فارس) که برادران پدری و مادری بوده اند، در مدت ده هزار سال، نه تنها همواره همسایه دیوار به دیوار بوده اند، بل هرگز در میان شان جدائی نیافتاده و همیشه نزدیک ترین روابط مادی و معنوی را با یکدیگر داشته و تاریخ دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی، بهترین گواه این مدعی است.

رشته دیگر ادب فارسی که در هند به اوج کمال و ترقی خود رسید، لغت نویسی است و قطعاً می توان گفت که نود درصد از کتاب های لغت فارسی را در هند تألیف کرده اند. به همین جهت، یاد گرفتن زبان اردو برای فارس زبانان از آسان ترین کارهاست.»

ملاحظه می کنید که سعید نفیسی که خودش یکی از بنیانگذاران شوونیسم فارس بود، به صراحت اعتراف می کند که پدران و مادران هندی ها و فارس ها یکی اند و حتی هخامنشیان را نیز هندی الاصل معرفی می کند و هندوستان را سرزمین مادری لغات فارسی معرفی می کند.

امروزه علت اختلاف زبان فارسی با هندی، فقط به خاطر ورود هزاران لغات عربی به زبان فارسی است، ولی ریشه‌های بنیادی زبان فارسی، همانا سانسکریت هندی است.

مولوی بلخی که از تورکان بلخ بود، ولی به زبان فارسی شعر می‌سرود، یک رباعی معروف دارد که می‌گوید:

بیگانه مگوئید مرا، زین کویم

در شهر شما خانه خود می‌جویم

دشمن نیم، ارچند که دشمن رویم

اصلم تُرک است، اگرچه هندی گویم

ملاحظه می‌کنید که مولوی علناً خودش را تورک و «زبان فارسی» را «زبان هندی» معرفی می‌کند. ظاهراً مولوی به زبان هندی شعر نگفته و فقط به زبان فارسی شعر گفته، ولی اگر به‌کنه مسئله دقت کنیم، درمی‌یابیم که مولوی، زبان فارسی را زبان هندی نیز معرفی کرده است.

مولوی بلخی، «زبان فارسی» را به «خر» تشبیه کرده است و در دیوان غزلیات شمس تبریزی، غزل شماره ۳۲۰۳، چنین می‌گوید:

جان سوارست و فارسی، خر تن زیر ران او

زشت باشد که زیر خر کند این روح مرکبی

مولوی بلخی، مردم آذربایجان را نیز تورک معرفی کرده و چنین می‌گوید:

شمس تبریز، شاه ترکان است

رو به صحرا که شه به خزگه نیست

حافظ شیرازی که به ادعای بسیاری از اهل فن از تورکان قشقایی بود و بارها خودش را «ترک شیرازی» معرفی کرده، در مورد زبان فارسی، شعری دارد که می‌گوید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود
در این شعر، صنعت «مراعات النظیر» به کار رفته و شاعر کلماتی مانند
«هند، قند پارسی (زبان فارسی) و بنگال» را هم خانواده معرفی کرده
است.

در اشعار حافظ شیرازی حتی یک بار نام «ایران» نیامده، ولی ده ها بار
واژه ترک (تورک) آمده است.

خواجوی کرمانی نیز در وصف معشوقه اش چنین می گوید:

ای لب و گفتار تو، کام دل و قوت جان

لعل ز مرد نقاب، گوهر یاقوت کان

زلف تو هندو نژاد، لعل تو کوثر نهاد

هندوی آتش نشین، کوثر آتش نشان

ملاحظه می کنید که خواجوی کرمانی، معشوقش را هندو نژاد معرفی
می کند. با توجه به این که خواجوی کرمانی، تمام عمرش را در
شهرهای کرمان و شیراز گذرانده است و هیچ وقت به هندوستان نرفته
بود که مدعی شویم شاید معشوقه اش اهل هندوستان باشد، بل به
همشهری خود هندو نژاد می گوید.

در اشعار خواجوی کرمانی بیش از صد بار واژه های «هند و هندوستان»
به کار رفته است. در حالی که واژه «ایران» فقط دو بار در اشعارش به
کار رفته و آن هم به قصد تحقیر.

خواجوی کرمانی، شهر شیراز را نیز ترکستان معرفی کرده است و
اذعان می دارد که شیراز، خاک تورکان قشقای است.

چشم آفت مستان شده، رخ طیره بستان شده

شیراز، ترکستان شده، کان بت ز فرخار آمده

لازم به ذکر است که خواجوی کرمانی، تمام اواخر عمرش را در شیراز
گذرانده بود و علناً شیراز را ترکستان معرفی کرده است.

فردوسی طوسی، قوم پارس قدیم را اصلاً ایرانی نمی داند و وقتی نام ملیت ها را می شمارد، قوم پارس را جدا از ایرانی معرفی می کند و می گوید:

ز پنجاه باز آوریدند سی

ز ایرانی و رومی و پارسی

فردوسی طوسی در باره مهاجرت کولی های لور(لرها) به ایران چنین می گوید که بهرام گور از پادشاه هندوستان(شنگل) ده هزار کولی خواست تا به قصد رامشگری به ایران بفرستد.

از آن لوریان برگزین ده هزار

نر و ماده بر زخم بریط سوار

به ایران فرستش که رامشگری

کند پیش هر کهتری بهتری

چو برخواند آن نامه شنگل تمام

گزین کرد زان لوریان به نام

به ایران فرستاد نزدیک شاه

چنان کان بود در خور نیک خواه

چو لوری بیامد به درگاه شاه

بفرمود تا برگشایند راه

به هر یک یکی داد گاو و خری

ز لوری همی ساخت برزیگری

فردوسی، اجداد لرها، تاجیک ها (قوم فارس) و کردها را کوچی های مهاجر هندی معرفی می کند که به تدریج از زمان ساسانیان به خاورمیانه کوچیده اند.

برای مطالعه بیشتر در این زمینه می توانید به مقاله «فارس ها از تبار کولی های مهاجر هندی هستند»، مراجعه نمایید. در آن مقاله توضیح دادیم که نام شهرهای فارس نشین ایران، همه اسامی هندی هستند.

نتیجه گیری:

شاخه های زبان سانسکریت یعنی «کردی، فارسی و لری»، به دنبال مهاجرت کولی های مهاجر هندی به شمال عراق و جنوب ایران، از زمان ساسانیان به تدریج در بعضی نقاط خاورمیانه رایج شد و در زمان سامانیان تاجیک، آموزش آن اجباری شد. زبان پارسی در دوره قبل از ساسانیان با زبان فارسی امروزی کاملاً متفاوت بود و کولی زاده های هندی به قصد مصادره تمدن پارس باستان، نام خودشان را نیز فارسی نهادند.

منابع:

- Levin, Saul. Semitic and Indo-European, Volume 2. John Benjamins Publishing Company. p. 431.
- Edwin Francis Bryant; Laurie L. Patton. The Indo-Aryan Controversy: Evidence and Inference in Indian History. Psychology Press. p. 208.

- لغتنامهء استاد علی اکبر دهخدا

- ماهنامهء ارمغان، دوره ۲۶، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۶، سعید نفیسی

- مثنوی معنوی، مولوی بلخی

- غزلیات شمس تبریزی، مولوی بلخی

- دیوان حافظ شیرازی

- دیوان غزلیات خواجوی کرمانی

- شاهنامهء فردوسی طوسی

نکته:

در جریان مرور آن چه در بالا خواندید، تداعی بهتانی شوخ شد که گاه مردمان اصیل و بومی این کشور را زاده ی کوه های سلیمان یا ماهرانه در قواره ی پاکستان کنونی، نشان می دهند. واقعیت این که سررشته ی پارسی - خراسانی، اصالت هندی داشته باشد و حتی از آن جا تشریف

دُر درِی / ۱۳۳

آورده باشد، می تواند در شوخی های قبلی، ثابت کند پیشینه ی پاکستانی یا هندوستانی مجوسان، قدیمی تر است. به زودی در تحقیق دیگر، اسباط (پسران) فارسی یا پارسی یهود را نیز می آورم. خدا(ج) شاهد است وقتی به این روشنگری ها می رسم، مسرت یافت واقعیت ها، اما از نیش هجو و شوخی برکنار نمی ماند که کدام مردمانی بر ما اتهام می بندند!



«دانشگاه» به معنی «پوهنتون»، دقیق نیست!

یادآوری:

هدف از ارائه این تحقیق، توجه به جهالت بحث دانشگاه بگویم یا پوهنتون؟ نیست. بل سعی کرده ام تبیین کنم آن چه در این مقال، ستیز می شود، هرگز وحی منزل نیست که آن هم جدا از باور های مذهبی، گویا نقد نمی شود. شوونیستان تاجک / مجوس / فارس به قدری وقیح عمل می کنند که عقل، کرامت انسانی و منطق را به کلی کنار گذاشته اند. محقق با اشرافی که دارد، متوجه شده است که در زبان ترکیبی به اصطلاح فارسی، حتی کثرت استعمال گاه به معنی زمان، بیشتر از معنای آن در زمینه ی مکان است. یعنی به هیچ صورت نمی توان حکم مطلق داد که آن چه به نام دانشگاه، ترکیب کرده اند، همانی ست که باید جای پوهنتون را بگیرد. صرف نظر از جنبه ی سیاسی، نبود مطلقیت در اکثر معانی لغات به اصطلاح فارسی که فاقد ریشه اند، ابرام و اصرار در نهادینه گی آن ها را دور از خرد می سازد.

کسانی که بر نحوه ی انتقاد و ادبیات ضد افغانی، آشنایی دارند و دقت آنان از سطح ظاهر در محتوای مدعاست، می دانند که اغماض بر واقعیت های فرهنگی، تاریخی و ملی ما، از اصول سخن سرایی و یاوه بافی جریان معروف به ستمی گری ست.

آلوده گی های فکری و تخریش وحدت فکری مردم ما که در نوع دیموکراسی یا در واقع تحت تاثیر فرهنگ های توریدی، بیش از هر چیز از حرمت و احترام بُریده، خلاف رعایت منافع علیای مملکت و مردم در خط تمایلات بسیار غیر منطقی قومی، سقوط نیز کرده است. این عرصه، نه فقط مستلزم بازنگری بر شیوه ی برخورد ما به خاطر تصحیح است، بل ایجاب می کند با نگرش نو بر داده های فرهنگی، به

ویژه در عرصه ی تاریخ و ادبیات، این توجه مبذول شود که آن چه به عنوان بروز واقعیت جهت حقانیت مدعای خویش از تحریف تاریخ و فرهنگ می سازند، همان قدر که در گمراهی و انحراف فکری از رهگذر کار رسانه یی و تبلیغی، موثر واقع می شود، به همان اندازه با دقت در واقعیت و اصل آن ها، یادزهری ست که هم جهت درمان و هم جهت وقایه، سلامت جسمی و فکری جامعه را حفظ می کند.

در تاملی که با این تحقیق، ارائه می شود، چنان چه در سلسله ای از این روشنگری ها، ذهنیت عوام را بر کنه ی مسایل جلب کردیم، ردی از واقعیت هایی را پی گرفته ایم که فقط با دست آویز یک کلمه، برای هرچه حقایق افغانستان و افغانان باشد، بهانه می سازند تا از مدرک فرهنگ آن ها، فاصله ی مردم ما در زمینه ای دور شود که در چند سده ی اخیر، واقعی ترین هویت ملی افغانان در ساخت ملت است.

توجه شود که وقتی از قید «دقت» استفاده می کنیم، نگرش ما از سطح ظاهر، تک بُعدی بودن را از رسمیت می اندازد و با کنجکاو، موضوع را در حد ابعاد مسئله دار می سازد که از این حیث، به زودی رخ های دیگری رونما می شوند که جهت افتضاح مدعای مخالفان ما، ثابت شود کمتر دست آویزی وجود دارد که اگر هرگز در حد نفی کلیت ما نباشند، اما با خدشه در جزییات، فقط می توانند آنارشسیسم اجتماعی را در زمانی حاد سازند که از منظر انواع مشکلات، درگیری های فزیکتی به هدف تامین ثبات و امن، ناهنجاری های مختلف می آورند و در این فرصت، فشار تضعیف درآمد، ممدی برای ازهم پاشی فکری در حد تمایلات قومی جهت ستیزی قومی می شود.

با حضور خارجیان در ۱۵ سال اخیر، هجوم ملخ وار دشمنان این کشور در تمام طیف های مخالفان طالبان و کسانی که از ۷ ثور تا سقوط حاکمیت ملا برهان الدین ربانی، افغان ستیزی را در خارج از افغانستان، دنبال می کردند، خلای ناشی از حاکمیت مقتدر مرکزی که در زمان

طالبان، هر چند با استبداد دینی مخوف، باعث ضیاع صد ها فرصتی شد که طالبان می توانستند با امنیت حاکمیت مقتدر شان، رونق اجتماعی، تجاری، اقتصادی و فرهنگی افغانستان را به خوبی تامین کنند، در احتیاج شدید اداره ای که ۱۵ سال پس از تشکیل نیز معتاد است که اگر از افیون کمک خارجی بهره نبرد، دوام هفته و ماه آن نیز از عجایب خواهد بود، زمامدارانی که از حساسیت مسئله ی افغانی در حاکمیت می دانستند، درگیر برنامه های ناکارا، مغرضانه، سلیقه یی و بسیار نادرست دوستان جامعه ی جهانی شدند که با هر تادیبه ی قسط خیرات (به اصلاح کمک) هشدار می دادند در کشوری که مردم آن بیش از دو دهه به شدت از تطبیق ایدئالوژی های وارده، در افتراق فکری آسیب دیده بودند، در بستر هزار مشکل، دچار ذهنیت هایی شوند که با استفاده از آزادی های تعریف نشده و مهار گسیخته، در حد بدترین تبارز فرهنگ دهن گنبدیده گی، فحاشی، توهین، تحقیر و اغماض در برابر هم صف بندند و از ساده ترین بهانه ها (رواج کلمه ی دانشگاه) تا تهدید تمامیت ارضی ادبیات بسازند و یاوه بیافند تا در بازار آزاد به اصطلاح تکنوکراتانی که مسوولان اول در بی ثباتی عظیم فکری مردم اند، فرهنگ توجیحات برای هر بدنامی و پلیدی، به فرهنگ لغاتی ماند که اگر چنین بماند، ریکارد مرحوم دهخدا با خلق فرهنگ هایی درهم می شکند که برای هر ضعف اخلاقی نیز «چیز» دارد.

تبلیغات افغان ستیزان از همان اوان حضور گروهک شکست خورده ی حقیر به اصطلاح مقاومتی در پایتخت با عیاران فرهنگی آنان، یک جا با حضور خارجیان که به درستی تداعی تاریخ بیرک کارمل است، شروع می شود و آن ملای حقیر و فاسد (برهان الدین) در راس گروهکی از شر و فساد در حالی که امضاء کرده بودند طرح آنان در لویه ی جرگه ی قانون اساسی، اجندای طرد نام های افغانستان و افغان شود، با سرافکننده گی و اما با انحصار سیستم دولتی، موقع می سازند تا پا به پای

بحرانی که انواع مشکل دارد، فرهنگ فحاشی و تحریف به حدی
سخیف و مسخره شود که مظاهرات برای درج حتی کلمه ی «دانشگاه»
نیز بهانه ساخت تا مردم آسیب پذیر ما، در درگیری ذهنیت های
مخرب، به خاطر توهین خودشان نیز افتخار کنند که در چهارده سال
حاکمیت قره قل، آن قدر رسانه، نشرات و ادبیات ساخته اند که بررسی
نقد آن ها نشان می دهد بزرگ ترین حجم پوچی و مزخرف در
حاکمیت های پس از طالبان، موجود اند.

در این تحقیق و صرف وقت، توجه هموطنان را بر دقتی جلب می کنم
که بایسته است از حد همین کمینه (کلمه ی دانشگاه) تا حد کلان های
تحریف و اغماض ستمی و سقاوی، متوجه باشند در حالی که در پنجاه
سال گذشته هرگز و به درستی وقت نگذاشته ایم که ادعای پوچ ستم
ملی را با درونکاوای رسوا کنیم، شیوه ی برخورد ما با گستاخی های
طرف و پرداختن به ادعای او، آن قدر سطحی، متظاهر و ناچیز بوده
است که اگر امروزه مشاهده می کنید در حد چند پسرک بی سواد و
چند پیرک سفله، مولد به اصطلاح نقد اند، جای خالی آن انتقاد و
تحقیقی ست که یا به اثر تنبلی و یا هم بر اثر اغماض و
کوچک انگاری و یا هم به دلیل ملاحظه ی بی جا و احتیاط مضر است
که از یک حبه ی ناچیز، زقوم افغانستان ستیزی می روید.

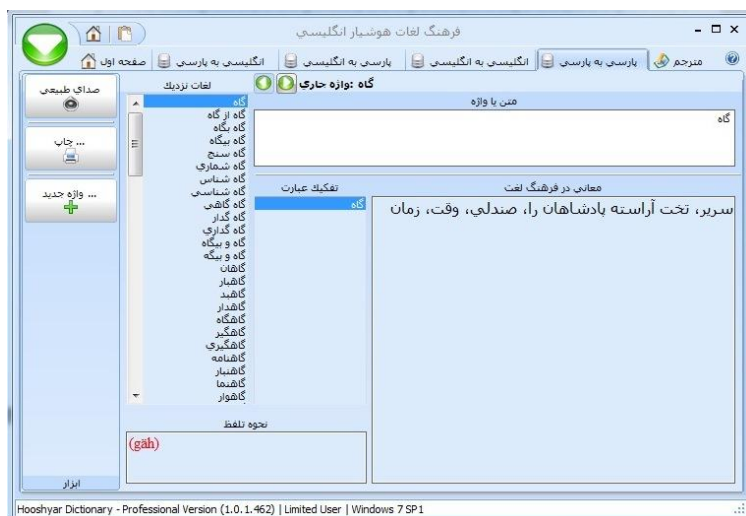
هیاهو به خاطر کاربرد کلمه ی «دانشگاه» معادل «پوهنتون» از نخستنی
تبارز ستمی - سقاوی در حاکمیت پس از طالبان بود که هرچند از
رهگذر سنگینی و جا افتاده گی، کلمه ی پوهنتون از دهن مردم نمی
افتد، اما در اصول نگارش ستمی گری، به عمد دانشگاه استفاده می
کنند و متأسفانه در برابر چشمان ما، موسسات تحصیلات عالی وابسته به
ایران، آن را سرلویح ادارات بی حیثیت خودشان ساخته اند.

بگذریم از این که حتی از کوچک ترین بهانه ها به خاطر کسب سود
سیاسی و تشدید افتراق فکری، استفاده می کنند. همانند بسیاری از

دست آویزهای ستمی گری، حتی کلمه‌ی دانشگاه نیز آن نفس مسئله‌ای نیست که بتوان با بهانه‌ی آن، تبر عداوت را دسته داد و مردم را به جان هم انداخت.

خلاف تصور عام، چنان چه در این تحقیق ارائه و مستند می‌سازیم، کلمه‌ی ترکیب دانشگاه از دو جز «دانش» و «گاه» در عجایب المعنایی کثیر شده است که فرهنگ‌های دری در تمامی انواع، افزایش آن را در کاربرد معنایی معرفی می‌کند که کمترینش همین «گاه» به معنی مکان است.

در محاوره‌ی معمول دری در افغانستان، تاجکستان و ایران که حوزه‌ی رواج زبان دری ست، کلمه‌ی گاه در انواع عرفی، لفظی، ادبی و هنری، بیشتر با قید «زمان» به کار می‌رود. مراجعه به فرهنگ‌های دری نوع کتاب، اگر صرف با جست و جوی «گاه» باشد، بدون توجه زیاد بر ترکیب دانشگاه، کلمه‌ی «گاه» را در انواع قید زمانی معرفی کرده است.



در سمت چپ چوکات سافت فرهنگ دری «هوشیار» که برای کمپیوتر، طراحی شده است، در چوکات «لغات نزدیک»، کلمه‌ی

«گاه» را در معمول ترین معانی آن در محاوره و لفظ قلم دری زبانان، معرفی می کند که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق آن ها، معنی زمان را افاده می کنند. در پایین، توضیحات فرهنگ لغت «هوشیار» را به خاطر کیفیت نگرش، تایب می کنم:

گاه: سریر، تخت آراسته پادشاهان را، صندلی، وقت، زمان.

لغات نزدیک:

گاه از گاه، گاه بگاه، گاه بیگاه، گاه سنج، گاه شماری، گاه شناس، گاه شناسی، گاه گاهی، گاه گذار، گاه گذاری، گاه و بیگاه، گاه و بیگه، گاهان، گاهیار، گاهبد، گاهگیر، گاهگیری، گاهنامه، گاهنیار، گاهنما، گاهوار.

رجوع به تمام فرهنگ های دری در صورتی که با تقاضای شکل «گاه» باشد، به هیچ صورت به توضیحی که از ترکیب «دانشگاه» یا محل دانش می آورند، مطلوب نمی دهد. برای این که منظور ما از عجیب المعانی بودن و کثیر بودن معنی کلمه ی «گاه» به مفهوم غیر مکان، استناد بیشتر یابد، با مراجعه به فرهنگ های معروف دری یا به اصطلاح فارسی، حوزه ی ادبیات کلاسیک را درمی نوردیم تا مدعای ما به حقیقتی برسد که با سطحی نگری و تظاهر، درمانده گی ما در رسیده گی به معضل سقاوی گری، ستمی گری و مدعیات مدعیان است.

معانی «گاه» در لغتنامه ی «دهخدا»:

گاه: (پسوند) این مزید به بعضی کلمات ملحق شود و معنی زمان دهد: آب انگور خزانی را خوردن **گاه** است که کس امسال نکرد دست مر او را طلبی. (منوچهری)

وقت سحر **گاه** فراشی آمد مرا بخواند برفتم. (تاریخ بیهقی)

و هم در شب رسولی نامزد کردند مردی علوی وجیه از محتشان
 سمرقند و پیغام ها دادند چاشت گاه این روز لشکر بتعبیه نشسته بود
 رسول پیامد. (تاریخ بیهقی)

سحر گاه ی استادم مرا بخواند بر فتم و حال باز پرسید. (تاریخ بیهقی)
 وقت چاشت گاه بونصر مشکان را بخواند. (تاریخ بیهقی)
 پگه خیز باشید هر سال و ماه که گاه سعادت بود صبح گاه. به وقت
 چاشت گاه ی تاریکی ظاهر شد. (قصص الانبیاء، ص ۱۳۴)
 مغنی سحر گاه بر بانگ رود بیاد آور آن پهلوانی سرود. (نظامی)
 گاه چو شب لعل سحر گاه باش / گه چو سحر زخمه ی گه آه باش.
 (نظامی)

چو صبح سعادت بر آمد ب گاه شده / زنده چون باد در صبح گاه.
 (نظامی)

نهان خانه ی صبح گاه ی شود / حرم گاه سر الهی شود. (نظامی)
 شدی بر سر گاه هر صبح گاه. (نظامی)
 یکی مجلس آراست چون صبح گاه. (نظامی)
 یکی روز فرخنده از صبح گاه. (نظامی)
 ز فرزندگان بز می آراست شاه. (نظامی)
 طلایه ز لشکر گه هر دو شاه شده / پاس دارنده ی صبح گاه. (نظامی)
 شبان گاه بگریست تا بامداد. (نظامی)

ایا باد سحر گاه ی کزین شب / روز می خواهی از آن خورشید /
 خر گاه ی برافکن دامن محمل. (سعدی)
 ز دود دل صبح گاه ش بترس. (سعدی)
 شهری به گفتگوی تو در تنگنای صبح شب روز می کنند و تو در
 خواب صبح گاه. (سعدی)

شبان گاه دزدان باز آمدند. نه بر باد رفتی سحر گاه و شام. (سعدی)

هر که هر بامداد پیش کسی ست / هر شبان گاه در سرش هوسی ست.
 شبان گاه همان روز بود که فرمودند امشب آن شب است که وارغ در
 گردن اندازیم. (انیس الطالبین، ص ۱۱۹)

روزی در وقت گرم گاه در فصل تموز از قصر غازان به طرفی می
 رفتم. (انیس الطالبین، ص ۲۹) [گرم گاه در اصطلاحات فصیحای قدیم،
 میانه ی روز که ظهر گویند مراد است که وقت زیادتی گرمی آفتاب
 است. (انجمن آرا) - (آندراج)].

دمیدن گاه، بزَن گاه، چاره گاه، عید گاه، ناگاه، دیر گاه، ناب گاه،
 بی گاه، خوردن گاه. گاه و بی گاه اغلب در صبح و شام استعمال می
 شود: بی گاه شد بی گاه شد خورشید سوی چاه شد / خیزید ای خوش
 طالعان گاه طلوع ماه شد. (از آندراج بدون ذکر نام شاعر)

معانی «گاه» در فرهنگ لغت «معین»:

گاه.

[په.] (ا.) ۱- آهنگ، آواز. ۲- (پس.) به صورت پسوند در نام های
 آهنگ های موسیقی به کار رود: سه گاه، چهار گاه.

گاه.

۱- (پس.) علامت اسم زمان که در آخر کلمه درمی آید مانند شامگاه،
 صبح گاه و علامت اسم مکان نیز می باشد مانند دانشگاه، آرامگاه. ۲-
 (ا.) زمان، وقت. ۳- عصر، دوره.

گاه.

[په.] (ا.) ۱- تخت شاهی، سریر. ۲- مسند. ۳- جا، مکان. ۴- بوتۀ
 زرگران.

گاه به گاه.

(ب) - (ق مر.) وقت به وقت، بعضی اوقات.

گاه شمار.

(ش^ء) - (ص فا.) کسی که در باره تقویم و اوقات کار می کند.

گاه شماری.

(ش^ء یا ش) - (ا.) روش اندازه گیری و تقسیم بندی زمان به بخش های مساوی تقویم.

گاه گاه.

(ق.) به ندرت، کم و بیش.

گاه گذار

(گ^ء) - (ق مر.) - (عا.) بندرت، بعضی اوقات.

گاه گیر.

(ص فا.) ۱- اسبی که گاه گاه رم می کند. ۲- غافل گیر.

گاه نامه.

(م) [په.] [امر.] تقویم.

آن گاه.

(ق.) ۱- آن زمان، آن وقت. ۲- پس از آن، سپس، بعد.

پناه گاه.

(~.) - (امر.) جایی که برای حفظ جان و سلامتی به آن پناه برند، جای استوار، پناه جای.

پیشین گاه.

(~.) - (امر.) وقت نماز ظهر.

روضه گاه.

(~.) - [ع - فا.] [امر.] ۱- باغ. ۲- بهشت.

سه گاه.

(~.) - (امر.) یکی از هفت دستگاه موسیقی ایرانی که حزن آور است و از فراق و جور معشوق می گوید.

صبح گاه.

دُر دری / ۱۴۳

(~). [ع - فا.] [ا.] ۱- هنگام صبح، بامدادان. ۲- برنامه ای که معمولاً هر روز در پادگان ها یا مراکز نظامی با بالا بردن پرچم و خواندن سرود و مراسم رژه انجام می شود.

قبله گاه.

(~). [ع - فا.] [امر.] ۱- مکان قبله، جای قبله. ۲- هر جا که وقت پرستش خدا بدان روی آورند. ۳- عنوانی ست احترام آمیز در خطاب به پدر و بزرگان.

گاه به گاه.

(ب-) (ق مر.) وقت به وقت، بعضی اوقات.

گاه گاه.

(ق.) به ندرت، کم و بیش.

گرم گاه.

(~). (امر.) میان روز که هوا بسیار گرم است.

ارویس گاه.

(أ-) (امر.) (در آداب دینی زرتشتی) سنگ بزرگی ست چهار گوشه که آلت های مخصوص از قبیل هاون و دسته هاون و برسمدان و طشت و ورس را بر روی آن می نهند.

تخت گاه.

(~). (امر.) ۱- محل تخت. ۲- محل جلوس شاه. ۳- پایتخت.

تفریح گاه.

(~). [ع - فا.] [امر.] محل تفریح، گردش گاه.

تکیه گاه.

(~). [ع - فا.] [امر.] ۱- جای تکیه دادن. ۲- پشتی. ۳- پشت و پناه. ۴- آن چه وزن جسمی را تحمل کند (فیزیکی).

نهاد گاه.

(~). (امر.) شکارگاه، کمینگاه صیاد.

وعده گاه.

(~) [ع - فا.] (امر.) محل ملاقات، میعاد.

هیچ گاه.

(ق مر.) هیچ وقت، هرگز.

معانی «گاه» در فرهنگ لغت عمید:

گاه.

۱. وقتی؛ زمانی؛ هنگامی. ۲. بعضی اوقات؛ گاه گاهی. ۳. (اسم) وقت؛ زمان؛ هنگام. ۴. زمان (در ترکیب با کلمه دیگر): بامگاه، شامگاه، سحرگاه. ۵. مکان (در ترکیب با کلمه دیگر): بزمگاه، پرستشگاه، رزمگاه، کشتارگاه، لشکرگاه. ۶. (اسم) [قدیمی] فصل؛ موسم. * گاه از گاه: [قدیمی] = * گاه گاه * گاه به گاه. = * گاه گاه * گاه گاه: بعضی اوقات. * گاه و بیگاه: ۱. وقت و بی وقت. ۲. [قدیمی] همه وقت.

گاه.

ظرفی که در آن سیم وزر ذوب می کردند؛ بوتۀ زرگری: شهان به خدمت او از عوار پاک شوند/ بدان مثال که سیم نبهره اندر گاه (فرخی: ۳۴۳).

گاه.

۱. جا؛ مکان. ۲. [قدیمی] تخت پادشاهی: به گیتی بهی بهتر از گاه نیست/ بدی بتر از عمر کوتاه نیست (فردوسی: ۳۷۳/۸).

گاه گذار.

بعضی اوقات؛ به ندرت.

گاه گیر.

۱. غافلگیر. ۲. اسبی که گاه گاه رم بکند. ۳. درد یا عارضه ای که ناگهان بروز کند.

بنه گاه.

جای بنه.

کمین گاه.

جایی که در آن کمین کنند.

قبله گاه.

۱. جایی که در نماز به آن رو می کنند؛ مکان قبله؛ جای قبله. ۲. [منسوخ، مجاز] پناهگاه.

قدم گاه.

۱. جای قدم نهادن. ۲. جایی که اثر پای در سنگ پدیدار باشد. * قدم گاه آدم: در روایات، سرندیب که حضرت آدم، نخستین بار بر روی زمین در آن جا قدم گذاشت.

معانی گاه در سایر فرهنگ های دری:

گاه.

(۱) عصر.

دوره.

زمان: و از خلق نخست که را آفرید از گاه آدم تا این زمانه.

(ترجمه ی طبری بلعمی).

چنین تاب گاه سکندر رسید ز شاهان هر آن کس که آن تخت دید.
فردوسی.

باده ای چون گلاب روشن و تلخ مانده در خم ز گاه آدم باز.
فرخی.

هر شاعری به گاه امیری بزرگ شد نشگفت اگر بزرگ شدم من
به گاه تو.

فرخی.

آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که
آخر ملوک عجم بود.

(نوروزنامه).

و از گاه جشن افریدون تا این وقت نهصد و چهل سال گذشته بود.
(نوروزنامه).

- زمان.

وقت.

هنگام.

حین.

مدت: مراوحه؛ گاه این را بستن و گاه آن را.

(تاج المصادر بیهقی): جهاننا چینی تو با بیجان گهی مادری گاه مادند

را.

رودکی.

چنان نمود به ما دوش ماه نو دیدار چو یار من که کند گاه خواب

خوش آسا.

بهرامی.

هرگز نبود شکر به شوری چو نمک / نه گاه شکر باشد چون باز

کشک.

محمودی (از فرهنگ اسدی).

سرو بودیم گاه چند بلند کوژ گشتیم و چون درونه شدیم.

کسایی.

خدای عرش جهان را چنین نهاد / نهاد که گاه مردم از او شاد و گه

ناشاد.

کسایی.

همی نوبهار آید و تیرماه جهان گاه برنا بود گاه زر.

دقیقی (دیوان، چ. شریعت، ص ۱۰۲).

ز بس عطا که دهد هر گهی نداند کس / عطای او را وقت و سخای او

را گاه.

فرخی.

بسی گاه است و دیری روزگار است که نادانیت بر ما آشکار است.

(ویس و رامین).

گاه گفتند مایعت می ستانیم لشکر را و گاه گفتند قصد کرمان و
عراق می داریم.
(تاریخ بیهقی).
چو خم گاه چو گانی از بیم ماه در آن خم پدیدار گویی سیاه.
(گرشاسب نامه).
گشتن گردون و در او روز و شب گاه کم و گاه فزون گاه راست.
ناصر خسرو.
در بستر بد یار و من از دوستی او گاه‌ی به سرین تاختم و گاه به پائین.
(فان).
گاه‌ش اندر شیب تازم، گاه تازم بر فراز چون کسی کو گاه بازی
بر نشیند بر رسن.
منوچهری.
گهی سماع زنی گاه بر بط و گه چنگک / گهی چغانه و طنبور و شوشک
و عنقا.
فرخی.
گاه گوید بیا و رود بزَن / گاه گوید بیا و شعر بخوان.
فرخی.
گاه گوید بیا و باده بنوش / گاه گوید بیا و رود بزَن.
فرخی.
در آب دیده گاه شناور چو ماهیئی / گه در میان آتش غم چون
سمندری.
فرخی.
و گر به چنگ نیاز آیدش بدان کوشد که / گاه جستن از آن جا چگونه
سازد زنگک.
فرخی.
از دلت ترسم ب گاه صبح از آنک / سر به شکر می برد جادوی تو.

خاقانی.

چون تنورم به **گاه** آه زدن کآتشین مارم از دهان برخاست.

خاقانی.

شرع به دوران تو رستم و **گاه** وجود ظلم به فرمان تو بیژن و چاه عدم.

خاقانی (دیوان ص ۱۶۶).

بنده از شوق خاک درگه تو بر سر آتش است بیگه و **گاه**.

انوری.

تا چو عروسان درخت از قیاس **گاه** قصب پوشی و **گاه**ی پلاس.

نظامی.

گاه همچون آفتابی از جمال **گاه** همچون ماهی از بس نیکویی.

عطار.

گاه باشد که شطرا العنب مدت نه ماه یا بیشتر بماند.

(ذخیره ی خوارزمشاهی).

بنده ی پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و

زاهد **گاه** هست و **گاه** نیست.

حافظ.

شکوفه **گاه** شگفته است و **گاه** خوشیده درخت **گاه** برهنه است

و **گاه** پوشیده.

(گلستان).

گاه باشد که کودک نادان به غلط بر هدف زند تیری.

سعدی.

گاه مستی گه خرابی تو / کس نداند که از چه بابی تو.

اوحدی (از امثال و حکم دهخدا).

- امثال: **گاه** از دروازه درون نمی آید.

گاه از کون سوزن بیرون می رود.

(امثال و حکم دهخدا).

به صورت مضاف آید و معنی زمان، وقت، فرصت دهد: نیل دهنده
تویی به **گاه عطیت** / پیل دمنده به **گاه** کینه گزاری.
رودکی.

به هیچ روی تو ای خواجه برقعی نه خوشی / به **گاه** نرمی گویی که
آبداده تشی.
منجیک.

در طاعت بی طاقت و بی توش چرای / ای **گاه** ستمکاری بی طاقت و
بی توش.
کسائی.

کتایون می آورد همچون گلاب / همیخورد با شوی تا **گاه** خواب.
فردوسی.

که با رستم روی آزار نیست / وگرنه مرا **گاه** این کار نیست.
فردوسی.

بدین آرزو دارم اکنون امید / شب تیره تا **گاه** روز سپید.
فردوسی.

جوان چیز بیند پذیرد فریب / ب **گاه** درنگش نباشد شکیب.
فردوسی.

سپیده دمان **گاه** بانگ خروس / ز در **گاه** برخاست آوای کوس.
فردوسی.

کنون **گاه** رزم است و آویختن / نه هنگام ننگ است و بگریختن.
فردوسی.

گاه آن است که از محنت و سختی برهند / جای آن است که امروز
کنم من طریبی.

منوچهری.

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی / کز هجی بینم زیان و از مدایح
سودنی.

منوچهری.

گر ندانی ز زاغور بلبل / بنگرش **گاه** نغمه و غلغل.

منوچهری.

روی به زنی کرد از شریف ترین زنان و گفت **گاه** آن نیامد که این
سوار از این اسب فرود آورند.

(تاریخ بیهقی).

ترسم که **گاه** رفتن من آمده است.

(تاریخ بیهقی).

به **گاه** ربودن چو شاهین و بازی.

(تاریخ بیهقی).

یکیت روی بینم چنان که خرسی را / ب **گاه** ناخن برداشتن لویشه
کنی.

(فان).

نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل / این گفته بود **گاه** جوانی پدر
مرا.

ناصر خسرو.

گاه آن آمد که با مردان سوی مردان شویم / یکره از ایوان برون آئیم و
بر کیوان شویم.

سنایی.

مفلس بخشنده تویی **گاه** جود / تازه و دیرینه تویی در وجود.

نظامی.

به حکم آن که این شبرنگک شبدیز / ب **گاه** پویه بس تند است و بس
تیز.

نظامی.

خاک وجود ما را از آب باده گل کن / ویران سرای دل را **گاه** عمارت
آمد.

حافظ.

هیچ کس دیده ای که گه خورده ست / کاین ب گاه قدیم نان بوده
ست.

ابن یمین.

- فصل.

موسم: چون لطیف آمد ب گاه نوبهار / بانگ رود و بانگ کبک و
بانگ تز.

رود کی.

درخش ار نخندد ب گاه بهار / همانا نگرید بسی ابر زار.
ابوشکور.

دل خسرو از لشکر نامدار بخندید / چون گل به گاه بهار.
فردوسی.

جوانان چین اندر آن مرغزار / یکی جشن سازند گاه بهار.
فردوسی.

چنین گفت مادر که گاه بهار / برین دشت بگذشت گردی سوار.
فردوسی.

گاه با اسم اشاره (آن و این) می آید و معنی زمان، مدت، موقع، وقت
دهد: آن گاه، آن زمان، آن وقت، این گاه، این زمان، این وقت: مر او
را به آئین پیشین بخواست / که آن رسم و آئین بد آن گاه راست.
فردوسی.

برآمد بر این گاه یک روزگار / فروزنده شد اختر شهریار.
فردوسی.

این سلیمانی به رسولی و شغلی بزرگ آمده است خلعتی بسزا باید او را
و صد هزار درم صلت آن گاه چون باز آید و آن چه خواسته ایم بیارد
آن چه رای عالی بیند بدهد.
(تاریخ بیهقی).

چشم آن دارم که تا آن گاه که رفته آید.

حشمت من ن گاه دارد.

(تاریخ بیهقی).

بیارم پس از این که در باب علی چه رفت تا آن گاه که فرمان یافت.

(تاریخ بیهقی).

آن فاضل که تاریخ سبکتکین را براند از ابتدای کودکی تا آن گاه به

سرای آلپتکین افتاد.

(تاریخ بیهقی).

تا آن گاه که رسولان جانب کریم به در گاه آیند.

(تاریخ بیهقی).

حاجب آمد به معاونت یلان غور تا آن گاه که حصار به شمشیرش

گشاده آمد.

(تاریخ بیهقی).

آن گاه به اثر رسولان فرستادن و عهد و عقد خواستن.

(تاریخ بیهقی).

شیر می پیچیدی بر نیزه تا آن گاه که سست شدی و بیافتادی.

(تاریخ بیهقی).

از وی و پسرش خط بستانند به نام خزانه ی معمور، آن گاه حدیث آن

مال با سلطان افکنده آید.

(تاریخ بیهقی).

بیاورده ام آن چه برفت وی را از سعادت به فضل ایزد تا آن گاه که به

هرات رسید.

(تاریخ بیهقی).

چند شغل فریضه که پیش داشت و پیش آمد و برگزاردند نبشته آمد

آن گاه مقامه به تمامی برانم که بسیار نوادر و عجایب است اندر آن

دانستی.

(تاریخ بیهقی).

تا آن **گاه** که آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردید.

(تاریخ بیهقی).

کسان حاجب تکین گفتند که امروز باز گردید که شغلی فریضه است.

تا آن اتمام کرده آید آن **گاه** بر عادت می روند.

(تاریخ بیهقی).

وی را به در **گاه** آرند و آفتاب تا سایه نگذارند تا آن **گاه** که مال بدهد.

(تاریخ بیهقی).

اتقیانند بدان **گاه** که پیران و کهلوند حکمایند از آن وقت که اطفال و

صغار اند.

ناصر خسرو.

آن **گاه** آن را موضعی به فرمان ملک تعیین افتد.

(کلیله و دمنه).

آن **گاه** نه راهبر معین و نه شاهراهی پیدا.

(کلیله و دمنه).

و آن **گاه** بنای کارهای خویش بر تدبیر معاش و معاد بر قضیت آن

نهد.

(کلیله و دمنه).

آن **گاه** نفس خویش را میان چهار کار مخیر گردانیدم.

(کلیله و دمنه).

آن **گاه** در آثار و نتایج علم طب تاملی کردم.

(کلیله و دمنه).

آن **گاه** اعضاء قسمت پذیرد.

(کلیله و دمنه).

بدو باید پیوست و فزع او مشاهدت کرد. آن **گاه** ندامت سود ندارد.

(کلیله و دمنه).

آن گاه به انواع بلا مبتلا گردد.

(کلیله و دمنه).

آن گاه خود گیر که این معانی هیچ نیستی.

(کلیله و دمنه).

خیمه ی سلطنت آن گاه فضای درویش رجوع به آن گاه و

این گاه شود.

گاه با مبهمات (چند و هرچند و چندین و همان آید) و معنی زمان

دهد: اکنون فکنده بینی از ترک تا یمن یک چند گاه زیر پی آهوان

سمن.

دقیقی.

همی پرورانید شان سال و ماه/ به مرغ و کباب و بره چند گاه.

فردوسی.

به توران زمین گر فرستی مرا/ نیایش کنم پیش یزدان ترا

فرستم به هر سال من باژ و ساو/ به پیش توز آنچم بود توش و تاو

به هرچند گاه ی بندم کمر/ بیایم ببینم رخ تاجور.

فردوسی.

اگر تان ببیند چنین گل به دست/ کند برزمین تان همان گاه پست.

فردوسی.

همی رفت با او همیدون به راه/ بر او راز بگشاد تا چند گاه.

فردوسی.

دگر گفت با دل که از چند گاه/ شدم من بدین مرز جویای شاه.

فردوسی.

فرستاده آمد ز کاوس شاه/ نهانی به نزدیک او چند گاه.

فردوسی.

سپردش به مادر بدان جای گاه/ برآمد برین نیز یک چند گاه.

فردوسی.

بر آن نیز بگذشت یک چند **گاه** / گران شد ز کودک فرنگیس ماه.
فردوسی.

به چند **گاه** دهد بوی عنبر / آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر.
عنصری.

به تبه کردن ره غره چه بایست شدن تبر و تیشه / چه بایست زدن
چندین **گاه**.

فرخی.

مایه ی غالیه مشک است بداند همه کس / تو ندانسته ای ای ساده دلک
چندین **گاه**.

فرخی.

هر **گاه** اصل به دست آمد، کار فرع آسان باشد.
(تاریخ بیهقی).

هر کس مرکب است از چهار چیز و هر **گاه** که یک چیز از آن را خلل
افتد، ترازوی راست نهاده بگشت.
(تاریخ بیهقی).

این نامه چند **گاه** بجستم تا بیافتم در این روزگار که تاریخ این جا
رسانیده بودم.
(تاریخ بیهقی).

هر **گاه** که ملک هنرهای من می بیند بر نواخت من حریص تر از آن
باشد که من بر خدمت او.
(کلیله و دمنه).

هر **گاه** که یکی از آن (طبايع) در حرکت آید، زهری قاتل باشد.
(کلیله و دمنه).

هر **گاه** که دو دوست به مداخلت شیرینی مبتلا گردند، هر آینه میان
ایشان جدایی افتد.
(کلیله و دمنه).

هر گاه غوک بچه کردی، مار بخوردی.
(کلیله و دمنه).

هر گاه که بیرون کشند در حال از هم باز شود.
(کلیله و دمنه).

او را به خانه ی خویش آورد و چندین گاه مهمان او بود.
(قصص الانبیاء، ص ۶۰).

همان گاه.

همین گاه.

زمانی مکرر شود، گاه گاه: گاه گاه ی و معنی کم و بیش، دور و نزدیک، وقتی دون وقتی دهد، زمانی دون زمانی، قلیلی از ازمه. ندره، بعض اوقات: دولت مسعود خواجه گاه گاه ی سر کشید تا نگویی خواجه ی فرخنده از عمدا کند. منوچهری.

آخر کم از آن که گاه گاه ی.
نظامی.

گاه گاه ی به گذر در صف دلسوخته گان تا ثنائیت بگویند و دعایی بدمند.

سعدی (بدایع).

و مخفف آن گه گه است.

رجوع به گه گه و گاه گاه و گاه گاه ی شود.

(پسوند) زمانی به کلمه ی (فارسی و عربی) پیوندد و معنی مکان و جای دهد: اضاء؛ استادن گاه آب.

(منتهی الارب).

ارب الدابه مربطها؛ لازم گرفت ستور، بستن گاه خود را.

(منتهی الارب): به ری آمد [ذوالیمینین] و آن جا لشکر گاه بزد.

(ترجمه ی طبری نسخه ی کتابخانه ی مولف، ص ۵۱۱).

از جای خود تا جنگ **گاه** بدید.

(ترجمه ی طبری، ایضاً ۲۲۵).

و هرثمه به زورق خویش بیامد با خاصه گان خویش به جای

و عده **گاه**.

(ترجمه ی طبری، ایضاً، ص ۵۱۵).

یکی شارسانی برآورد شاه [لهراسب] / پس از برزن و گوی و بازار **گاه**.

فردوسی.

بسی کشته آید ز هر دو سپاه / ز ایران نه برخیزد این کینه **گاه**.

فردوسی.

قصد شکار **گاه** کردم.

(تاریخ بیهقی).

با تعبیه ی تمام براند و لشکر **گاه**ی کردند برابر خصم.

(تاریخ بیهقی).

و نخجیر **گاه** این سرای سپنجی ست و نخجیر تو نیکی کردن.

(قابوسنامه).

و در قرار **گاه** رحم آرام گیرد.

(قصص الانبیاء، ص ۱۱).

تو دادی مرا پای **گاه** بلند / توام دست گیر اندری پای بند.

نظامی.

ز هر پای **گاه**ی که والابود / هنرمند را پایه بالا بود.

نظامی.

قرار آن چنان شد که نزدیک شاه به دانش بود مرد راپای **گاه**.

در فرهنگ اسدی نخجوانی که تاریخ کتابت آن ۷۶۶ است، در

کلمه ی **گاه** پس از آن که معانی وقت و نشست ملکان و چاهک سیم

پالایان را می نویسد، می گوید و **گاه** شاه را نیز گویند آنچنانک

خسروانی گوید: شاهم بر **گاه** برآرید **گاه** بر تخت زرین / تختم بر بزم
برآرید بزم در نو کرد شاه.

ظاهراً این قصیده از اشعار هجایی ست که هنوز در زمان خسروانی
معمول بوده، ولی نمی دانم چه گونه این شعر شاهد **گاه** به معنی شاه
تواند بود. مگر این که یکی یا هر دوی شاه ها را **گاه** بخوانیم و تصرف
کاتب، «**گاه**» را شاه کرد.

در فرهنگ های دیگر این معنی را نیافتم. تنها شمس فخری که غالباً از
سهو و خطا خالی نیست و معهداً مدارکی بهتر و بیش تر از ما در دست
داشته است، وی به نقل شعوری به **گاه**، معنی داماد داده و شعری هم از
خود برای شاهد سروده است. شعر این است: شادمان است بدو جان
ممالک ز انسان / که بود شاد دل و جان عروسان از **گاه** ممکن است.
شمس فخری در جائی **گاه** را به معنی شاه دیده و چون یکی از معانی
شاه، داماد است، معنی داماد به کلمه داده و شاهدی برای آن ساخته
است.

- شی.

بوته ی زرگر که در آن زر و سیم آب کنند، بوتقه، دریچه، تنبک،
قالب.

کوره ی زرگر.

گوی باشد که سیم پالایان زر و سیم گداخته در آن جا ریزند.

(اوبهی): شهان به خدمت او از عوار پاک شوند / بدان مثال که سیم
نبهره اندر **گاه**.

فرخی.

دل او شاد و نشاط تن او باد قوی تن / بدخواه گدازنده چو زر اندر **گاه**.
فرخی.

اگر ز هیبت او آتش کنند از تف / ستارگان بگدازند چون درم در **گاه**.
فرخی.

هر که او سیرت تو پیشه گرفت از همه عیب / پاک و پاکیزه برون آید
چون زر از گاه.

فرخی.

گفتا ز کفر پاک شود شهر های روم / گفتم چنان که سیم نفایه
میان گاه.

فرخی.

ز تو گوراب، چرخ آفتاب است / سرایت از تو گاه سیم ناب است.
(ویس و رامین).

به جنب همت عالیش اگر قیاس کنی / چو آفتاب و چو سیم نبیره
اندر گاه.

معزی.

ایا ستوده شهی کز خیال خنجر تو / تن عدو بگدازد چو نقره اندر گاه.
ازرقی (از جهانگیری).

دل و جان گاه و کوره از تف و تب / ادرّه از خایه وز پشت احدب.
سنایی.

با چهره ی چو زر شو و با اشک همچو در / بگداز تن چو سیم و سرب
در میان گاه.

سوزنی.

دل چو گاه نقره کرد از مکرت مدح تو / ز آنک تا سخن چون نقره ی
صافی برون آید ز گاه.

سوزنی.

از آتش اندیشه ی جان خصم ورا دل / در سوز و گداز آمده چون نقره
به گاه است.

سوزنی.

از آن چه می بدهد تا بدان چه می گیرد / تفاوت است چو از زر گاه تا
پرگاه.

سوزنی.

هر خانه ای از خانه های نرد: یک **گاه**، خانه ی نخستین.

شش **گاه**.

خانه ی ششم از نرد.

(سبک شناسی، ص ۳۰۳، ج ۲): امیر دو مهره در شش **گاه** داشت و

احمد بدیهی دو مهره در یک **گاه**.

(چهار مقاله ی نظامی).

ظاهراً یکی از معانی اصلی یا مجازی آن خیمه و چادر باشد و در آخر

کلمه ی خر **گاه** بدین معنی ست.

و خر به معنی بزرگ است: سوی خر **گاه** راند مرکب تیز / دید پیری

چو صبح مهرانگیز.

نظامی.

نوبت: **گاه**ی؛ نوبتی.

کرتی.

باری.

داو قمار.

(غیاث).

صبح صادق.

(برهان).

(اخ) نام ستاره ای ست.

جُدی.

(جهانگیری) - (متهی الارب).

گاه.

ستاره ی جدی.

(اسم) ۱- آهنگ آواز. ۲- به صورت پسوند در نام های آهنگ های

موسیقی به کار رود: سهگاه چهارگاه.

گاه از گاه.

گاه و بیگاه بعضی اوقات: مردی که ویرا حسن محدث گفتندی، نزدیک امیر مسعود فرستاده بود (منوچهر بن قابوس) تا هم خدمت محدثی کردی و هم گاه از گاه نامه و پیغام آوردی و می بردی.

گاه بگاه.

وقت به وقت بعضی اوقات: گاه به گاه به سفر می رود.

گاه خواب.

زمان خواب

گاه سنج.

(صفت اسم) آلت اندازه گیری وقت و زمان.

گاه شماری.

نگاهداشتن و معرفت حساب زمان معرفه الموایت.

گاه شناسی.

وقت شناسی.

گاه صبح.

صبحگاه

گاه گاه آمدن.

به ندرت آمدن

گاه گاهی.

زمانی دون زمانی بعضی اوقات: بازار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی / مرغان قاف دانند آیین پادشاهی.

(حافظ)

گاه گدار.

به ندرت.

گاه گذاری.

ندره، بعضی اوقات.

گاه و بیگه.

گاه و بیگاه: سوم دور بودن ز خیر کسان که دردش بود سوی آن کس رسان. که درگاه و بیگه کسی را بسوخت به بیمایه چیزی دلش بر فروخت.

گاه کوشش.

وقت جنگ

آخر گاه.

(صفت) دیگر، دگر، دیگری، یکی از دو چیز یا دو کس غیر جمع: آخرین.

پاییز گاه.

(اسم) هنگام پاییز، وقت پاییز.

پنج گاه.

(اسم) ۱- اوقات نماز پنجگانه. ۲- خان. پنجم نرد. ۳- حواس خمسسه. ۴- آوازی ست ایرانی و آن در پایان راست پنجگاه خوانده می شود. (پنجگاه) و (سپهر) حالت در آمد (نوا) را دارد و مثل این است که به نوای پنجم فوقانی رفته باشیم. سپس عشاق شنیده می شود و راست پنجگاه تبدیل به نوا می شود.

پیشین گاه.

(اسم) وقت نماز پیشین، وقت نماز ظهر: رفت روزی به وقت پیشین گاه/ تا در آن باغ روضه یابد راه. (نظامی)

معانی گاه در زبان انگلیسی:

اسم:

time

عصر، عهد، فرصت، ساعت، روزگار، زمان، مرتبه، مدت، هنگام، وقت، موقع، گاه، زمانه، حین، ایام.

period

حد، کمال، نقطه، عصر، دوره، گردش، نوبت، ایست، فرجه، پایان، منتها درجه، روزگار، زمان، مرحله، مدت، وقت، موقع، مدتی، گاه، نتیجه ی غایی، قاعده ی زنان، جمله ی کامل، نقطه ی پایان جمله، دوران مربوط به دوره ی به خصوصی.

ترادفات (شبهه سازی های ظاهری):

چنان چه دیدیم و خواندیم، کلمه ی «گاه» با صور مختلف معنایی، نه همان معنی ای را افاده می تواند که وقتی منظور از برگردان یک کلمه از یک زبان به زبان دیگر باشد، منظور است. معنی کلمه ی «Water» در زبان دری «آب» می شود، اما این کلمه به گونه ی ترادف، می تواند نوعیت آب به عنوان پدیده ی مایع را نیز تعریف کند. تفاوت معنایی این ترجمه، به اصل و شباهت برمی گردد. بنا بر این اگر معادل انگلیسی کلمه ی آب در زبان دری را به مفهوم مایع بگیریم، ظاهراً منظور از یک عنصر مایع، برآورده می شود، اما اکتفا به آن، به هیچ دلیلی درست نیست؛ زیرا اصل معنایی آن، همان کلمه ی آب می شود که در مایعات، تعریف و جایگاه خودش را دارد.

کلمه ی «گاه» نیز با صور مختلف معنایی، می تواند ترادفی باشد برای کلمه ی «تون» پشتو، اما چنان چه بررسی کردیم، به هیچ وجه به همان معنایی نیست که از کلمه ی «تون» به معنای جایی که درخور محل کسب آموزش ها یا دانش عالی باشد، افاده شود. کسی از پیرسالارانی که هنوز کارت های حزبی خویش را نگه داشته اند، اما وانمود می کنند که خوش سابقه اند، مدعی شده بود که مرحوم علامه حبیبی، ترکیب پوهنتون را با در نظر داشت ترکیب دانشگاه، وضع کرده است. این اتهام ناروا، از چند جهت بر آن مرحوم، باطل است. چه علامه حبیبی با اشراف بر چند زبان و آگاهی های فوق العاده، در حد تنزل قرار نداشت. این غلط فهمی را زمانی می توان به درستی درک کرد که سال ها فکر می شد ترکیب افغانستان از دو جز افغان و ستان که

پسوند ستان آن به معنی اسم مکان است، از واژه گان دری یا به اصطلاح فارسی می باشد، اما تحقیقات سال های اخیر، واضع می سازند که اسم «ستان»، یک کلمه ی کهن زبان سانسکریت است.

اندر قضیه ی کلمه ی «گاه»، هرچند در پی حکم مطلق نیستیم، اما با توجه بر آن چه مستند کردیم، این کلمه با کثرت کاربرد در معانی زمان و آن چه غیر از اسم مکان باشد، به اندازه ای در زبان ما رایج است که اگر از ترادفات آن به عنوان شیه سازهای ظاهری به عمق صرفی برویم، به مشاهده می رسد که هیاهو برای پذیرش آن در برابر کلمه ی «پوهنتون»، هرگز در حد قبول فی نفسه ی معنی نیست. بنا بر این، پذیرش آن به عنوان معادل پوهنتون، بسیار به همان معنایی نیست مغرضانه دنبال می کنند. در سال های اخیر در کارت های دعوت، به جای زمان و مکان، گاه (زمان) و جا (مکان) می نویسند.

در افغانستان ما به یقین که پس از وضع ترکیب دانشگاه و فشارهای سیاسی ناشی از صدور کالای فرهنگی ایران، ترکیباتی چون فروشگاه، قرارگاه، زایشگاه، آرایشگاه و امثالهم رایج شده اند که به اثر سهولت ساخت، ترکیبات فزون دیگری نیز وارد دری افغانی ما می شوند؛ هرچند دیدیم با کثیر المعنایی و عجیب المعنایی این کلمه، به درستی به افاده ی مکان نمی تواند برسد؛ زیرا کثرت استفاده ی آن به معنی زمان، حتی در مثال هایی که برای سریر یا تخت آمده اند نیز محدودیت دارند؛ چه اگر توجیه مکان سریر یا تخت، وجه اطلاق اسم خاص آن شود، محدوده ای که برای تخت در نظر است، وسعتی ندارد که مثلاً برای محلی به بزرگی جای دانشگاه باشد. قید این مسئله در سایر اسامی اماکن در زبان دری هم بسیار مشهور می باشد. مثلاً اسم کده، هرگز به محلی که در بزرگی برای گاه یا خانه می سازند، اطلاق نمی شود. چنان چه با ترکیب دانشکده، محل کوچک تر را افاده می کنند و صورت های میکده، دهکده و امثالهم، حدود مشخص دارند. بنا بر این

برای برآورد مطلوب، باید به صورت هایی مراجعه کرد که از رهگذر وسعت، بتواند در جای مطمع نظر بنشیند.

بالاخره:

تا جایی که آگاهی های ما می رسانند، معمول ترین صورت اسم مکان در افغانستان که بتواند محدوده ی بزرگ را ترسیم کند، اسم «خانه» است که از ترکیب آن، به صد ها مثال مروج، کهن و نو داریم. نه فقط در دری افغانی، بل در دری تاجکی و دری ایرانی نیز ترکیباتی که با اسم «خانه» مستعمل اند، به خوب ترین وجه، منظور ما را برای نامگذاری اماکن، افاده می کنند:

- کارخانه
- میخانه
- شفاخانه
- عجایب خانه
- تصفیه خانه
- آبدارخانه
- اسلحه خانه
- بالاخانه
- رصدخانه
- زرادخانه
- سفارتخانه
- مهمانخانه
- یتیم خانه

چنان چه آوردیم در جغرافیای رواج زبان دری افغانی ما، پیش از رواج ترکیب دانشگاه، در حالی که مقام گاه در ترکیبات و کلمات دری، کثرت استفاده در زمان را دارد و آن را تاکنون نیز حفظ می کند، هرچند به معنای تشخیص جا نیز جایگاه دارد و مثال هایی که در

فرهنگ های دری آوردیم، موقعیت آن را در چند معنایی به معرفی می گیرد، اما استفاده ی کثیر از آن تا زمانی که در چند دهه ی اخیر در تنوع ترکیبات گاه، وفرت اسم اماکن را تعریف می کند، در حدی نبوده است که حتی در محاوره ی عادی مردم ما شناخته شود.

در میان کابلیان و در آن ولایاتی که دری، زبان کار و تبادل افکار است، تا چند دهه ی قبل، چنان چه تا کنون نیز رایج است، لوايح دکان ها، ترکیب فروشگاه را اصلاً نمی شناختند. هنوز هم دکانداران کابل و ولایات دری زبان، بر لوايح خود خورا که فروشی، آردش فروشی، کتاب فروشی و صد ها محل فروش دیگر را معرفی می کنند که عین مثال را اسم خانه، در صد ها ترکیب دیگر تا کنون حفظ کرده است.

در افغانستان جا، خانه و سرا، مهم ترین اسمای اماکن اند که از ترکیبات آن ها، صد ها نام و اصطلاح معروف داریم. ترکیبات «سرای غزنی»، «سرای شمالی»، «سرای عبدالرحمن خان» و امثالهم، معرف صد ها نوع دیگر اند. در ایران، از اسم «سرا» با ابتکارات زیاد، ترکیباتی چون دانشسرا، قهوه سرا و... ساخته اند. در افغانستان ما، صورت معمول آن، با مبتدای سرا و بعد مشخصه ی آن، معروف می باشد.

در حالی که با رسمیت و جا افتاده گی کلمه ی پوهنتون، هیچ نیازی برای بدیل آن نداریم، اما اگر روزی به خاطر رعایت منافع بیشتر خود لازم دیدیم، پیشنهاد می کنیم به عوض کلمه ی «دانشگاه» که بسیار سیاسی شده و به درستی بسیار به معنای پوهنتون نیست، می توانیم به راحتی از لغات مختلف با اسمای «سرا»، «خانه» و «جا»، ترکیبات مطلوب بسازیم.

آنارشيسم ناشی از ضعف حاکمیت، مهار گسیخته گی هایی را باعث شده که اگر برای پاسخ به آن ها، پاسخگو نباشیم، به یقین دیر یا زود، بحران ناشی از افراط در نقد و گستاخی های ناشی از زیاده رویی ها، ما را در موقعیت های تنگتر قرار می دهند. بنا بر این، قبل از این که ارجاع

ملی ما، نتیجه‌ی مطلوب را برآورده کند، بهتر است مثلاً در سیاست پردازی‌های فرهنگی، تا زمانی که توافق بر سر معادل پوهنتون در زبان دری صورت گیرد، تمام لوایحی را که به عمد با ترکیب دانشگاه انباشت کرده‌اند، در گام نخست، به ترکیب پوهنتون مقید سازند و اگر ایراد بسیار نباشد، حداقل با جاگزین کردن آن با ترکیبات «دانشخانه» یا «آموزشخانه» و یا هم «آموزش سرا» و «دانش سرا» که هرچند ترکیبات اخیر، بسیار افغانی نیستند، اما در مقایسه به کلمه‌ی «دانشگاه»، پر چالش، تنش‌زا و سیاسی نمی‌باشند.

منابع و مراجع:

1-

<http://dictionary.abadis.ir/Word/FaToFa/%DA%AF%D8%A7%D9%87>

2-

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D9%87%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%A7%D8%AF%D8%A8%DB%8C

3-

<http://parsi.wiki/dekhodaworddetail-00cec0212a334e41912c451ca39babcb-fa.html>

4-

<https://rasekhoon.net/article/print/979499/%D8%A9%DA%A9%DB%8C%D9%87-%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D9%88%D8%A7%DA%98%DA%AF%D8%A7%D9%86-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%DB%8C>

5-

<http://paradisadab.blogfa.com/post-105.aspx>

6-

<http://www.persianacademy.ir>

7-

[http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/3282/4621/34184/%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-%D8%A8%D9%87-%D9%88%D8%A7%DA%98%D9%87-%D9%87%D8%A7\(%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%B9%D8%B1-%D9%88-](http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/3282/4621/34184/%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-%D8%A8%D9%87-%D9%88%D8%A7%DA%98%D9%87-%D9%87%D8%A7(%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%B9%D8%B1-%D9%88-)

دُر دَری / ۱۶۸

<http://www.dictionar-farsi.com/?gclid=CKq9zrws4CFccp0wod964GPg>

8-

<http://www.dictionar-farsi.com/?gclid=CKq9zrws4CFccp0wod964GPg>

9-

<https://tavaana.org/fa/courses?gclid=CNqW4evrws4CFROeGwodOpAGGQ>

10-

<http://www.almaany.com/fa/dict/fa-ar/%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87/?page=5>

(۱) لغتنامه ی دهخدا

(۲) برهان قاطع

(۳) فرهنگ معین

(۴) فرهنگ آندراج

(۵) فرهنگ عمید

(۶) فرهنگ جهانگیری

(۷) فرهنگ سخن

(۸) فرهنگ نوبهار

تعمیم اصطلاح «دَرِ افغانی»

مخالفان افغانستان و افغانان، وقتی بخواهند واقعیت‌ها را وارونه کنند، سفسطه می‌بافند که آن چه واحد سیاسی کنونی (افغانستان) را ایجاد کرده، نه فقط ماهیت استعماری انگلیس دارد، بل مختص یک قوم (پشتون) است. در واقع اگر به تمامی کر و کور نیز شویم، افغانستان ما نه فقط بر ارکان استوار آن (پشتون‌ها) استوار می‌باشد، بل نفوذ و نقش پشتون‌ها در احیای این سرزمین، خلط و هم‌پذیری‌ای را به میان می‌آورد که ملت افغان، تعریف با ثبات آن به شمار می‌رود.

در فراز و فرود تاریخ کنونی، عنصر سیاسی، لازمی مهم است تا با تقویت آن جهت منافع ملی، هیچ موردی را از نظر نیندازیم که وقتی طرح سیاسی ما مقوله می‌شود، به تمامی به خاطر منافع و مختصات ما باشد.

صد سال اخیر، به درستی تبیین می‌کند حاکمیت‌های افغانستان، هرچند با محوریت پشتون‌ها، اما آن قدر در جهت سیاست‌های استوار بر منافع واحد سیاسی افغانستان برنامه و کارنامه داشته‌اند که اگر رسمیت جهانی ما با نام‌ها و ارزش‌های ویژه، فرصت می‌دهند شان و حیثیت فرامرزی نیز داشته باشیم، در اقع برمی‌گردد به زحمات کسانی که کوشیده بودند وقتی در صف سیاست می‌ایستیم، این مجال پیش نیاید تا به نام ادبیات، فرهنگ و اشتراکات، جای پای بیگانه در میان ما باز شود؛ اما از آن جایی که قرائت‌ننگین ستمی از تاریخ افغانستان، همواره کوشیده با وارونه‌نمایی، میزان عصیت‌های ضد افغانی و پشتونی را جهت افتراق فکری تعمیم دهد، چند مسئله به ویژه برای پشتون‌ها باید بسیار مهم باشد.

این که قرائت‌ننگین ستمی می‌خواهد نتیجه‌گیری کند عقب واقعیت افغانستان، تنها پشتون‌ها قرار دارند و این سوء تفسیر از مجاری دستگاه‌های کشور‌های همسایه نیز تقویت شده و آلوده‌گی صوتی ناشی از

آن می تواند بر نقش مثبت پشتون ها، اثر منفی بگذارد. بنا بر این، اختیار روش هایی ناگزیر می شود که بر اساس آن ها، مسوولیت های بزرگ ترین جمعیت کشور، به خاطر حفظ ارزش هایی که باعث همبسته گی و دوام مودت شود، جزو اصول مهم اند.

اگر تبلیغات زهر آگین، ما را نشانه می روند که عقب ارزش های افغانستان و افغانیت قرار داریم، نه فقط در برابر این بهتان نباید عقب نشست، بل باید به این نتیجه رسید که اگر پشتوانه ی این کشور بر اساس حمایت ما از پروژه های ملی (مانند زبان دری) می تواند مخالفان را به ستوه آورد، بایسته است با تمدید سیاست های ملی، نه فقط محدوده ی فعالیت های عدو را تنگ تر کرد، بل باید تا مرز کنار گذاشتن او سعی کنیم.

در واقع طی چند سال گذشته، فشار مضاعف دشمنان افغانستان، افغانان و ارزش های فرهنگی ما به اثر مواجهه با سد پشتون ها، شکسته و درهم ریخته است. در نتیجه ی این آسیب جدی بر دشمن، مقوله ی سیاست افغانی هرگز در تفاسیری خوانده نشد که می توانستند با توريد عناصر گسست و مسئله ی آن، سرنوشت کشور ما را در یک زیان تاریخی بزرگ، به نفع محدوده های کوچک تر و یا جذب در همسایه گان، تار سازند.

احیای ارزش ها و روند پروژه های ملی همانند نام زبان دری، موفقیت های بیش از نیم سده ی ما به خاطر تبیین ماهیت افغانی بر اساس واقعیت جغرافیای سیاسی افغانستان مسجل و تاریخی ست. چنان چه بار ها متذکر شده ام، هرگونه سد و مانع جهت تعمیم و جا افتاده گی فرامرزی نام ها و ارزش های افغانی، می تواند تغییر قباله به نفع کسانی باشد که در دنیای تخیل، با عقده های خود می سازند تا در حالی که واقعیت های آنان کمتر از آن چه است که صرف به اثر باور های ملی

پذیرفته ایم، سود ببرند و یا به نفع دیگران، نقش واسطی را ایفا کنند که برای دشمنان پُل می زنند تا نفوذ کنند.

طی یک قرن اخیر و بیش از نیم سده ی گذشته، دست اندرکاران پشتون و فرهنگیان این قوم، در همکاری و موافقت با تمام مردمان این سرزمین، موفق شده اند با ارائه ی دلایل منطقی، پروژه های ملی را به حدی انکشاف دهند که باور عامه ی مردم افغانستان به این حقیقت یقین یابد که در مقال سیاسی، تداخل فرهنگ های بیگانه گان، کار ناصوابی ست.

طی بیش از نیم قرن گذشته، با حمایت از پروژه های ملی، تحکیم و تایید بر آن ها، هرچند از گذر دشواری های خانمان برانداز گذشتیم، اما به اثر وضاحت نشانی ها و ویژه گی های ملی، رسوخ و درز خط های تفرقه در افغانستان، برای دشمنانی که خواب سقوط این کشور را می بینند، در حد ناممکن مبدل می شود؛ اما واقعیت دیگری که ناشی از جبر زمان، عنصر تغییر را برجسته می کند، در نوبت تاریخی دیگر، به شدت ما را بیدار ساخت که تجربه ی هرج و مرج کنونی (دیموکراسی وارداتی) پلشتی های دیگر دارد که با تنوع توجیه می تواند روند تعمیم مفاهیم ملی را کند بسازد.

ما به خوبی متوجه استیم که از رهگذر صدور فرهنگ های در واقع سیاسی، چه گونه میزان افتراق فکری در افغانستان، وحدت فکری مردم ما را آسیب رسانده است. یعنی ستون هایی که استحکام و سقف این سرزمین را نگه می داشتند، با تداخل عناصر نفوذی و بُرنده که می خواهند با توزیع سهامی، یگانه گی نشانی ها را از میان بردارند تا پراکنده گی ناشی از نبود جایگاه عام (ملت) در حالی که از بی ثباتی سیاسی و اجتماعی در ضعف های اقتصادی رنج می بریم، جاذبه و نیروی کشش هرچند بخش دیگری از جغرافیای جهان سوم (کشور های همسایه) زیاد شود، اما واقعیت این که چه تضمینی برای رفاه در

آن جا ها وجود دارد، تهدید دیگری ست که هرگز نمی گذارد تبیین شود جغرافیا های سیاسی پیرامون ما، با مشکلات حاد سیاسی و اجتماعی، همان دهلی نیست که از دور خوش است.

اگر قرائت ننگین ستمی اصرار می ورزد روند پروژه های ملی در افغانستان، همواره بر اساس اراده ی ماست، بنا بر این با درک این حساسیت و مسوولیت کوشا باشیم تا در هیچ موردی تغافل نکنیم که به نفع «ستمی ملی» باشد.

با چاپ کتاب «دری افغانی»، وارد چنان مرحله ی تاریخ سیاسی - فرهنگی افغانستان شدیم که ایجاب می کرد خیلی پیش از این ها، عناصر فرهنگی ما در چهارچوب سیاست های افغانی، بهتر تعریف می شدند.

کتاب «دری افغانی»، جرائت دیگر جهت تبیین ماهیت سیاست های ماست تا در همسویی با نیاز های زمان، اجازه ندهند دست باز دشمن با توجیه کار فرهنگی، ما را بشکنند. با چاپ این کتاب در گستره ی زبان دری، دومین گام مهم در جغرافیای زادگاه و خاستگاهش (افغانستان) برداشته شد.

کاربرد اصطلاح «دری افغانی»، نه فقط نیاز سیاسی ما بود، بل با دربرگیری واقعیت های فرهنگی ما (نام زبان دری) بار دیگر تاکید می کند: اگر قرائت ستمی گری می کوشد وانمود کند تنها ما، بانی روند ضد ستم ملی استیم، بدون شک این جریان را تا جایی انکشاف خواهیم داد تا گفتمان طرف مخالف، فرصت نیابد در لفافه ی فرهنگ و ادبیات، برای ما نسخه پیچد تا غافل شویم.

2018

(از من کتاب)

Afghan Dari
 By Mustaf Omarzai

دانشه های فرهنگي - زباني خوبش، به دفاع پير داننده،
 آينه اي افغانستان، نسي توتشد با فصاحت و استلال از
 سرگذاري وي هوش فرازي دهد. بنابر اين، نسل هاي
 را خدشه دار مي سازد، به بل آينه گان ما را پير در
 دهند. اين بزمنه ي نفوذی فرهنگي، نه تنها اسالت زباني ما
 افغانستان، ناآگاهانه فارس زده شوند و پورندي به آن طرف
 اختلاعات صحت زباني و قومي باعث شدند تا دري زبانيان
 در دهه هاي ۷۰ و ۸۰، چنگ هاي خيلان سوز و گسترش
 هاي فرازي نويسته گان، قرار داد.
 (فارسي دري)، عورت زباني دري را در موازنه ي برداشت
 زباني دري، پيشوند «فارسي» دري را باز گو کنند. اين ترکيب
 محققين ادبيات دري را به اين يداور آماده ساخت تا براي
 تحقيقاتي تيز اثر گذارنت نوشته ها و تحليل هاي ادبيات و
 صام سرده، چا گرفت، بل حتى در سطح آکادميک و
 نفوذ فرهنگي ايران، نه تنها در محدوده ي نديشه ها و زباني
 سسي، چا گرفت.

دري افغاني

به کوشش مصطفي عمرزي

به کوشش مصطفي عمرزي

مجموعه ي تحقيقي، تحليلي و تاريخي پير امون دري و زبوايي زباني دري
 چاپ دوم - خزان ۱۳۹۷ شمسي

قاموس کبير افغانستان (فرهنگ دري افغاني)

هرچند زحمات پُر ارج فرهنگیان ایران، به ویژه ۴۰ سال پشتکار علامه علی اکبر دهخدا، بزرگترین فرهنگ واژه گان زبان دری را با شروع فزون، بر تعداد فرهنگ های دری در ایران افزوده است، اما توجه به ایجاد فرهنگ در بسامد لغوی و تبادل اطلاعات در جامعه ی ایران، هیچ فرهنگ دری یا فارسی را مجال نمی دهد به درستی به شرح جزئیات، خصوصیات و ادامه ای رقم بخورد که اکنون از چند عنوان معروف (دهخدا، معین، عمید) هنگام عدم درک تطور زبان که با طی منزل در سرمنازل فرهنگ بشری می گذارد، ایجاب می کند و رو به جلو در حال تغییر است.

از سالیان زیادی ست که در ابعاد شناخت معنی صرفی، از زحمات بشردوستانی استفاده می کنیم که روزی کسی با نام دهخدا، نژند بود عقب مانده گی های شرقی، او را برانگیخته اند تا این علامه ی فرهنگی، بابتی بیاورد در مقال زبان دری که ماضی و حال، با تفکیک جا مانده و در جا، نیاز های افاده ی دری زبانان را در حد هرچند ناکافی، اما پسندیده، مرفوع کند.

جامعه ی فرهنگی ما در صد سال اخیر، در سایه ی تحولات سیاسی ریشه برکن، فرصت های فرهنگی افغانان را در رقم بالا، هدر می دهد، اما کارنامه ی قلمی افغانان از طرزی بزرگ تا امروز، تنوع خط هنر افغانان در بُعد فرهنگی را باعث شده است.

رونق کار رسانه یی از صورت منطبعه تا صوتی و تصویری، انواع مولد کتاب و تنوع کار کنونی که از مزایای رسانه های چند بُعدی (نت) رنگ و وارنگ فرهنگ افغانی شده، یک «در بست ناچاری» داشته است که از مجرای انتشارات ایرانی، اگر مفاد تنویر و آگاهی می داد، از

رهگذر افاده‌ی سیاسی، در آلوده‌گی جامعه‌ی فرهنگی ما در میلان سیاست، بسیار مخرب می‌شود.

تقابل سیاسی که در نخست با سوژه‌های ایدئولوژی‌های وارده، طرز تفکر ملی را سقوط می‌دهد و در پی آمد در بحران ناپایان، آنارشیسم اجتماعی و سیاسی را با تعدد احزاب و تنظیم‌ها باعث می‌شود، صورت افغانی کار فرهنگی ما را که با «در بست» اتکا بر تولیدات فرهنگی ایران، ناچاری داشت، در کنار عوامل بحران ساز به رخ ستیز قومی می‌کشاند. در نهایت، صورت کار فرهنگی ما در میلان و گرایش‌های سیاسی، به نوع خصومت و رقابت منفی مبدل می‌شود.

سالیان زیادی ست که نوع نگرش بر مولد ایرانی فرهنگ، شکل دیگر برداشت را باعث می‌شود و گروهک‌های متخاصم داخلی که شماری از رهگذر فارسیسم، در پی زدایش عقده‌های حقارت در نبود رسمیات سیاسی و جمود تولید فرهنگی خودشان اند، جامعه‌ی ما را دچار انجماد می‌کنند تا در قید قبول هر آن چه از کشور همسایه می‌آید، کار نکنیم. گویا ماشین تولید- فرهنگی بیگانه، هر چند به زبان ما باشد، اما ظاهراً با فراسوی پدیده‌های فرهنگی، توجیه می‌شود که عارضه ندارد!؟

با قبول واردات فرهنگی از ایران، نیازهای فرهنگی ما در خالیگاه‌هایی که به اثر تلاطم بحران متداوم، هرازگاهی زیر پای ما را خالی می‌کند، با موجی از طرز نگرش دلخواه فارسیستی با انحصار معنویات و مادیات دیگران، بار دوش افغانان شده است. اگر اکنون در کشور ما و در خانه‌ی ما، تفسیر تاریخ و ارزش‌های ما، به نفع دیگران، تلخیص و منحصر می‌شود، بدون شک، توريد کتب ایرانی در ایجاد این ذهنیت، نقش اولین خرابکار را بازی کرده است.

انتشارات نوع فارسیستی در حدود نود سال اخیر در ایران که از فرهنگستان زبان فارسی نشات می‌گیرد، با وجود واژگونی فارسیسم که

جای آن را جمهوری اسلامی اشغال کرد، مواد سنخ فارسی، تعاریف کامل ساخته است تا حتی در چهار جوب نظام امت محور(اسلامی) گونه ی ناسیونالیسم متکی بر مردمان و جغرافیای خاص، فرصت های فرامرزی یابد.

در جغرافیای جهان سومی ما که هنوز سیاست های تعهدی، جزو اندیشه های ملی، تحریک کننده اند، فرهنگ های متأثر از سیاست، همانند عناصر تداخل منافع بیگانه، می توانند در خلاء تولید فرهنگی، مردمان و کشور های دیگر را که ظاهراً از مزایای اشتراکات حوزه ی به اصطلاح تمدنی- فرهنگی برخوردار اند، در دام بلایای افتراق فکری، گرفتار کنند.

ما می پذیریم که کار فرهنگی ما به اندازه ی مولد فارسیسم ایرانی، کمیت ندارد، اما به این معنی نیست که کاری نکرده ایم. رونق فرهنگی ایران، پیشینه ی زیاد ندارد. فقط در دهه ی ۵۰ش منابع نفتی ایران، توان مالی ایرانیان را در حد قدرت خرید و تولید بالا، قرار می دهد که توام با آن، چنان چه جغرافیای عربی، متغیر می شود، خلاف گرافه ها و مبالغات، کشور ایران نیز سیر صعودی نسبی ای را حاصل می کند که هر چند در جهان سوم، جایگاه بلند دارد، اما به سطح جهان اول و دوم، ارزشمند نیست.

شاید باور نکنید که استقلالیت سیاسی ما در سه صد سال گذشته با ویژه گی های حماسه ی ضد استعمار، تشکل ملت افغان و سالیان تمدن و مدنیت، نه فقط عقب مانده تر از امارت ها و سلطنت های گذشته نبود، بل در فرصت ها، درخشش هم داشته است. تنها رقم چاپ کتاب از سلطنت امیر شیرعلی خان تا پایان سلطنت شهید اعلی حضرت نادرخان، رونق چاپ کتاب در افغانستان در حالی که امکانات تخنیکی و مالی وافر وجود نداشت، بیش از ۵۰۰ عنوان کتابی را معرفی می کند که در عرصه های مختلف به نشر رسیده اند. این مجموعه که اکنون به

دُر دری / ۱۷۷

گونه‌ی سافت در دسترس است از سایت «کتابخانه‌ی دیجیتلی افغانستان»، رایگان به دست می‌آید. رقم بالای بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب در صد سال قبل نشان می‌دهد تغییر مسیر تاریخ، فرصت‌هایی ساخته است که گذشته‌گان ما به خوبی از آن‌ها استفاده کرده‌اند.

در شرایط کنونی که نوعیت پدیده‌های متداخل سیاسی از انواع فرصت‌ها سود می‌جوید و مقید به سنخ منافع دیگران است، بایسته‌های ما برای تولید نوع افغانی امتعه‌ی فرهنگی، فراتر از اصل فرامرزی مسئله‌ی فرهنگی، ایجاب می‌کند با مراجعه به ساخت افغانی، ذهن اقشار ملت افغان در نیاز به کالای فرهنگی، در خالیگاهی پُر نشود که هرچند مدعیان توهم فرهنگ فوقیت، خودشان را وارث و صاحب آن می‌دانند، اما در تنبلی، عدم ظرفیت و ناتوانی، با ارجاع به لقمه‌ی آماده‌ی ایرانی، مانع می‌سازند و سد می‌شوند تا مشخصات فرهنگی ما با ویژه‌گی، صورت مسئله‌ی مایملک آبایی ما را با زدودن سایه‌ی بیگانه، صفایی دهد و از درخشش این تسویه، گام ما در زمینی به استواری باشد که تعریف فرهنگ، تاریخ، زبان و ارزش‌های ما وضاحت می‌دهند: ما، صاحب اختیار و مالک این کشور بودیم، استیم و خواهیم ماند!

«قاموس کبیر افغانستان» یا «فرهنگ دری افغانی» در حالی در جان افغانان می دمَد که باید آفرینش این گونه، از شگفتی های کار فرهنگی ما در ستایش سعی افغانان، قدر و تحسین شود.

چنان چه در آغاز این مقال آوردم، نوع نگرش ایرانی فرهنگ دری یا به اصطلاح فارسی ایران، خلاء های زیادی دارند که در زمان تبیین ویژه گی ها و مشخصه های ورای مردم ما با سده ها فراز و فرود تاریخی که در مرزبندی های سیاسی، خصوصیت می سازد، پاسخ پرسش هایی را در زحمات حتی کسانی همانند فرهنگ علامه دهخدا، به یاس خواهد آورد که در نوردیدن جغرافیای رواج زبان دری، ناگهان غافل گیر می شوند و از تنوعی در شگفت می مانند که از مسئله ی زبان تا تنوع اقوام، در هیچ فرهنگ به اصطلاح فارسی ایران، به درستی نمی توان از رمز و متونی به فهم رسید که خط تفاوت و تعیین مرز های سیاسی - فرهنگی است.

«قاموس کبیر افغانستان» در کنار مزایایی که از قبل از زحمات بزرگان دری گو در حوزه ی اشتراکات دریافته بودیم، جریان فرهنگی «در کار فرهنگ افغانستان» در ایران را نیز کمک خواهد کرد با درک تفاوت های فرهنگی، از حُسنی بهره ببرند که با گشایش ابواب خصوصیات آن، به خوبی ثابت می کند موضع ما برای تبیین فرهنگ افغانی، یک ادعا معمولی و تبلیغاتی نیست.

خدا کند با انتشار کتابی «قاموس کبیر افغانستان»، فرصت ها و زمینه هایی میسر شوند تا نه تنها با درک اهمیت تعریف فرهنگ در ساختار های سیاسی - اجتماعی ویژه، این ابتکار به انبوه ابتکار در خلق آثار افغانی برسد، بل از این حیث، حداقل مسیری گشوده شود تا افاده ی کار فرهنگی در حدود سیاسی، تاریخ، گذشته، ارزش ها و میراث های گذشته گان ما که بدون شک اسناد مالکیت ما بر افغانستان محبوب و

دُر دَری / ۱۷۹

گرامی ست، از طریق تعمیم فکری، عطف توجه بر منافع ملی حتی تحت وجوه اشتراکات فرهنگی - منطقه یی باشد.

The screenshot shows a web browser window with the URL 'afghan-dlc.com'. The page features a navigation menu on the left with buttons for 'دردرد کانون', 'معلومات لازمی', 'مخبره', 'مطالب انتخابی', 'دردرد ما', 'تعمیر یا ما', 'هدر و قدم', 'مخبره جرمین آفان', 'علمی و مسلکی', and 'وادیو های ریاضه'. The main content area displays a search bar with the text 'Click on the keyboard if you do not have the correct keyboard layout.' Below the search bar, there is a message: 'جهت اطلاع بیشتر دیدن ها بالای (&) کلیک کنید'. A list of search results is shown, including 'مغربی اسامات افغانستان لیلیا بخش مورد علاقه نثر انتخاب نمائید', 'مجموع البان', 'تاریخ', 'مخمسات افغانستان', 'جغرافیه', 'جغرافیة افغانی نوبس', 'زراعت و مالداری', and 'فارس ایران به نوری افغانستان'. The browser's address bar shows 'Not secure | afghan-dlc.com'.

شعر دری

مقام شعر دری، تاریخ، قدمت، خاستگاه و اصالت های آن، از بحث هایی است که از سالیان طولانی در حوزه جغرافی منطقه ی ما مطرح می شوند. دانشمندان زیادی در ایران، افغانستان و تاجکستان کوشیده اند با پژوهش و کاوش، نسب، زاده گاه و ماهیت این زبان را مشخص سازند. این کوشش ها در حالی که گره از گره های زیادی گشوده اند، اما باعث گره های دیگر نیز می شوند که به نحوی در به میان آوردن جر و بحث ها، اتهام ها و در بعض مواقع منازعات را به دنبال دارند.

در این که زبان دری در حوزه ی بزرگی در منطقه ی ما در دوره های گوناگون تاریخ حضور داشته و دارد، شبهه ی وجود ندارد، اما نمی توان به این امر پافشارد که این زبان زاده ی منطقه ی پهن جغرافیای یی می باشد.

پس از بالنده گی زبان دری در قرن چهارم هجری، مشاهده می شود بیشترین شاعران دری گو در حوزه ی افغانستان قدیم که با حدود و ولایاتش در میان ایران، سرانديب یا هند و دو سوی آمو موقعیت داشته است، زیست داشته اند.

حوزه ی سیستان یا جنوب غرب کشور که در قرن ۱۹ با مداخله ی انگلیس ها و به بهانه ی مشخص ساختن مرز های کشور، تجزیه می شود، از محدوده هایی است که فرهنگ و زبان دری را در تاریخ خود قید می کند.

تجزیه و تعیین خط های مرزی با نارضایتی امارت افغانستان و امیر شیر علی خان روبه رو می شود؛ زیرا به اثر آن خاک های اصیل کشور به یک کشوری با نیم قدامت تاریخی افغانستان (به اصطلاح ۵۰۰۰ هزار سال) تعلق گرفته بودند.

جنگ دوم افغان و انگلیس و رویداد های بعدی که با برطرفی امیر شیرعلی خان توام می شوند، تجدید نظر بر امر تعیین خط های مرزی میان افغانستان و ایران را ناممکن می سازد.

در امر توجه بر بررسی میراث های گذشته، توجه بر رویداد های قرن ۱۹ کشور، حتمی ست؛ زیرا به اثر سیاست ها، حدودی از سرزمین ما که با نام، تاریخ، شخصیت ها و آثار بزرگ زبان دری به همراه است، از پیکره ی افغانستان جدا شده اند؛ اما این موضوع نمی تواند رابطه و داشته های تاریخی میهن ما را با گذشته های آن بگسلد.

در یک سیر دیگر درمی یابیم که حوزه ی زبان دری، تنها به وجود شاعران و نویسندگان، بسته گی نداشته است. رشد این زبان با آفرینش آثار و محتوای آن ها نیز ویژه گی دارد. شاعران و نویسندگان دری سرا، یک جا با رشد و گسترش فعالیت و به میان آمدن آثار زبان دری، از نگاه محتوا از پله ای به پله ی دیگر صعود کرده و به همین منوال بر تنوع درون مایه ی آفرینش ها افزوده اند.

با رونمایی تنوع در ادب دری که با رشد این زبان، محتوای آن را نیز در برمی گیرد، روندی آغاز می شود که زمینه ساز بحث های گسترده تر، منسجم تر و حرفه یی تر اند. شاعران و نویسندگان دری گو می کوشند با توجه به ابعاد مختلف، راه های جدید مباحثه و ترتیب اثر به شیوه هایی را دهند که بتوانند هم از نگاه دستوری و هم از نگاه محتوایی، بر غنای زبان دری بیافزایند.

سیری که آهسته آهسته با به میان آمدن قشر شاعران و نویسندگان به نفوذ و گسترش ساحه ی زبان دری انجامیده بود، در مسیری قرار می گیرد که گونه گونی محتوا و وجود ترفند ها و شگرد ها با شگفتی های آثار آفریده شده، جذبه ی بیشتر بیابند.

در یک مسیر طولانی، پس از سده ها تجربه، ادب دری با ساختار های ثابت، رنگی می گیرد که پس از آن برای کسانی که می خواستند در

این زبان بسریند و بنویسند، از افت جاذبه برخوردار می شود. با پیدایی این مُعضل، کوشش می شود با نوآوری از حدود تثبیت شده و پذیرفته شده ی گذشته، برون برونند.

با شکستن ساختارهای گذشته، به ویژه شاعران کوشیده اند توجه را از مسایلی که در گذشته اهم پنداشته می شدند، به سوی دیگر رهنمون شوند. این تغییر مسیر باعث شد تا خلاف گذشته ها، گونه هایی که در نخست قرار داشتند، ردیف خود را به گونه های دیگری دهند که یا نو بودند و یا هم در عقب آنان قرار می گرفتند.

در این بررسی مختصر دریافتیم که چه گونه زبان دری با تولد آن در حدود باختر و حوزه ی افغانستان کنونی، ضمن تثبیت ماهیت های پیدایی و آفرینش ها در این زبان که پس از بالنده گی از سرزمین ما به سایر کشورها نفوذ و در یک جریان تاریخی بزرگ، از حوزه ی مدیترانه الی هند را در برمی گیرد. دربارهای شاهان شرق و غرب، بدون نشانه و اثر زبان دری نبوده اند. این تاثیرگذاری بزرگ، زبان دری، ادب و فرهنگ آن را در شمار گنجینه های بزرگ جهان، قرار می دهد.

باید توجه داشته باشیم که در امر بررسی تاریخ زبان و ادب دری، موضوعاتی چون خاستگاه، محل پیدایش، حدود و جغرافیای باختر کهن و افغانستان دوره ی میانه، از اهمیت زیادی برخوردار اند. دقت بر این موارد می توانند در امر شناسایی دقیق و تفکیکی که بر اساس آن ها بتوان شناخت بهتر و واضح تری از تاریخ، سرزمین و میراث های گرانبهای گذشته داشته باشیم، کمک کند. این موضوع همچنان کمک می کند تا در یک حوزه ی تمدنی بزرگ، در حالی که شناسه ها و نکات زیادی وجود دارند تا ما را برای کنار هم بودن و نزدیک بودن یاری رسانند، بتوانند این تفهیم را نیز دهند که حدود باختر کهن،

دُر دَری / ۱۸۳

دوره ی میانه و کنونی افغانستان با چه ویژه گی هایی در حوزه ی
بزرگ تمدنی و با چه نشانه هایی به ترسیم شکلش پرداخته است.

مکلفیت دولت افغانستان در حفظ نام دری

کلمه ی دری با صراحت و به عنوان دومین زبان رسمی و جا افتاده ی افغانستان در قانون اساسی ما، قید شده است. این ارزش که در واکنش به سیاست های شوونیستی ایرانیان در یک سده ی کنونی، شکل گرفت، در مسیر تبارز دوباره اش با پایمردی سیاستگران پشتون، اوزبیک، هزاره و تاجک، جایگاه دوباره اش را در میان افغانان باز می کند.

سرزمین ما در مسیر بحران ها، همان گونه که در تنگدستی و تنگنا قرار داده شده، از حمایت داشته های فرهنگی و ادبی خویش نیز محروم می شود. تحمیل سیاست که در حد فزون، ذهنیت مردم ما را فراگرفته، مانع بزرگ در برابر تمام تلاش های غیر سیاسی ما نیز است.

تبارز دوباره ی دری را با کنار گرفتن از اوج سیاست زده گی ها (کودتای ثور تا سقوط طالبان) کنار می گذارم و در تنوع کار فرهنگی، رسانه یی و ادبی کنونی، مختصراً بررسی می کنم.

فضای باز حاکمیت رییس جمهور کرزئی که دومین کوشش سیاستگران پشتون برای وصل جریان قطع شده ی حیات سیاسی ما با پیش از کودتای هفت ثور بود، زمینه هایی را میسر کردند تا بازنگری بر خود را با داشته های خود ما از سرگیریم.

افغانستان که پس از تجاوز شوروی، هرگز نتوانسته است در خوداختیاری، مدیریت خود را به فرزندان واقعی اش بسپارد، در گیرد و دار حضور جامعه ی جهانی و در مهار گسیخته گی های به اصطلاح آزادی بیان و رسانه ها و در نخستین تجربه دیمو کراسی رنگارنگ خارجی، به چالش کشیده می شود. از آن جایی که راس مدیریت ناگزیز از پذیرش گروهک ها و احزاب وابسته و تحمیلی شده بود، بستری مهیا می شود تا باردیگر و خیلی مخربتر، در دام برنامه های

سیاسی، فرهنگی و صادراتی بیرونیان گیر افتمیم. در نتیجه، افکاری تبارز می کنند که جهت اثرگذاری اندیشه های منفی، پوچ ترین ادعا ها را به عنوان روشنگری و روشنفکری بر ما تحمیل خواهند کرد؛ اما هیچ دلیلی به خاطر خرد آن ها ارائه نمی شود.

در واقع موضعگیری در برابر جریان هایی که زیر نقاب کار فرهنگی به جان ما افتیده اند تا با ایجاد فاصله، مسئله ی ملت بودن را تحت الشعاع قرار دهند، بدون موضعی که از امتیاز سیاست های افغانی بهره نبرد، در هیچ موردی معقول نیست.

دشمنان ما با طرح برنامه های فرهنگی و ایدیالوژیک از ما می خواهند تا با توجه بر ماهیت آن ها، ملاحظه ی سیاسی نداشته باشیم؛ اما هر باری که زیر ذره بین سیاسی قرار می گیرند و ماهیت کار شان واضحتر می شود، طفره می روند که چنین نیست!

یاد ما نرود که در زمینه های چون اروپا و یا امریکا شمالی، زنده گی نمی کنیم که روی شرایط خاص و یا بعد از خونین ترین جنگ ها (جنگ های جهانی) به توافق رسیده اند تا در کنار توجه بر منافع خویش، اجازه ندهند مقوله ی فرهنگ، ادبیات و داد و ستد انسانی، عجین در سیاست ها شوند.

ما در بستری زنده گی می کنیم که هنوز از نشانی های خوب صدور کالای استعماری اند و معضلاتش در بی انصافی های محض، پله های هستی و خوشبختی را در جا ها دیگر دنیا، پایین آورده اند.

از زمانی که قطب های قدرت از روزگاران کهن تا کنون از شرق به غرب رفتند و بازگشت آن ها نیز در جا های دیگر است (مانند چین) جوامع عقب مانده ی شرقی به خاطر حفظ حداقل ثبات، نیازمند ارائه ی آن اشکال کشور- ملت اند که ویژه گی داشته باشند و در مقال سیاست، حدود و منافع آن ها را واضح تعریف کنند.

هنوز خیلی دور است تا امر زبان، فرهنگ و پدیده های فرامرزی و ملتی را در کشوری همانند کشور خویش یا در سطح منطقه ی ما (جهان سوم) به گونه ای که در ماحول غیر سیاسی دنیا، معمول است، جدی بگیریم.

ناسیونالیسم برخاسته از بستر کشور های کمونیستی پیشین که در چوکات مرز های خویش، منافع ملی می سازند و آن گرایش های قومی که در برابر بروز ایدئالوژی های دینی - مذهبی، موضع گرفته اند، ابدیت (update) رژیم های دیکتاتوری و خود کامه ی منطقه (کشور های آسیای میانه و ایران) که برای حفظ منافع خویش از هر پروژه ی منافعی با ارزش های انسانی و دینی، حمایت می کنند، در اوج خواسته هایی که از تخیل بنیادگرایی فرهنگی (باستانگرایی) نشه است، موضع رسیده گی به مسئله ی فرهنگ و ارزش های ملی در کشوری همانند کشور ما را در احاطه ی کشور هایی که به گونه ای از اشتراکات قومی عرض اندام می کنند، ناگزیر می کند جهت وضاحت نشانی ها و نام ها، دنبال ویژه گی هایی باشیم تا با آشکارایی آن ها، منافع ملی ما محسوس باشند. بنا بر این، دولت ها و حاکمیت های افغانستان مکلفیت دارند در برابر نشانی های فرهنگی ما، موضع ثابت و انعطاف ناپذیر داشته باشند. این موضع زمانی که مقوله ی سیاسی مطرح است، باید جدا از مقوله های فرهنگی و غیره، در بیان و رسمیات ما صراحت یابد. چنان چه آوردم، قید نام دری در قانون اساسی افغانستان و موضع فرهنگی ای که برای آن داریم، در وضعیت حساسی که در منطقه ی ما رونماست، ما را ناگزیر می کند رعایت آن را به عنوان جزو ادبیات رسمی در مقال منافع ملی خویش بگنجانیم. دیگر زمان آن که چنین مسایلی را فقط در بحث های فرهنگی و ادبی دنبال کنیم، گذشته است.

کشور های زیادی در جهان وجود دارند که به خاطر رعایت حدود و ارزش های دیگران، به طور مثال در ارائه ی برنامه های رسانه یی، می کوشند حقوق ملت ها و کشور پایمال نشوند.

ده ها رسانه ی شنیداری و دیداری وجود دارند که با پخش برنامه ها برای افغانستان، نام دری را رسمی می دانند و با وجود سیاست های ایرانیان و رواج غلط معروف فارسی = پارسی، منافع افغانان را زیر بحث فرهنگ و ادبیات، پامال نمی کنند. حتی در ایران که به شدت با معضلات سیاسی آن درگیر استیم، رسانه های آن کشور، زمانی که افغانستان، مخاطب شان باشد، دری را با صراحت بیان می کنند.

اما دلخوری ما در کشور، زمانی رخ می نماید که از راس حاکمیت تا ته آن، در بی خیالی مجنون وار، دری افغانی را خودباخته تر از هر کجای دنیا، نادیده می گیرند. بار ها ضمن سخنرانی های رییس جمهور، بعضی از مسوولان حکومت و دست اندرکاران خواسته و یا ناخواسته (تحمیلی) متوجه شده ایم که در زمان تاکید بر موضع ملی، اصطلاح فارسی یا پارسی فرصت می یابد. به این گونه، به خصوص در هیاهوی کار رسانه یی، چه مستند هایی که در دست بیگانه گان و بیگانه پرستان، قرار نداده اند تا به اصطلاح اذعان کنند که زبان دری، معمول نیست.

ما در عصری زنده گی می کنیم که بازنگری و اصلاح به منظور چیره شدن بر معضلات، به مقولات مهم مبدل شده اند. بنا بر این، پنهان شدن زیر توجیحات «رواج دارد» و یا «غلط معروف است» و یا چنین و چنان می باشد، پذیرفتنی نیست. در همین مسیر پیشنهاد می کنم ضمن فراخوانی جهت درست نویستی و درست گویی در امر نام دری، مسئله ی ارزش های ملی را در جا هایی نیز دنبال کنیم که موقعیت ما را آشکارایی سیاسی می دهند.

با پدید آمدن عناصر گونه گونه، به ویژه در عرصه ی ارتباطات و دنیای نت، شبکه های عظیم اجتماعی چون فیس بوک و تویتر، دولت افغانستان مکلف است بر اساس ویژه گی های ملت افغان، مسئله ی نام ها و ارزش ها را استوار بر منافع ما در همه جا دنبال کند تا مقال هویت و ارزش های ما در امر روشنگری منافع ملی، آشکارتر باشد.

به هیچ عنوان و به هیچ نامی نباید مقوله ی سیاسی با مقوله ی فرهنگی، زمانی که بحث از حاکمیت ملی و منافع ملی می شود، خلط شود. در بررسی ادبیات، زبان شناسی و امور فرهنگی ای که به دور از تعلقات و خواسته ها قومی و محدود، مطرح می شوند، ایراد نداریم. بل ضمن تشویق، آن را گونه ای از داد و ستد انسانی می دانیم که با توجه بر ماهیت پندار و کردار انسانی، نفی حدود می کند؛ اما زمانی که بحث ها در حدود کشورها، منافع و سیاست ها قرار گیرند، پدیده های فرهنگی نیز سیاسی می شوند. بنا بر این، ناگزیری در امر رعایت ویژه گی ها حتمی است.

زبان دری افغانی

یادآوری:

آن چه در این بخش، ارائه می شود، جزو چاپ اول این کتاب نبود. تصمیم من به گنجاندن مجموعه ی تصویری- آموزشی زیر، بیشتر به خاطر همسویی آن با مقال دری افغانی ست. دست اندرکاران وب سایت «دانشنامه ی افغان» که من نیز عضو آن می باشم، با یک مشی ستودنی، فرآورده هایی را در اختیار هموطنان ما قرار می دهند که نمونه های زیر، از مثال های متنوع آن ها به شمار می روند. در این روش، تحلیل منطقی زبان دری در زمینه ی افغانی با تمام ابعاد زبان شناسی، دستور، قرائت میهنی و تفکیک سیاسی آن آمده است؛ هرچند همه در زمینه ی زبان نیستند، اما ماهیت افغانی آن ها که به زبان دری ارائه شده، رابطه ی تنگاتنگی را با منافع افغان ها بروز می دهد.

حروف دری

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ
ر ز ژ س ش ص ض ط ظ
ع غ ف ق ک ل م
ن و ه ی



ف : این حرف برای تلفظ (V) پیشنهاد شده است.

الفبای دری

در زبان دری مجموعه نمودارهای نوشتاری و یا حروف را به دلایل ذیل الفبای دری مینامند:

زبان دری از الفبای عربی برای نوشتن الفاظ استفاده میکند و در شیوه نگارش عموماً باوجود ویژه گی ها ، پیرو قوانین زبان عربی است. در عربی این مجموعه حروف را الفبا یا الفبی نوشته اند که دومی با الف مقصوره ختم میشود.

نامگذاری مجموعه حروف دری بنا بر اسامی دو حرف اول یعنی (الف) و (ب) معمول نیست چون در اکثر زبان های جهان مجموعه حروف را بنا بر ریشه زبان و یا دستگاه نوشتاری نامگذاری کرده اند. مثلاً در زبان انگلیسی یا فرانسوی به الفبا میگویند (ALPHABET) و اسامی دو حرف اول طور دیگریست (A B).

استفاده (الفبی) یا الف مقصوره در زبان دری امروز نامانوس است. الف مقصوره جای خود را در بعضی لغات چون موسی ، عیسی ، عقیلی و غیره حفظ کرده ولی ترکیب (الفبی دری) در ذهن خواننده اختلال بار می آورد.

زبان دری با داشتن حروفی چون (پ) ، (ع) ، (ک) و (ژ) از الفبای عربی متفاوت است. به همین دلیل مجموعه حروف دری را باید (الفبای دری) نامید.

خلاصه بحث اول





الفبای دردی (الف)

خلاصه بحث ۲

آ	کرسی تنوین (لطفاً، فوراً)
ا	کرسی همزه (امضاً، انشا)
ح	الف مستوره (رحمن، اسحق)
ل	الف میان و پایان (بام، کجا)
آ آ	الف ممدوده (آمد، نیامد)
ا ا	همزه، الف (از، خدا)

- **ریشه**
 - **شکل**
 - **الف و همزه**
 - **الف ممدوده**
 - **الف مقصوره**
 - **الف مستوره**
 - **کرسی همزه**
 - **کرسی تنوین**
- الف (ا) اولین حرف (گپ) الفبای دردی، عربی، عبرانی، قبطی، آرامی و سبیریک است.
- در زبان دردی با اشکال گوناگون الف برمیخوریم که هر کدام تابع نظام آوایی، نوشتاری و یا دستوری زبان میشوند. چنانچه در زبان دردی یکی با دیگری، تنها برای سهولت نوشتار، درست نیست.
- الفی که بر آغاز واژه های اسپ، احترام و استاد آمده و نمودار سه آواز کوتاه (ا ا ا) است، اصلاً همزه است که به شکل الف نوشته میشود. الف تنها در میان و پایان واژه ها میآید، مانند: دانه، شناسا، توانا، کلورا و غیره.
- الف ممدوده، که نمودار آواز کشال است، در آغاز، میان و آخر واژه ها میآید، مانند: آب، آتش، میاورد، جلاتاب، نیامد، نیا و غیره. (آ) را از (نیامد) به این دلیل نباید حذف کرد. ۱- به خاطر رعایت وحدت املایی در نوشتار چون مصدر آمان است نه امدان. ۲- برای حفظ اصالت و سهولت در ریشه یابی. ۳- برای جلوگیری از تغییر در معنای لغت مانند: نیا (امن) و نیا (پیرکلان).
- الف مقصوره خاص زبان عربی است و در دردی اینطور نوشته میشود. عیسی، عیسی، مهربان یا معنی، معنوی، معنای خوب.
- الف مستوره در واژه های چون رحمن، اسحق، اسمعيل، حیوة، صلوة و غیره در نقل از آیات قرآن شریف استفاده میشود و تابع قواعد و اصول قدیم عربی است. اگر مقصد نوشتار نقل از قرآن کریم نباشد، میتوان اینها را با (ا) مانند رحمان، اسحاق، اسماعیل، حیات، صلوات و غیره نوشت.
- الف در زبان عربی، در آغاز، میان و پایان واژه ها، بطور کرسی همزه استفاده میشود. (اا). در زبان دردی همزه ویژه گی های خود را دارد. استفاده درست از واژه های عربی مستلزم پیروی از قواعد و اصول زبان عربی است.
- الف در زبان عربی، در پایان واژه ها، بطور کرسی تنوین استفاده میشود. (ا). در زبان دردی تنوین وجود ندارد. استفاده درست از واژه های عربی مستلزم پیروی از قواعد و اصول زبان عربی است.

اصل

در استفاده از لغات بیگانه، اکثر کشور های پیشرفته جهان این اصل را مراعات میکنند. اگر رسم الخط هر دو زبان یکی است، پس واژه بیگانه را با همان شکل اصلی اش منویسند تا در ریشه یابی، اشتقاق، قاعده سازی سهولت یابند، وگرنه، استفاده در دستور زبان ایجاد میشود.

بنادوری: این نوشته خلاصه بحث و پژوهش های اعضای صفحه نردردی است. www.doredardi.org

زبان اصلی بلبلان شیراز چه بود ؟



کمسسکی اوت اس بخت او بهریت
مخن هر دم برای چنداکی بگریت



به پی ماچان غرامت بسپریمن
غرت یک وی روشتی از امادی



سعدی، حافظ و مردم شیراز تا سده ی هشتم و حتی دیرتر در خانه و بازار به این زبان، که با زبان دری حنظله ی بادغیسی (چند صد سال پیش) بسیار تفاوت دارد، گپ میزدند. استاد خانلری این را لهجه ی شیرازی میخواند. ما میگوئیم این زبان دری نیست و شیرازیان دری را منحیث زبانی، که از شرق آمده بود، آموختند.

HF



اَغاز با شعر خیالی بخارائی



ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه به خانه
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

ز آنچه شنیدی و سرودی بگو!



عامیانه های مولانا



گفتمش روح خود تویی عجا چيست آن دگر
هله ای نای خوش نوا هله ای باد پرده در



هله گفتن هنوز هم در افغانستان رایج است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری



(و) و (ی) مجهول دری

کسی که او نخواند (و) و (ی) مجهول را

چی داند دری و دُر و لفظ مقبول را

ح ف

اشعار فردوسی، مولانا، حافظ، بیدل و دیگر
بزرگان ادب پر از (و) و (ی) مجهول است.

عامیانه های مولانا : نی بجای نه



می گفت بلی و گاه نی نی
که عشوه بداد گرم و سردم



در افغانستان بیشتر نی میگویند.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

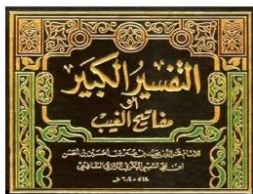


امام فخرالدین الرازی



او ۹۶۰ سال پیش از امروز در غزنه و هرات در باره ی کاینات چه میگفت؟

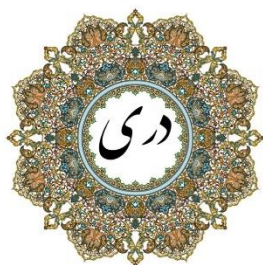
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الطاهر الطيب



در ۳۲ جلد

العالمین Multivers

در زمانی که اروپا در عصر تاریک (Dark ages) بسر میبرد و کلیسا مردم را بخاطر زیر سوال بردن عقاید میکشت، امام فخرالدین الرازی و علما در غزنه و هرات در باره العالمین و چگونگی کاینات بحث میکردند. او در هرات مدفون است. HF



راز سیاسی زبان



اگر تو بیخبر ز این راز بودی
تو خوابیده به چشم باز بودی

هر کی زور و زر و نشان دارد
لهجه نی بلکه او زبان دارد



آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح میکنند در خواب خرگوش اند. باید بیدار شوند و زود بیدار شوند چون زبان یک عنصر فوق العاده سیاسی جامعه است و اکثر شغالان سیاسی از این پدیده زیبا، با دروغ بافی ها و اصالت تراشی های بی بنیاد، سوء استفاده میکنند. هر شخص آگاه و با مسئولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق آنها را میزان کند.

حسب فضل

مرغ دل

باز امشب مرغ دل در سینه افغان میکند
میتپد چون صید زخمی، اشک غلطان میکند
دم به دم می افتد اما باز با شوق و امید
با پر و بال شکسته قصد بوستان میکند
هر چه میکوشم به قابو آرم این دیوانه را
دیده گریان، فکر پاشان، خو پریشان میکند

ح ف



کجا بود و کی بود آن داستان؟ گوزگانان - جوزجانان - جوزجان



کتاب مشهور (حدود العالم من المشرق الى المغرب)، در گوزگانان هزاروچند سال پیش از امروز در ۳۷۲ هجری، به زبان دری نوشته و به امیر آنجا اهدا شده بود.

با این کتاب قدیم کشور باستانی خویش را شناسایی کنیم نه با جعلیات قرن اخیر.

چای خوردن



در این چرخ گردون و این سرگذشت
هزاران کَی و شاه و قیصر گذشت
هزاران درخت و دد و دام سوخت
هزاران سر از تیغ و اخگر گذشت

اینها همه گذشت تا تو بتوانی امروز نشست و با آرامی
چایی بخوری. پس مدیون گذشته باش و بدان که در مقابل
هر پدیدهء آینده، در هر جایی که باشد، تو مسئولی.

ح ف

دُر دَری / ۲۰۲

کیدار کی و چیست در افغانستان



شاه کیدارا، ۳۲۰م
کوشانیان کوچک

شیوا یا مهادیو →



نندی، گاو
مشهورش →

کیدار یا شیوا در
مسکوکات کانیشکا



فینا / Veena

موسیقی کیداری

Ascent and Descent	راگ کیدار
	

جز گروهی می کشان هوشیار در می خانه نیست

HF

دُر دَری / ۲۰۳

کجا بود و کی بود آن به سخنور؟



ابوشکور بلخی است نه ایرانی یا *Persian*.
به خاطر روشنگری، ما سخنوران را، مانند
گذشته، با نام زادگاه شان یاد میکنیم.

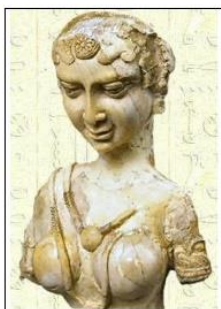


درختی که تلخش بود گوهر
اگر چرب و شیرین دهی مر او را
همان میوه ی تلخ آرد پدید
ازو چرب و شیرین خواهی مزید

نزدیک ۳۰۰ هجری
زمان سامانیان



زن در تاریخ افغانستان



ای زن، مظهر تقدس، زیبایی،
دوستی و زنده گی تویی!



عامیانه های مولانا (سیر دیدن)



گر به خلوت دیدمی او را بجای سیر سیر
بی رقیبش دادمی من بوسه های سیر سیر



مردم افغانستان هنوز هم میگوید:
" بیا که سیر ببینمت "

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

آی خانم، شهر باستانی باختر یعنی مه بانو در ترکی و اوزبیک

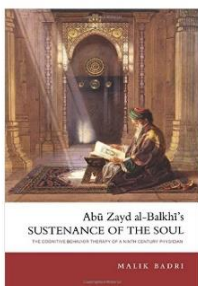


نمونه ی از آثار کشف شده



بازسازی گرافیک شهر آی خانم (تخار افغانستان)

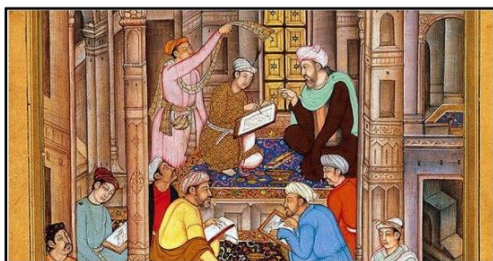
HF



ابوزید احمد بلخی است نه ایرانی عالم ریاضی، جغرافیه، طب، روانشناسی و کلام در قرن ۴ ق



نقشه ی جهان اسلام



مکتب مشهور بلخی در بغداد

ابوزید احمد بن سهل در بلخ در سال ۳۲۲ ق دیده به جهان گشود. او در بین علمای زمان خویش شخصیت برجسته بود و در بغداد مکتب علمی بلخی را بنیان گذاشت. او را پدر **cognitive therapy** میدانند.

HF

شنیده بودم که از من کسی بالاتر و
بیشتر نیست!



عالی

خیلی عالی!

بسیار عالی!

بی نهایت عالی!





خیام، شاعری توانا و عاشقی کم تجربه و خام



طنز ادبی



عاشق پخته

دو یار نازک و از باده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی

در گوشه فراغت و با یار و با شراب
خامی است گر تو باز کنی صفحه کتاب

حسب فضل

قصه سلطان غیاث‌الدین و حافظ



ساقی حدیث سرو و گل و لاله می ورد



سلطان غیاث‌الدین (اعظم‌شاه) نواسه سلطان
شمس‌الدین الیاس شاه افغان است.



سلطان غیاث‌الدین روزی سه تن از صد‌ها دخترانی را که در قصر در خدمت او بودند به نام‌های "سرو"، "گل" و "لاله" به حمام شخصی اش خواست تا او را طبق معمول کیسه کنند. این دختران وقتی از حمام بیرون شدند، مورد طعنه و حسادت دختران دیگری که به این کار کماشسته نشده بودند، قرار گرفتند. و به این دختران به نام مرده شوی "غساله" صدا زدند. دختران نزد سلطان شکایت کردند. سلطان غزلی را با این مصرع شروع کرد، "ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود" هر چه چرت به خرج داد مصرع دیگری را سروده نتوانست. شاعران دربار را خواست، ولی از آنها نیز سودی نیامد. همین یک مصرع را همراه با جریان داستان به نزد حافظ فرستاد که حافظ با حفظ مصرع سلطان غزل ذیل را سرود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می ورد این بحث با ثلاثه غساله می رود

...

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث‌الدین غافل مشو که کار تو از ناله می رود

حسیب فضل



از کجاستی؟



شایق کابلی در جواب میگوید!

از نام دیار من چه پرسنی آبی است میان گل چکیده

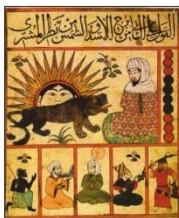
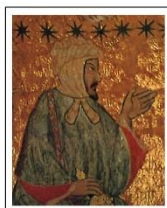


HF



ابومعشر از بلخ است، او ایرانی نیست.

نگذارید تاریخ را تاریک کنند.

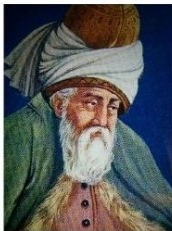


نقش
افغانستان
در فرهنگ
جهان

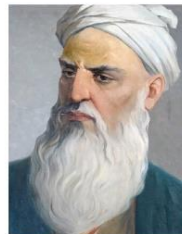
او در سال ۱۶۶ هـ (۷۸۷ م) در بلخ به دنیا آمد و در ۲۶۴ هـ (۸۸۶ م) در عراق جهان را وداع گفت. او را در غرب به نام های اپومسر یا البومسر هم میشناسند. او در زمانه خویش مشهورترین ستاره‌شناس جهان اسلام و در دوران خلافت المعتز بالله خلیفه عباسی تا معتمد عباسی رئیس منجمان بغداد بوده است. در آثار غربی بیش از هر اخترشناس دیگری از او نام برده شده است. صاعد اندلسی او را داناترین مردم به احوال و اخبار اقوام می‌داند

HF

همی گویی دو استاد سخن



مولانا



رودکی

بوی باغ و گلستان آید همی
بوی یار مهربان آید همی
از نثار جوهر یارم مرا
آب دریا تا میان آید همی
با خیال گلستانش خارزار
نرمتر از پرنیان آید همی
از چنین نجار یعنی عشق او
نردبان آسمان آید همی
ز آن در و دیوارهای کوی دوست
عاشقان را بوی جان آید همی

....

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی

...

حسیب فضل

فارسی باستان، میانه و نو

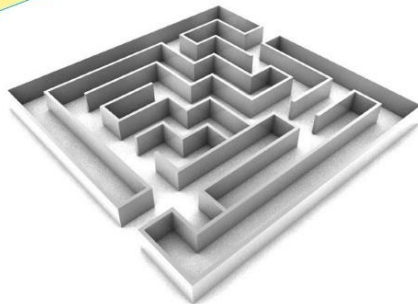


قصه ی سرمنگسک

زبان فارسی اول اینجا، پیش کوروش، بود. بعداً از اینجا گم شد و رفت بلاد شرق. بعداً دوباره اینجا آمد. و بلاخره توسط آشپزها و درباریان یزدگرد به بلخ برده شد، و حالا هم اینجاست و هم آنجا!



دوکتور تاریخ
و ادبیات



HF

اعتراف بیدل : کدام جنت و دوزخ ؟



آفاق را در آتش و آب جنون فگند
خلد و جحیم صنعت امید و بیم ما

رازهای درون پرده



با شنیدن این بیت،

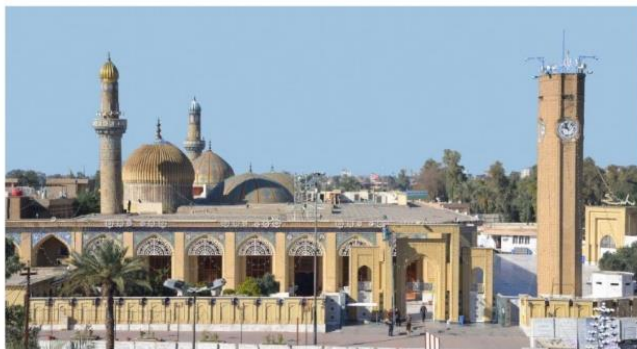
- ملا گفت : استغفرالله !
- عالم گفت : Eureka !
- عارف گفت : أنا الحق !
- نادان فاجه کشید .



ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی (امام اعظم)



نقش
افغانستان
در فرهنگ
جهان



مسجد و مقبره ی امام ابوحنیفه در بغداد عراق

امام ابوحنیفه ایرانی یا Persian نیست. پدرش از کابل است، خودش در شهر کوفه در (۸۰ هـ) در زمان خلافت اموی تولد شده و در (۱۵۰ هـ) در عراق جهان را وداع گفته است. او بیشترین پیروان را در بین مسلمانان جهان دارد.

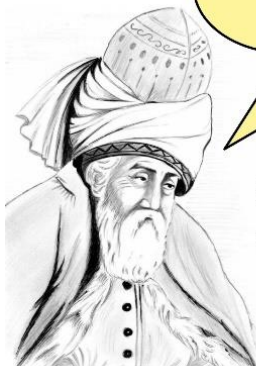
HF



از زبان مولانا (بلی بگوئید نه بله)



باز گردد عاقبت این در بلی
رو نماید یار سیمین بر بلی
ساقی ما یاد این مستان کند
بار دیگر با می و ساغر بلی



در گفتار و نوشتار روزمره، خصوصاً
نزد کسانی که مدتی در ایران بوده و یا
آنجا درس خوانده اند، استفاده « بله »
بجای « بلی » روزافزون شده است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری !



حسب فضل

عامیانه های مولانا : (بتر)



وز باد لجاج خود وز غصه ی نیک و بد
هر چند بدم در خود والله که بتر گیرم

بتر (مخفف بدتر) گفتن هنوز هم در
افغانستان رایج است.



مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

فرهنگ مطالعه، وسیله ی نجات ما



با نیم ساعت مطالعه ی
روزانه قلم و خلاقیت کشور را
زنده نگهدارید.



تو بخوان و تشویق کن تا آنها تفکر کنند و بنویسند !



معین الدین چشتی از هرات است. او ایرانی نیست.



نگذارید تاریخ را تاریک کنند.



مزار خواجه غریب نواز، سید معین
الدین چشتی، در اجمیر هند



نقش افغانستان در فرهنگ جهان

معین الدین چشتی، که به نام های خواجه ی اجمیر و غریب نواز هم مشهور است، در هرات در سال ۵۳۶ ق (۱۱۴۲ م) دیده به جهان کشود و در زمان سلطنت غوری ها به هند رفت و امروز در اجمیر، که این شهر را بخاطر آرامگاه او اجمیر شریف گویند، مدفون است. او صوفی بزرگ و بنیانگذار طریقه ی چشتیه است. صوفی ها و قوال های این طریقه خدمات فراوانی در گسترش ادب دری و موسیقی در منطقه کردند.

HF

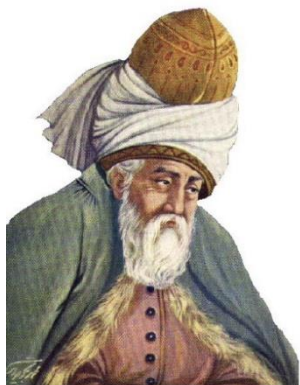
از زبان مولانا (حالی)



آن زلف مسلسل را گر دام کنی حالی
در عشق جهانی را بدنام کنی حالی

در افغانستان هنوز هم (حالی) بجای
حالا استفاده میشود، مثلاً:

همین حالی از بیرون آمد.
حالی کجا میروی؟



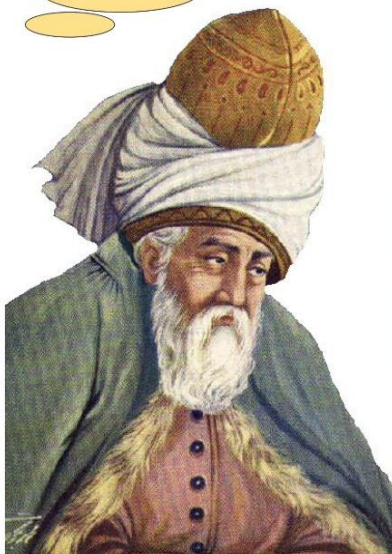
مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

HF

خیال شوخ مولانا است یا نیزه ی افسانوی شیوا ؟



منم آن مست دهلزن که شدم مست به میدان
دهل خویش چو پرچم به سر نیزه ببستم



شیوا یا مهادیو،
یکی از خدایان هندو



دَرِي

گفتن شعر به الفاظ دَرِي مِزِيد
خيز و رفتار به اين كَبْكَ دَرِي مِزِيد
گر به دربار بود يا به ميان دره نِي
بدرخشد اگر اين دُرِ دَرِي مِزِيد



ح ف



آغاز با شعر محمد حیدر نیسان

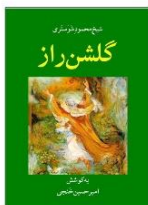


<p>خدا را شوخ شیرین رخت چون ماه و پروین بیا ای یار دیرین ببالینم تو بنشین به حال احتضارم ترا من دوست دارم</p>	<p>به من جانا نهانی در ایام جوانی ز روی مهربانی به صد شیرین زبانی نمیگفتی نکارم؟ ترا من دوست دارم</p>	<p>الله ای دل نکارم گل و باغ و بهارم بهشت و آبشارم نهال و سبزه زارم مرو دور از کنارم ترا من دوست دارم</p>
---	---	---



ز آنچه شنیدی و سرودی بگو!





گلشن راز (محمود شبستری)



اثر عرفانی قرن ۸ هـ اما با کمی لاف و گزاف

شبستری میگوید که گلشن راز را بنا بر پیرش یکی از شخصیت های برجسته ی خراسان (امیر حسینی هروی) که مشکل با چند عبارت عرفانی داشت، نوشته است.

گذشته هفت و ده از هفتصد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان رسید از حضرتِ اهل خراسان
بزرگی کاندر آنجا هست مشهور به انواع هنر چون چشمه هور
جهان را سو رو جان را نور عینی امام سالکان سیدِ حسینی
همه اهل خراسان از که و مه در این عصر «از همه» گفتند «او به»
نَبشته نامۀِی در باب معنی فرستاده بر ارباب معنی
در آنجا مشکلی چند از عبارت ز مشکلهای «اصحابِ اشارت»
به نظم آورده و پرسیده یک یک جهانی معنی اندر لفظِ اندک
کز اهل دانش و ارباب معنی سؤالی دارم اندر باب معنی

HF

بعید به نظر میرسد که امیر حسینی هروی از آثار سخنگویان پیشین خراسان چون سنایی، خواجه عبدالله، مولوی، نظامی، ناصر خسرو و صدها عارف دیگر، بی خبر بوده و از شبستری راجع به مبادی عرفان پرسیده باشد. یا شاید جناب شبستری (تبریزی) خواسته با این مقدمه چینی، صدمه ی را که ناصر خسرو بلخی در سفرنامه ی خویش به قطران و مردم تبریز زده و گفته که (درست زبان نمیدانند)، ترمیم کند.

عامیانه های مولانا (سیر دیدن)



گر به خلوت دیدمی او را بجای سیر سیر
بی رقیبش دادمی من بوسه های سیر سیر



مردم افغانستان هنوز هم میگویند: بیا که
سیر ببینمت.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری



علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی یا (داتا گنج بخش)



کتابش (کشف المحجوب) نخستین نوشته ی
مهم دری در تصوف است.



آرامگاه هجویری در لاهور بنام داتا دربار

نقش افغانستان در فرهنگ جهان

هجویری از عارفان سده ی چهارم
هجری است. او در غزنه در دوران
غزنویان دیده به جهان گشود. و
در سال ۴۶۵ هـ در لاهور جهان را
وداع گفت و در همانجا دفن است.
کتابش کشف المحجوب یکی از
منابع بسیار معتبر در مورد عرفان
و تصوف به شمار میرود. لقب
گنج بخش را خواجه معین الدین
چشتی، بعد از چله نشینی در
مزارش، به او داده است.

HF



نزدیکی زبان های دری، سُغدی و پشتو



ابوالینبغی عباس بن طرخان،

که در نخستین سده های هجری در خدمت برمکیان میبوده،
این شعر دری را در تأسّف بر خرابی سمرقند سروده است.

سمرقند کندمند بدینت کی افگند
از چاچ ت بهی همیشه ت خهی



فرد دوم دری است ؟

- ۱- ای سمرقند پُر کند و خراب شده
- ۲- کی ترا به این حالت افگند
- ۳- از کشور چاچ، که در کمانکشی شهرت دارد، تو بهتری.
- ۴- تو که همیشه خوبی

HF



تاجیک در افغانستان کی است ؟



هر کی پشتو گپ زد، میگوئید او پشتون است.

هر کی اوزبیک گپ زد، میگوئید او اوزبیک است.

هر کی هزاره گپ زد، میگوئید او هزاره است.

.....

دُر دَری زبان را چرا تاجیک میگوئید؟ من فکر میکردم
که تاجیک یعنی کسی که از تاجیکستان است.

It is very confusing man !



تا زمانی که پارچه پارچه کنی و بشکنی،
ضعیف خواهی بود و ملت نخواهی شد !

HF

اگر

غرور گفت که ناممکن است، نی نی نی
شعور گفت که بس مشکل است، نی نی نی
نظر به سوی خطر دید و گفت نی نی نی
صدای تجربه در گوش گفت نی نی نی

زمزمهء دل را فراموش مکن !



ح ف

کجا بود و کی بود آن به سخنور؟

حنظله بادغیسی است نه ایرانی.

به خاطر روشنگری، ما سخنوران را، مانند

گذشته، با نام زادگاه شان یاد میکنیم.



مهتری گر به کام شیر دراست
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

۲۱۹ قمری هجری
زمان طاهریان هرات
~ 850 AD

عامیانه های مولانا: سلام عليك



ای خواجه سلام عليك من عزم سفر دارم
وز بام فلك پنهان من راه گذر دارم

اگر (سلام عليك) این فرد را با لهجه ی بلخ و بدخشان، که لهجه ی خود مولانا است به شکل (سلام عالیک)، بخوانیم، این فرد سخته ندارد.



آن استادان ایرانی که با زبان مولانا آشنا نیستند در این فرد سخته می بینند.



گپ از انوری و سنایی شنو
پی حرف و دنبال صحبت مرو



گپ مزن گُرد حدیث او مگرد



انوری

هرکجا زلف ایازی دید خواهی در جهان
عشق بر محمود بین و گپ زدن بر عنصری



سنایی

گپ زدن بهتر از حرف زدن و صحبت کردن است.





زبان

زبان گشته امروز میدان جنگ
در آن گشته الفاظ توپ و تفنگ
چنان تیز و پر زهر آمد سخن
که پیش اش خجل ماند نوک خدنگ

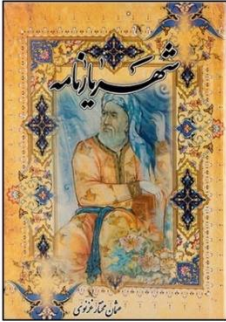
ح ف





شهریارنامه عثمان مختاری غزنوی

امتداد داستان های شاهنامه که در ۵۱۸۵ بیت که در بین
سده ۱۱ و ۱۲ میلادی، نه در زمان صفوی، به نام
علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی سروده شده است.



به سر شد کنون نامه شهریار
به توفیق یزدان پروردگار
چو فرمودیم داستانی بگوی
بگفتم به اقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم
سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم

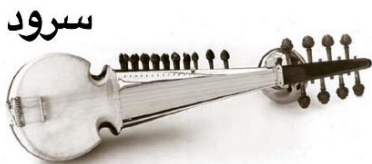
حسیب فضل

خانواده ی بنکش افغان

بنیانگذاران مکتب رباب و سرود در هند

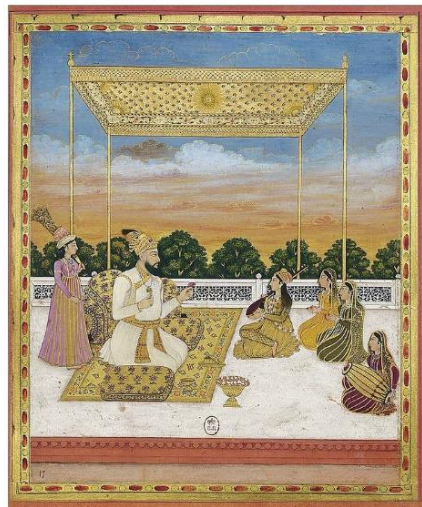


رباب



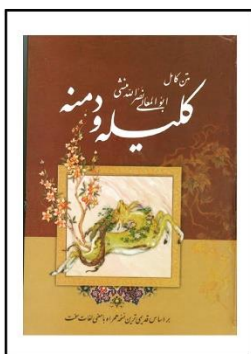
سرود

نقش افغانستان در
فرهنگ جهانی



نواب علی محمدخان بنکش،
نواب رامپور و بنیانگذار شهر
فرخ آباد هند

HF



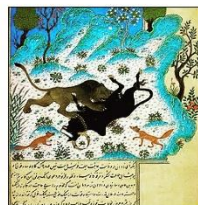
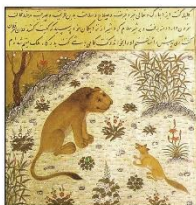
کلیله و دمنه



पञ्चतन्त्र : Panchatantra

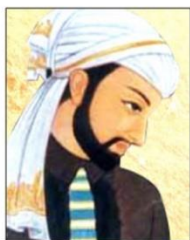
ترجمه ی ابوالمعانی نصرالله
منشی دربار غزنوی

معتبرترین نسخه ی کلیله و دمنه به دری، که تا امروز از آن استفاده میشود، نسخه ی است که در قرن ششم هجری توسط ابوالمعانی نصرالله منشی بهرامشاه غزنوی ترجمه شده است. آنرا کلیله و دمنه ی بهرامشاهی نیز میگویند.



نقاشی های کلیله و دمنه در سبک مکتب هرات

HF



امیر خسرو دهلوی



نمادی از فرهنگ افغانی و اسلامی هند



خیال

ترانه

آن روز که روح پاک آدم به بدن
گفتند درآ نمیشد از ترس به تن
خواندند ملائکان به لحن داود
در تن در تن درآ درآ در تن در تن

راگ یمن

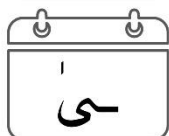
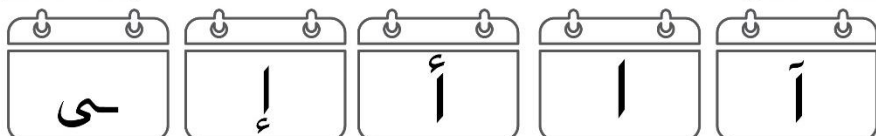
ابر میبارد و من میشوم از یار جدا
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا

قوالی

نمیدانم چه منزل بود شب جایی که من بودم
بهر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم

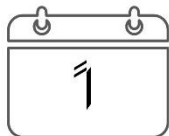
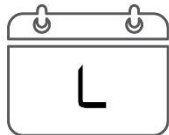
امیر خسرو همانطور که در دربار خلجی های افغان در هند محبوب بود امروز هم HF در محافل ادبی و هنری ما محبوب است و در اشعار و موسیقی حضور دارد.

الفبای دری



الف مقصوره؟

خدایا کمک!



بحث و پژوهش پیرامون الف ها

الفبای درى

ء

و

وَّ

و

هـ

واو معدوله !

گفتم واو !

معروف

مجهول

بحث ء و پژوهش پیرامون (و) ها



قند پارسی را کی، پیشتر از حافظ، به بنگاله برد ؟



شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



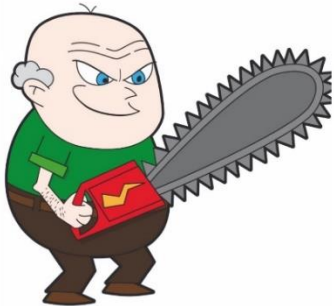
زبان شیرین پارسی - دری را، با دین مبین
اسلام ۳۰۰ سال پیش از حافظ شیرازی، اول
غزنویان، دوم غوریان و متعاقباً دیگر دودمان
های مسلمان از افغانستان به هند بردند.
لهجه ی پارسی هند و پاکستان و (بنگاله)
لهجه ی کابل است نه لهجه ی شیراز و یا
تهران. بزرگترین شاعر و نویسنده ی بنگالی،
نذرا لاسلام، اقرار میکند که پارسی عامیانه و
گفتاری ایران را درست نمیفهمد و زبان مردم
کابل را خوب میداند.

HF

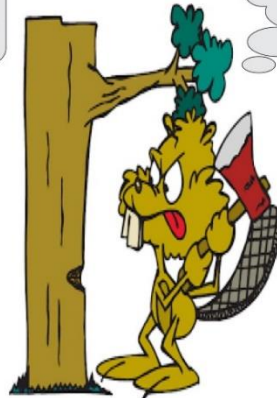


سُچَه سازی زبان

کجاست لغات
عربی، پشتو، ترکی و...؟



چیستی؟ بگو،
فارسی، پارسی، پارتی،
دری یا...!



زبان

ما بقی را نزد
من بفرستید!





افعال مولانا : (سکلیدن)

هر دم از گلشن او طرفه گلی میسکلم
هر زمان تازه گل از شاخ تری میرسدم

افعال سکلیدن، سکلاندن و سکلانیدن
هنوز هم در افغانستان استفاده
میشود.

تار سکلید. گپ را بسکلان.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری





دغلكاری



الفهرست



بازنویسی و
تصحیح آثار

شعوبیه و جعل تاریخ

اکثر کتب فارسی باستان - میانه و
نامک های پهلوی در چند قرن اول
اسلامی نوشته شده است !



يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
(شُعُوبًا) وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حَجَرَات، آیه ۱۳)

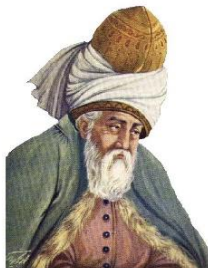
این آیه ی قرانکریم را بشار بن برد تخارستانی و دیگر
خراسانیان بهانه ی برای برتر نشان دادن عجم بر اعراب قرار
داده نهضت شعوبیه را در مقابل خلافت اموی به راه انداختند.
در آغاز این نهضت جنبش آزادی خواهی بود اما با مرور زمان و
با پیوستن اشخاص مغرض مانند عبدالله بن مقفع به بیراهه رفت
و پیروانش به جعل کردن تاریخ، قصه سازی برای نیاکان و به
فخرتراشی در گذشته های دور پرداختند.

دغلكاری هنوز هم زیر نام تصحیح و بازنویسی در ایران ادامه دارد.
بطور مثال اگر کتاب آندراج چاپ هند و چاپ ایران (تصحیح شده)
را با هم مقایسه کنید، متوجه این امر خواهید شد. HF

عامیانه های مولانا



گفتمش روح خود تویی عجا چیست آن دگر
هله ای نای خوش نوا هله ای باد پرده در



هله گفتن هنوز هم در افغانستان رایج است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری



10

نزدیکی زبان‌های سنسکریت، پشتو و دری



دو ابدال ساده ولی بسیار مهم در زبان شناسی

د = ل س = ه



ده



لس



دس

دیوانه = لیونی

سند = هند

حسب فضل





آغاز با شعر شایق جمال



ای جامه دوز پیکر دلداری نازک است
پیراهنش ز پرده ی چشمان من بساز
یا

باز به گلشن بیا آب رخ گل بریز
شانه به کاکل بزن نکهت سنبل بریز
سوخته را سوختن آب حیات است و بس
آتش پروانه را بر سر بلبل بریز

زانچه شنیدی و سرودی بگو!



عامیانه های مولانا : نتانستن



در پی روز است شب اندر پی شادی است غم
چون بیدیدی روز دان کز شب نتان کردن حذر



فعل نتانستن هنوز هم در افغانستان
استفاده میشود.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری



خوردن در سه کشور همزیان

در کابل چی
میگویند ؟

اوقات خوردن

نان خوردن

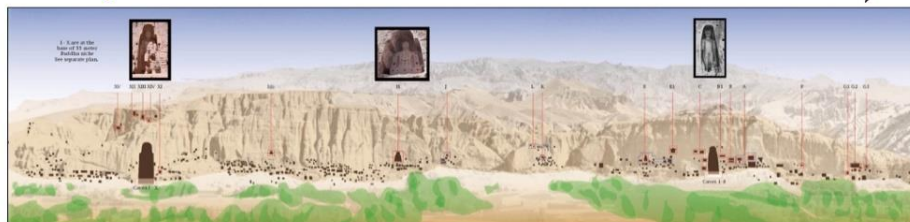
شام خوردن



تاجکستان، افغانستان و ایران



بودا در افغانستان



نقش افغانستان
در فرهنگ جهان



هنر کندهارا



کرافیک مس عینک



ستوپه ی بودایی

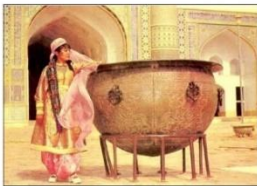


دین بودایی در ۳۰۵ قبل از میلاد به افغانستان آمد. در اینجا رنگ و زنگ محلی بخود گرفت. (بودیدرما)، بنیانگذار Zen Buddhism و (لوککسما یا 支讖 چینی) بنیانگذار مشهور مکتب شولن کنگ فو و مترجم کتب بودایی به زبان چینی، هر دو از افغانستان بودند.

HF



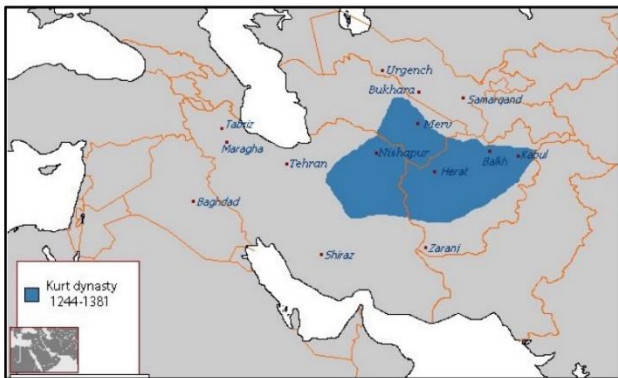
کجا بود و کی بود آن داستان؟ آل کُرت، حامیان هنر اسلامی و زبان دری در هرات افغانستان



مسجد جامع هرات



پل مالان در هرات



ملك ركن الدين
محمد كرت

آل کُرت از نژاد غوری های افغانستان بودند که از ۶۴۳ تا ۷۹۱ ه ق حکومت رانند و پایتخت آنان هرات بود. هنگامی که چنگیز در آسیا میکشت و میسوزاند، آل کُرت ایستاده کی میکردند، میساختند و مینوشتند.

از دفتر زمانه بیرون افتد از قلم
آن ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

HF

از زبان مولانا (مانده)



آن قدح شاد بده، دم مده و باده بده
هین که خروس سحری مانده شد از ناله گری



در افغانستان بجای (خسته) بیشتر
(مانده) استفاده میکنند، مثلاً:
مانده نباشی.
مانده شده بود.
از مانده گی زیاد خوابش برد.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

HF



قول مولانا : (فرنی)

چو زین لوت و از این فرنی شود آزاد مستغنی
پی ملکی دگر افتد تو را اندیشه و زاری

دهخدا، عمید و معین فرنی را
نمی شناختند.

خوارکی است که با شیر، بوره و
غیره، هنوز هم در افغانستان، پخته
میشود.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری





شکایت حافظ

از همشهریانش

میخانه
کجا و در
میخونه
کجا!

(ا) مرا (و) ساختی؛ خانه خونه شد.

(ق) مرا (غ) ساختی؛ فراق فراغ شد.

(ی) مرا (ه) ساختی؛ بلی بله شد.

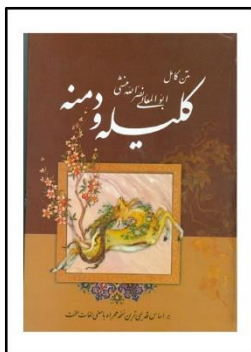
(و) مرا (V) ساختی؛ ویران Veeran شد.

(ی) و (و) های مرا غایب ساختی؛
می می و (نوروز (Nowrose) (Noorooz) شد.

(ه) و (ه) های مرا همه مکسور ساختی؛
(باده (Baadeh) (Baada) شد.



HF



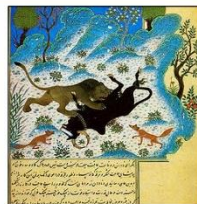
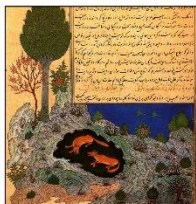
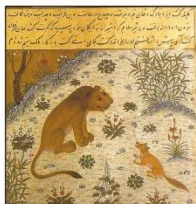
کلیله و دمنه



पञ्चतन्त्र : Panchatantra

ترجمه ی ابوالمعانی نصرالله
منشی دربار غزنوی

معتبرترین نسخه ی کلیله و دمنه به دری، که تا امروز از آن استفاده میشود، نسخه ی است که در قرن ششم هجری توسط ابوالمعانی نصرالله منشی بهرامشاه غزنوی ترجمه شده است. آنرا کلیله و دمنه ی بهرامشاهی نیز میگویند.



نقاشی های کلیله و دمنه در سبک مکتب هرات

HF



دوکتور
ادیبیاں

تزریق خشونت و تشویق ستیزه در زبان



لطفاً نه، لطفن بنویس!

کسی کمک
Please!

عکس العمل عربی است.
واکنش بگو!



اما مولانا گفته و نوشته:
عکس العمل ...



استفاده از الفاظ عربی و درست بکاربردن آنها، که از سخنوران پیشین به ما مانده، غنای ادبیات ماست؛ آنها را بیگانه نسازید.

حسیب فضل



سفره ی هفت سین



زیبا اما نه چندان آریایی و باستانی

سیب تازه در ماه
حمل در کجا یافت
میشود؟



فردوسی، سنایی، مولانا، حافظ
و شعرای بزرگ هفت سین را
نمیشناسند.

هفت سین پدیده ی جدید و ترکیبی برای هویت سازی

HF



وزیر محمد اکبر خان

اکبرنامه ی حمید کشمیری



رژمنامه ی منظوم، به رسم قدیم خراسان،
از جنگ اول افغان و انگلیس (۱۲۳۰ هـ)



اَغاز

خدایا جهاندار اکبر توئی
کرم گستر و بنده پرور توئی
ز دریای صنع تو گردون حباب
ز نورت کمین زره ی آفتاب
در اظهار قدرت ز بالا و پست
بهر بود و نابود داری تو دست

...

این رساله توسط حمید کشمیری اول در سال ۱۲۶۰ هـ در کشمیر به نام وزیر محمد اکبر خان سروده و چاپ شد. و بعداً توسط محمد ابراهیم خلیل، علی احمد نعیمی و محمد شفیع رهگزر در کابل در سال ۱۳۴۰ هـ دوباره چاپ شده است.

HF

تا به کی دست گدایی داشتن
تا به کی با جهل و ذلت زیستن



فرهنگ، هویت و پول
لطفاً!



خدا زده



هله وردار و بدو، ملك چورست اينجا !



بناهای تاریخی کجاست !

پارلمان افغانستان پر از
دوستان من است !

هه هه هه
خوبرده ها !

کتاب، سنگ نپشته، خشت
دیوار و همه چیزهایشان
را باید دزدید !



احمقش
ساختم !



چون قدر فرهنگ را
نمیدانند، میدزدم و
میدزدم !

چورستان

چه مردم بی خبری !



بار بار دزدیدم و
متوجه نشدند !



چورستانی به آن شخص بیخبر گویند که کشورش در حال تاراج و چپاول باشد و او با همشهریانش بالای اباطیل و چرند جنک و جدل کند.

HF



آغاز با شعر مولانا جامی



گل از رخت آموخته نازک بدنی را
بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را
هر کس که لب لعل ترا دید، به خود گفت
حقا که چه خوش کنده عقیق یمنی را
خیاط ازل دوخته بر قامت زیبا
بر قد تو این جامه ی سبز چمنی را



ز آنچه شنیدی و سرودی بگو!





سیفی هروی تاریخ نگار و شاعر

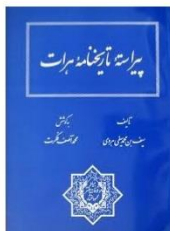


در دوران ال کرت ۶۸۱ هـ



چند فرد از (سام نامه)

از آن پس بر آریم در دژ خروش
کزان بانک گیتی بر آید بجوش
به یکبار صد مرد فرخنده بخت
یکی حمله آرند چون کوه سخت
گرفتم که با پور سام دلیر
بود چار صد مرد چون نره شیر



سیفی ایرانی یا Persian نیست، او از هرات افغانستان است.
آثار: تاریخ هرات، سام نامه و مجموعه ی غیاثی

HF



تدوین دُر دری

بهر این کار زدم بر در ارباب سخن
تا نگویند که ما بی خبر و بی ادبیم



ارباب سخن



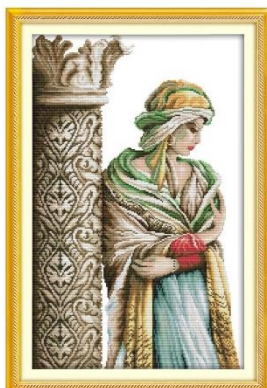
Political Science

درس سیاست خارجی

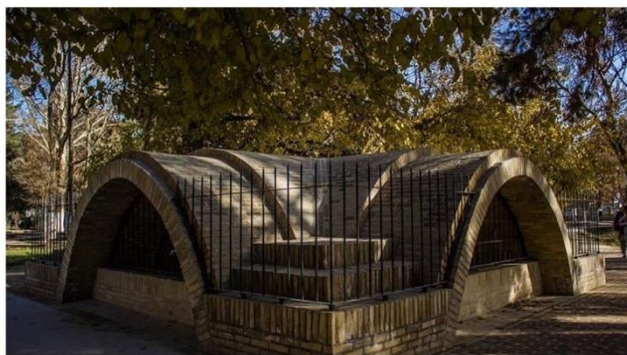
در صنف سیاست خارجی، استاد که خانمی زیبا بود از شاکرد خواست که درباره ی رهایی اسیران، روند صلح و شکست در جنگ نظرش را ارائه کنند. شاکرد جوان که چشمان را به استاد دوخته بود گفت :

رهایی من نمی خواهم ز بند زلف های چنگ چنگ تو
دلم امید آن دارد که گردد زخمی و صید خدنگ تو
ندارم میل صلح و آرمیدن گر تو باشی دور از پیشم
سر پیکار دارم با نگاه و آن کمان زه به جنگ تو
دلم آئینه ی صدق است و سر تا پا وجودم جلوه ی از عشق
نمی خواهم شکستن جز به دستت، ای بت رعنا! و سنگ تو

ح ف



بددعای رابعه برای برادرش حارث



رابعه ی بلخی، که
همزمان با رودکی
میزبست، نه تاجیک بود
و نه ایرانی یا
Persian. او عرب بلخی
بود که عاشق غلامی
ترك تبار (از بلخ) به نام
بكتاش شد و توسط
برادرش حارث در
حمامی زندانی شده و
در آنجا عاشقانه و
نامراد جان داد.

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی
چون بهجر اندر بیچی پس بدانی قدر من

HF



اعتراف بیدل : هستی و عدم

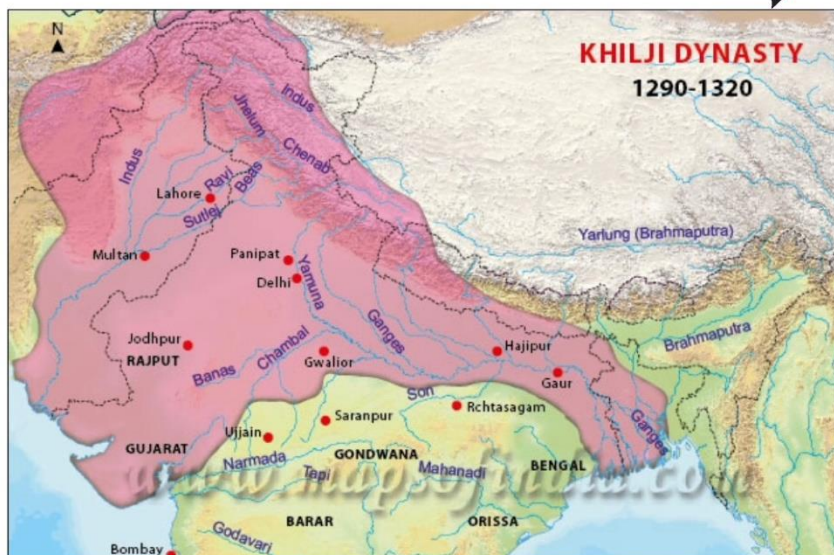
مقصودی گر بود از هستی همین آزار بود
ورنه در کنج عدم آسوده گی بسیار بود



تأثیرات افکار بودا در سخن بیدل :

- هستی، جای رنج و آزار (چرخ سَمسَرا)
- عدم، جای آسوده گی (نیروانا)

کجا بود و کی بود آن داستان ؟ خلجی ها، حامیان زبان دری در هند



از ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰، ۳۰ سال حکومت کردند.
خلجی ها ایرانی یا Persian نیستند. آنها از
قلات و زابل افغانستان اند. نگذاریم دزدان تاریخ
را جعل کنند.



جنگنامه

اثر منظوم مولینا غلام
محمد کهستانی
شرح جنگ افغان و انگلیس
۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ م



افغانستان هنوز هم مرز و بومی
است که قصه هایش در شهنامه
ها، قصیده ها و جنگنامه ها به
نظم سروده میشود.

آغاز جنگنامه

بحمدی که از گل برآرد گلی
دهد مهر آن بر دل بلبلی
فرازنده گنبد بی ستون
کند لعل از سنگ خارا بیرون
ز انعام لطفش همه بهره ور
ثنایش بود بر زبان ها گهر

HF



درى

گفتن شعر به الفاظ درى مزيب
خيز و رفتار به اين كبك درى مزيب
گر به دربار بود يا به ميان دره ئى
بدرخشد اگر اين دُر درى مزيب



بهار



بهار آمد ز مستی قطره های آب میرقصد
در آغوش چمن عطر سمن بیتاب میرقصد
شکوفه بر درخت و سنبل اندر شاخه میجوشد
غچی و بلبل و جل در هوا شاداب میرقصد

ح ف



احترام باورها



کسی گر پرستیده يك سنگ و گشته نیکو
کیم من که خندم بر آن باور و سنگ او

ح ف



از تبسم و لبخند بگو

ز آنچه شنیدی و سرودی بگو



مشاعره ی دُر دَری
برای شریک ساختن اشعار

هر جمعه



عامیانه های مولانا



جان بر کف خود داری ای مونس جان زوتر
من نیک سبک گشتم آن رطل گران زوتر

کلمه ی زوتر هنوز هم در بین
مردم رایج است





نزدیکی زبان های دری، سُغدی و پشتو



ابوالینبغی عباس بن طرخان،

که در نخستین سده های هجری در خدمت برمکیان میبوده،
این شعر دری را در تأسّف بر خرابی سمرقند سروده است.

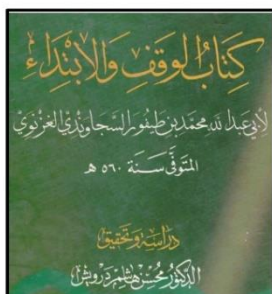
سمرقند کندمند بدینت کی افگند
از چاچ ت بهی همیشه ت خهی



فرد دوم دری است ؟

- ۱- ای سمرقند پُر کند و خراب شده
- ۲- کی ترا به این حالت افگند
- ۳- از کشور چاچ، که در کمانکشی شهرت دارد، تو بهتری.
- ۴- تو که همیشه خوبی

HF



کتاب عربی
دکتر محسن هاشم درویش



کتاب الوقف والابتداء

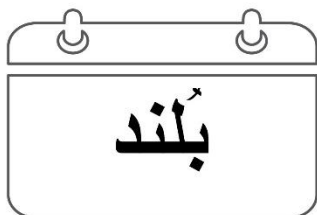
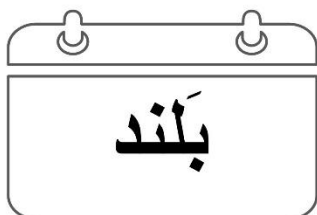
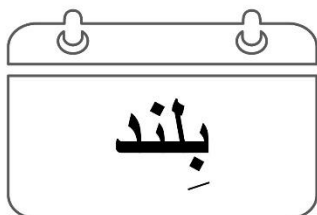


اثر محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی،
متوفی ۵۶۰ هـ ق

ابی عبدالله محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی در قرن ششم هـ ق نخستین کسی است، که برای رهنمایی قاریان، نشانه‌ها را در نگارش قرآن به کار برد. واژه سجاوندی (Ponctuation) از نام او گرفته شده و سجاوند، نه چنان که دهخدا نوشته «کوهی در سیستان» بلکه، منطقه بود در بین لوگر و غزنی در افغانستان. به همین دلیل در عنوان کتاب عربی دکتر محسن هاشم (سجاوندی غزنوی) یاد شده است.

<http://ia801701.us.archive.org/5/items/tayfor/tayfor.pdf>

حسبب فضل



کدامش؟





بهار عاشق



کدام ظالم و بیخبر گفت که بهار
تنها فصل خوشی هاست ؟

بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد داد و من دیوانه خواهم شد

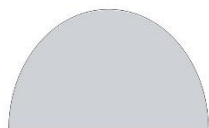
واقف لاهوری



HF



افعال آشپزباشی



خوردن
خوراندن
خورانیدن



من خوردم
و خوراندم
و خورانیدم

ویداها، اوستا، مہابھارت و
شاہنامہ " کوروش کبیر " بنیانگذار
پارس را نمیشناسند !



منم
کوروش ہخامنشی

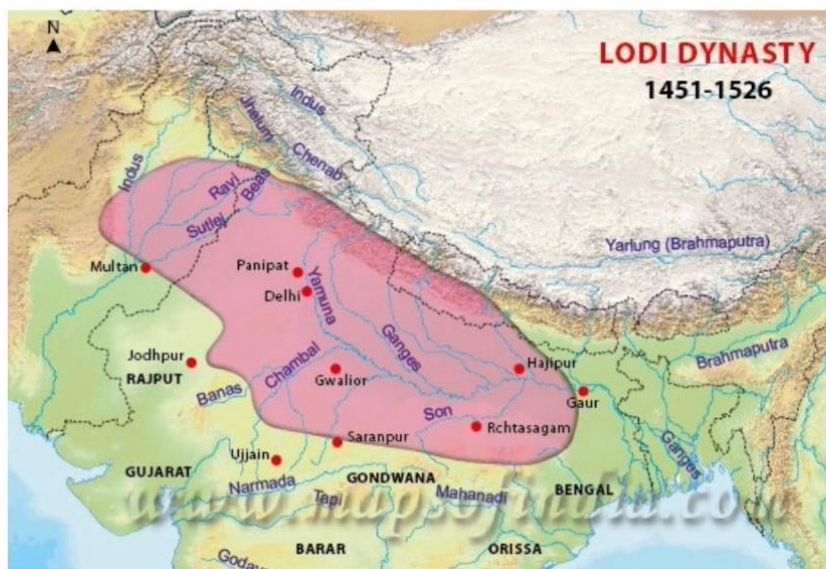


کی ! ؟



حکیم فردوسی

کجا بود و کی بود آن داستان ؟ لودی ها، حامیان هنر های اسلامی و زبان دری در هند



از ۱۴۵۱ تا ۱۵۲۶ میلادی، ۷۵ سال حکومت کردند. لودی ها از افغانستان اند. زبان شان پشتو بود و زبان دری و هنرها را به شیوه ی غزنوی ها و غوری ها پرورش دادند.

" پاکسازی زبان دَری "

جهالت است !



بلی استاد،
حالا نوبت کدامش
است ؟

این باغ را از درختان
بیگانه پاک سازید.



نادان احساساتی



سیاستمدار مغرض



شاه صفوی فارس

چطور و چرا زبان دری از دربارها رانده شد ؟



میگویند که صفویان بیشتر از دوصد سال حکومت کرده و به زبان دری خدمات شایانی کردند.

اما چیزی را که در باره حکومت صفویان نمیگویند این است :

بخاطر شدت، خشونت و خرافات صفویان، اکثر مسلمانان و به خصوص دولت پر نفوس عثمانی زبان دری را از قلمرو و دربار خویش راند.

دوران دوصد ساله ی صفویان تنها چند تن شاعر به جهان داده که اکثر آنها از فارس بعد از مدتی فرار نموده و به کشورهای شرقی پناه بردند.

غزل، قصیده و رباعی سرایی جای خود را به نوحه و روضه خوانی داد.

بخاطر پر کردن این خلای دربارهای صفوی که مرکزشان اصفهان بود، سبک هندی را میکوشند به نام سبک اصفهانی جعل نموده و به مردم بفروشند.

HF



شعر ملالی



به پشتو و دری

جنگ میوند در تاریخ ۲۷
جولای سال ۱۸۸۰ در
ناحیه به همین نام به
رهبری محمد ایوب خان
با لشکر انگلیس به
رهبری جنرال باروز
شروع شد و با شکست
شدید نیروهای انگلیسی
و بازپس گیری قندهار از
دست نیروهای انگلیسی
پایان یافت.



خال به د یار له وینو کنبېزدم
چي شینکي باغ کي گل گلاب و شرموینه
که په میوند کې شهید نه شوې
خدايزو لالیه بې ننگی ته دې ساتینه

خالی ز خون یار به رخ میزنم چنان
که از دیدنش گلاب گلستان خجل شود
گشتی نه گر به عرصه میوند تو شهید
آن از خدا مقدر بی ننگی ات شود

حسیب فضل

کجا بود و کئی بود آن داستان ؟ گوزگانان - جوزجانان - جوزجان



کتاب مشهور (حدود العالم من المشرق الى المغرب)، در گوزگانان هزاروچند سال پیش از امروز در ۳۷۲ هجری، به زبان دری نوشته و به امیر آنجا اهداء شده بود.

با این کتاب قدیم کشور باستانی خویش را شناسایی کنیم، نه با جعلیات بیگانه گان.



آغاز با شعر عبدالعلی مستغنی



ناز دارد بی سر و سامانیم
بحر در بر قطره ی طوفانی ام
آسمان سیر است سرگردانی ام
مشکل هر کار شد آسانیم
گردانی غیرت افغانیم
چون به میدان آمدی میدانیم

حیف که این سربلندی دیگر نمانده!

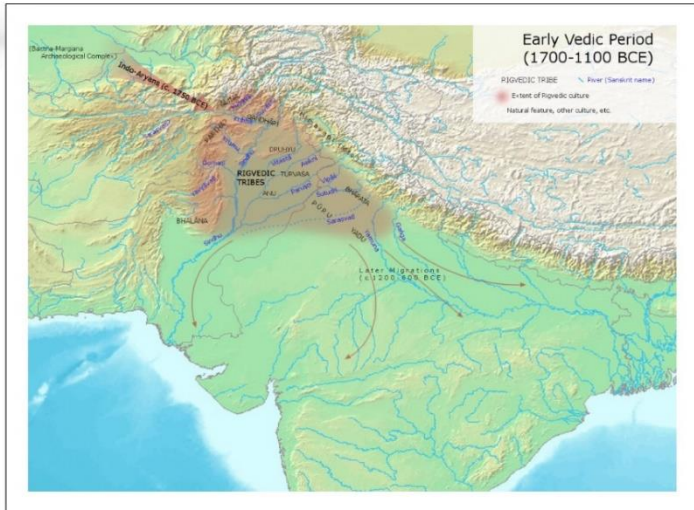
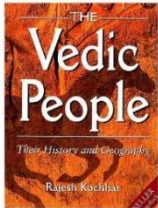


ز آنچه شنیدی و سرودی بگو!





ریگ ویدا غرب افغانستان (ایران کنونی) را نمیشناسد



ریشی

ریگ ویدا (Rig Veda)، قدیمترین کتاب آریایی ها
جغرافیای ایران کنونی را نمیشناسد. اما اکثر
دریاها، مناطق و اقوام افغانستان را میشناسد.

HF

Afghan Style / سبک افغانی



مردم کدام وسیله ی آگاهی را بیشتر می پسندد ؟

10%



سیب میوه است
و

90%



در افغانستان حقایق را باید رسم کرد !

HF



خوارزمشاهیان از ترکان افغانستان اند



حامیان زبان دری و هنر اسلامی



جنگ خوارزمشاه و چنگیز



خوارزمشاهیان، که از ۱۱۹۰ تا ۱۲۲۰ میلادی حکومت کردند، ایرانی یا **Persian** نیستند، انوشترکین غرجه نیای این دودمان از غرجستان، منطقه ی بین غور، بادغیس و هرات، است.

HF



اَغاز با شعر رحمت بدخشی

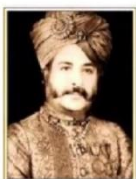


ای نور دیده دیده تو دیده دیده ام
گردیده دیده ام نه چنین دیده دیده ام
کی دیده سوی دیده تو دیده وا کند
گر دید هم به دیده دزیده دیده ام
گردیده ام در عالم و هر دیده دیده ام
چون دیده تو دیده کجا دیده دیده ام
رحمت بدیده دیده هر دیده دید و گفت
کم دیده ام چو دیده تو نور دیده ام



ز آنچه شنیدی و سرودی بگو!





استاد محمد حسین
(سراهنک)

راگ بیروی در افغانستان



تنها به بزم ماست که پیوند میزنند
لفظ دری و پرده ی شیرین بیروی

وقت خواندن: صبح وادی: مه سموادی: سه

سه ری مه فه ده نی سه
C D E F G A B C
Do Re Mi Fa Sol La Si Do
سا رَ مَ مَ پَ مَ سِ سا



پرده ها (پ) و نیم پرده های (ن) بیروی به روی هرمونیه

Pakar: $\text{N} \text{ S} \text{ M} \text{ P} \text{ N} \text{ D} \text{ P} \text{ M} \text{ G} \text{ M} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ D} \text{ P} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$

Alaap:

- $\text{S} \text{ N} \text{ D} \text{ P} \text{ P} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ N} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{P} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ G} \text{ R} \text{ G} \text{ R} \text{ S} \text{ R} \text{ S} \text{ N} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ G} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{S} \text{ R} \text{ M} \text{ P} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ R} \text{ G} \text{ R} \text{ S} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ G} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{N} \text{ S} \text{ M} \text{ P} \text{ D} \text{ P} \text{ D} \text{ P} \text{ M} \text{ G} \text{ P}$
- $\text{P} \text{ D} \text{ N} \text{ D} \text{ P} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ M} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{M} \text{ G} \text{ M} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ N} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{P} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ M} \text{ P} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$
- $\text{P} \text{ D} \text{ N} \text{ S} \text{ N} \text{ D} \text{ P} \text{ M} \text{ M} \text{ R} \text{ G} \text{ S} \text{ R} \text{ S}$

M: Tivra ی مه سیاه

S: Taar (سه) بالا

N: komal (نی) سیاه

N: Mandir (نی) پالین

بیروی راگ زیبای صبح است که در آن میتوان
تمام پرده های یک سپتک را، برای بروز
احساساتی چون عشق، فراق، خوشی و غم،
استفاده کرد. در این راگ (خیال) کم خوانده
میشود اما هنرمندان کلاسیک خوان کنسرت
خویش را معمولاً با بیروی ختم میکنند.

آهنگ ها در بیروی:

- شمالی لاله زار باشد به ما چی
- بیا که بریم به مزار ملا محمد جان
- دل شده مایلت ای یار، تو بگو ..
- دل میبری از من یار کجا ...

HF



لاجورد افغانستان در مصر باستان



چند هزار سال قبل از میلاد، در مصر باستان
از لاجورد بدخشان برای رنگامیزی و تزئین
استفاده میشد.



HF

جنگ با لغات عربی



کی میتوان (حکایت) و نی را ز هم برید
و از پند مهتری (خطر) شیر را کشید
(مجدود) را ز نام سنایی به دور ریخت
یا (خمسه) را به پوش دُر گنجوی ندید

ح ف



زبان دری و سانسکرت (संस्कृतम्)



پر است یا نیست ؟

پر نم آستی و ناستی ؟



امروز همان سوال را
در کابل، به زبان دری،
میپرسند



پانینی در سده ی چهارم قبل
از میلاد، در کندهارا به زبان
سانسکرت، میپرسید

ما میپرسیم : در بین سانسکرت و دری این زبان های دیگر چی کاره اند ؟

HF



کاپیسا و می مشهور کاپیسیانا



این می پنج قرن پیش از میلاد در کاپیسا ساخته میشود.



آچاریا پانینی، که اولین دستور زبان سنسکریت را در قرن پنجم قبل از میلاد نوشته، از کاپیسا و می مشهور آن (کاپیسیانا) یاد میکند. همین می در اوایل قرن بیست در کافرستان (نورستان امروز) ساخته میشود.

اگر روزی ز هجر آن پری رو می طلب گشتم
می از کاپیسه و جام از هریوا نزد من آرید



آثار باستانی بگرام



کاپیسا

HF



ناصر خسرو بلخی است،

نه ایرانی یا *Persian*

نگذارید تاریخ را تاریک و تاراج کنند.

ما مشاهیر را به نام زادگاه شان یاد میکنیم.



ابومعین ناصر بن خسرو بن
حارث قبادیانی بلخی،

معروف به ناصرخسرو (۳۹۴-۴۸۱ ه. ق)

از شاعران بزرگ

زبان دری، فیلسوف، حکیم و

جهانگرد و از مبلغان مذهب

اسماعیلی بود. وی در

قبادیان از توابع بلخ متولد

شد و در یمکان از توابع

بدخشان درگذشت. وی بر

اغلب علوم عقلی و نقلی زمان

خود از قبیل فلسفه و حساب

و طب و موسیقی و نجوم و

کلام تبحر داشت و در اشعار

خویش به کرات از احاطه

داشتن خود بر این علوم تأکید

کرده است.

خدایا راست گویم فتنه از توست

....

تو کر خلقت نمودی بهر طاعت

چرا بایست شیطان آفریدن

سخن بسیار باشد جرئتم نیست

نفس از ترس نتوانم کشیدن

ندارم اعتقادی یک سر موی

کلام زاهد نادان شنیدن

کلام عارف دانا قبول است

که گوهر از صدف باید خریدن

اگر اصرار آرم ترسم از آن

که غیظ آری و نتوانم جهیدن

کنی در کارها کر سخت گیری

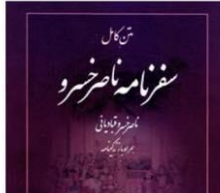
کمان سخت را نتوان کشیدن

ندانم در قیامت کار چو نست

چو در پای حساب خود رسیدن

اگر میخواستی کاینها نپرسم

مرا بایست حیوان آفریدن



آرامگاه ناصر خسرو
در یمکان بدخشان

HF

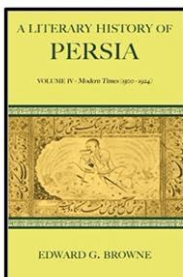


کتاب مقدس

بحران عقیده در غرب و تاثیر آن بالای تاریخ و زبان فارسی



برای تأیید قصه های تورات، مستشرقین غربی در آسیا قصه های تاریخی ساختند.



تاریخ ادبیات فارسی
اثر ادوارد براون
(1902)

در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در جوامع اروپایی و بعداً در آمریکا عقاید عیسوی و قصه های تورات، چنان با شدت زیر سوال رفته بود که کلیساها، که با یونیورسیتی ها همکاری نزدیک داشتند، رجوع به پژوهش در تاریخ کهن آسیا، مدیترانه و افریقای شمالی کردند تا برای قصه های تورات کتیبه و اسناد تاریخی بیابند. تعدادی از مستشرقین غربی دست به ترجمه و تفسیر ویداهای اوستا و کتب قدیم زدند و تعدادی هم دلچسپی به ادبیات زبان های هندواروپایی گرفته میکوشیدند تا رد پای شخصیت های تورات را در تاریخ خاورمیانه و شرق بیابند. آنها از نوشته های قدیم یونانی ها، بخصوص از آثار هیرودوت که آمیخته با افسانه بود، و از قصه های تورات برای آسیا تاریخ نوشتند و رویدادها را بازنویسی کردند.



تاریخ فارس اثر (1867) Percy Syks



دیاکونوف



بروکلمان

HF



بالاحصار کابل

دُرانی نامه



اثر امام الدین چشتی لکهنوی
تاریخ نگار سده ی سیزدهم هجری



آخوند خاثران (۱۳۰۴ هـ.ق)
S. M. Chah Zaman (1739)

این کتاب تاریخ که به نام های تاریخ حسینی، تاریخ حسین شاهی، تواریخ احمدشاهی هم نامیده میشود، در سال ۱۲۱۳ ق در لکهنو توسط شخصی بنام امام الدین که مدتی در اردوی شاه زمان ایفای وظیفه میکرد، نوشته شده. در پهلوی شرح رویدادهای تاریخی، بخشهای این کتاب در باره ی مکاتبات شاه زمان، وزیران دربارش، اوضاع جغرافیایی پنجاب، راه های پیشاور - کابل - هرات، مزارات بزرگان چشتی و غیره، معلوماتی مفید میدهد. نسخه های خطی این کتاب در کتابخانه های دیوان هند، لندن، موزیم بریتانیا، خدابخش در پتنه، انجمن آسیایی بنگال و انجمن آسیایی کلکته نکه داری میشود.



دربار زمان شاه

چون به کابل میروم یاد هراتم میکشد
در هرات آید مرا یاد از بهار کابلم

HF

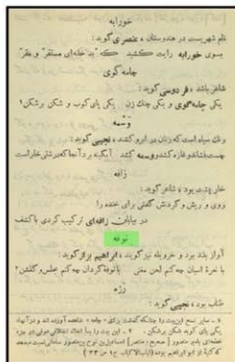


لغت فرس اسدی طوسی

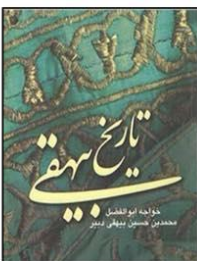
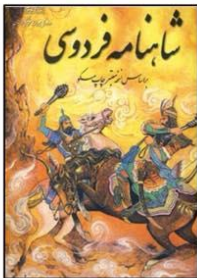
لغتنامه ی زبان دری بلخ، ماوراءالنهر و خراسان برای نوآموزان آذربایجان



لغت فرس یا فرهنگ اسدی، که در بعضی نسخ آنرا (لغت فرس لسان اهل بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم) گفته اند، رساله ی است که توسط اسدی طوسی در نیمه ی قرن پنجم هجری برای مردم آن و آذربایجان فارس، که با زبان دری درست آشنا نبودند، نوشته شده. از این اثر چند نسخه ی کهن وجود دارد اما با تفاوت های بیشمار. در نسخه ی تحریری سال ۷۳۳ هجری که در المان توسط پاول هورن دوباره چاپ شده، از اسدی طوسی، منحیث مؤلف این رساله، هیچ یاد نشده است. کتابی که امروز بنام لغت فرس اسدی چاپ میشود، لغتنامه ی است (تصحیح شده) که در آن بسیار لغات نو را اضافه کرده اند.



HF



جلال آباد در ادبیات دنبر، دنپور یا اودیاناپور



جای که جمجمه بودا در آنجا نگهداری میشد.

در کتب بیهقی، البیرونی، حدود العالم، کردیزی، شاهنامه و تزک بابری از این شهر باستانی به نام دنپور یاد شده. هیوان تسین که در قرن اول اسلامی از این منطقه دیدن کرده، میگوید که این جای مقدسی برای بودائیان بوده چون در آن جمجمه بودا را نگهداری میکردند. و در سنسکریت به آن میگفتند اودیاناپور یعنی باغستان. امروز نواحی هده یکی از مناطق مهم تاریخی بودایی جهان است.

در شاهنامه باربار از دنبر یاد شده:

سوی کشور هندوان کرد رای
سوی کابل و دنبر و مرغ و مای

ز داندگان هرکی بُد زابلی
ز قنوج و از دنبر و کابلی

حسبب فضل



رحیم در دربار مغل

رزم نامه ی مهابهارت و حماسه ی رامایان به دری



نقش عبدالرحیم خان فرزند بیرام خان بدخشی
در ترجمه ی آثار بزرگ حماسی هند



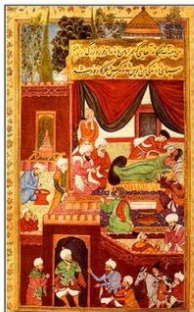
تصویری از رامایان

عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان، یکی از شخصیت های بزرگ فرهنگی دربار مغل در هند بود. پدرش محمد بیرام خان بدخشی (بهارلویی) از وزرای مشهور جلال الدین اکبر، و مشوق جدی شاعران و هنرمندان بود. عبدالرحیم با دانش عمیقی که از زبانهای سانسکرت، هندی و دری داشت به ترجمه ی آثار قدیم هندی پرداخت.

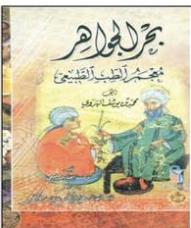


تصاویری از رزم نامه ی مهابهارت

HF



هروی در دربار بابر



محمد بن یوسف هروی است، نه ایرانی



طبیعی عالی مقام در قرن دهم هجری

نگذارید تاریخ را تاریک و تاراج کنند.
ما مشاهیر را به نام زادگاه شان یاد میکنیم.

یوسف بن محمد بن یوسف هروی، معروف به حکیم یوسفی یا مولانا یوسفی فرزند محمد بن یوسف صاحب کتاب معروف بحرالجاوهر (کتابی در شرح لغات طبی) می‌باشد. یوسف بن محمد در هرات می‌زیست و سپس به هندوستان رفته و در دربار ظهیرالدین محمد بابرشاه و پسرش همایون‌شاه نیز همچنان مورد احترام و توجه بود و سمت دبیری در دربار او را داشت. از حکیم یوسفی آثار متعددی به زبان دری به‌جای مانده است، اما آثاری که به‌صورت شعر و دو بیتی دارد از شهرت و انتشار گسترده‌تری برخوردار است.

مهمترین آثار وی عبارتند از: بحرالجاوهر، رساله منظومه علاج الامراض، رساله دلایل البول، رساله سته ضروریه، رساله دلایل النبض و جامع الفوائد است.

کلی دیگر از سرزمین من در گلستان تاریخ

HF



خمار یا پلخمری



جای که الپ ارسلان سلجوقی بدست سلطان عبدالرشید
غزنوی شکست خورد.



منهاج سراج جوزجانی در تاریخ اش
مینویسد: الپ ارسلان از طرف
طخارستان با لشکر انبوه درآمد. پدرش
داود از راه سیستان به بُست آمد.
سلطان عبدالرشید غزنوی مستعد
گردانید و طغرل را که یکی از بندهگان
محمود بود به طرف الپ ارسلان فرستاد.
در پیش درهٔ خمار الپ ارسلان را
بشکست.

حسب فضل



زرنج پایتخت صفاریان



غزنویان و غوریان
حامیان کرامیه

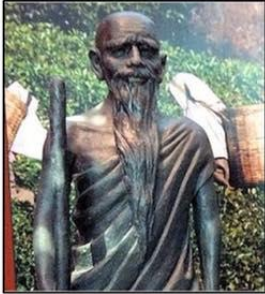
ابو عبدالله محمد بن کرام از زرنج نیمروز است نه از نیشاپور.



نگذارید تاریخ را تاراج و تاریک کنند.

ابو عبدالله محمد بن کرام سجستانی عالم، فقیه، محدث و بنیانگذار فرقه کرامیه (255-190ق) در نیمه اول قرن سوم در سیستان و شرق آن به فعالیت آغاز کرد. او مکتب جدیدی را پایه‌گذاری کرد که برای سه قرن در منطقه طرفداران زیاد داشت. او با اندیشه جدید، با گرایش به مکتب حنفی و روشی عارفانه - زاهدانه، به فعالیت پرداخت و در مناطقی چون غور، غزنی، تخارستان و فرارود از محبوبیت خاصی برخوردار بود. سلاطین بزرگی چون سبکتکین و محمود غزنوی و پادشاهان بزرگ غوری یعنی غیاث الدین و شهاب الدین به این فرقه معتقد گشته و از آن حمایت کردند.

حسب فضل



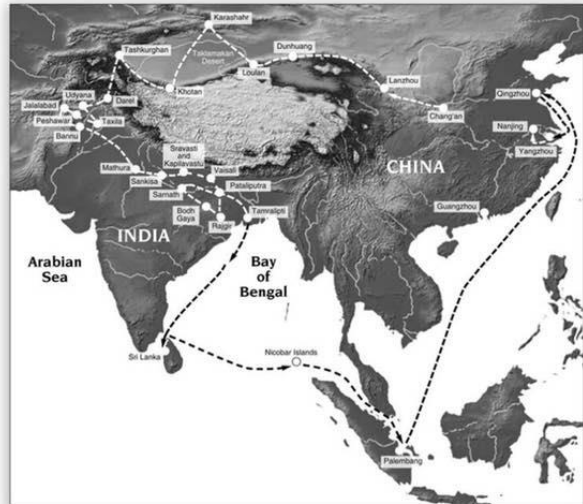
افغانستان و سفرنامه اولین زائر چینی، در قرن ۴ و ۵ میلادی



شی فاهیان *法顯 or Fa-hsien or Faxian*



شی فاهیان روبروی
فصر شکسته اشوکا



او راجع به ولایات شرقی افغانستان در قرن ۴ میلادی به ما خبر داده و شرحی که از معابد، السنه، البسه و رسوم آنجا میدهد بسیار دلچسپ و از نگاه تاریخ مفید است.

حسب فضل



نای قلعه در قره باغ،
شاهکاری از دوران غزنوی



دهک منطقه است نزدیک غزنوی که در آن به قول ابن اثیر، سلطان معزالدین محمد غوری در حیات خویش برای دفن خود بنایی ساخت که حالا در آن دخترش خوابیده. این بنا تا هنوز به نام مزار شاه شهید یا شاه مزار یاد میشود.

مسعود سعد سلمان در کجا زندانی بود؟



مسعود سعد سلمان، از قصیده سرایان نیمه قرن پنجم است. پدرش از مستوفیان مشهور غزنوی بود. مسعود سعد هفت سال در قلعه‌های «دهک» و «سو»، که در بین غزنوی و گردیز است، و سه سال در «قلعه نای»، که در قره باغ است، زندانی بود، چنانچه خود سروده است:

هفت سالم بکوفت سو و دهک
پس از آنم سه سال قلعه نای
در دوران غزنویان از قلعه نای، که یکی از شاهکارهای مهندسی و هنری آن دوران است، منحیث زندان و انبار نیز استفاده می‌شده است و در آنجا هدایا، آثار و سرمایه‌های مهم و غنایم جنگی نگهداری می‌شده.

حسب فضل



نام افغان



مباز امید ای افغان که نامت جاودان باشد
همین نامت نماد استقامت در جهان باشد
گره خورده است با این نام تو صد فخر در تاریخ
به نامت قصه ها در نامه های خسروان باشد
مشو نومید ز این و آن که گوید هرزه و هذیان
که نامت نقش رنگین در دل لوح زمان باشد
به هر قوم و به هر مذهب که خواهی باش، افغان باش
که زیب نام افغان در همان افغان سِتان باشد

حسبیب فضل

هویت‌ها در افغانستان



تفاوت بین این هویت‌ها را بهتر بدانید تا ابزار دست مغرض و بیگانه قرار نگیرید.



ملکه جهل

چنان در بین شان دامن زخم من آتش نفرت
که زیر نام این و آن، یکی خون دگر ریزد

حسیب فضل

همی گویی دو استاد سخن



مولانا

بوی باغ و گلستان آید همی
بوی یار مهربان آید همی
از نثار جوهر یارم مرا
آب دریا تا میان آید همی
با خیال گلستانش خارزار
نرمتر از پرنیان آید همی
از چنین نجار یعنی عشق او
نردبان آسمان آید همی
ز آن در و دیوارهای کوی دوست
عاشقان را بوی جان آید همی

....



رودکی

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی

...

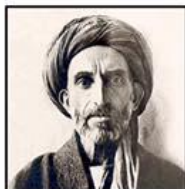
حسبب فضل



سفر یوری گاگارین به دور زمین و از صوفی عشقری به مهتاب



طنز ادبی



عشقری

در گفتار عامیانه

(این کار نسوارم هم نیست)

یعنی: این کار، برای من
بسیار ساده و آسان است.



ساعت یک و نیم بعد از ظهر بود. صوفی عشقری نماز پیشین را در پسخانه دوکان خواند و بعد از چند دقیقه تلاوت قرآن شریف برگشت تا چایی را که در چاینگ پت্রে یی اش دم کرده بود. با نقل بادامی نوش جان کند. در همان لحظه یکی از دوستان اش. باشی احمد. از کوچه می گذشت. به مجرد اینکه صوفی را دید. شتابان نزد او آمد تا خبر تازه را که شنیده بود به او برساند.

گفت: «صوفی! خبر شدی یا نه؟ یوری گاگارین. پیلوت روسی. کره زمین با طیاره دور زد. و مردم میکه که به ماهتاب هم رفته.»

صوفی رو به طرف باشی احمد کرد و گفت: «ای دوست بی خبر! از ایی کپ تو چرا اینقدر حیرت زده شده ای؟ ایی خو کدام کار فوق العاده نیست.»

دست برده قوطی پر نقش و نگاری را از جیب درآورد. یک کپه نسوار زیر لب انداخت و این بیت را فی البدیهه سرود.

عشق اگر در کار و بار این جهانم می گذاشت
کره مهتاب رفتن پیش من نسوار بود

حسیب فضل



راز سیاسی زبان



اگر تو بیخبر ز این راز بودی
تو خوابیده به چشم باز بودی

هر کی زور و زر و نشان دارد
لهجه نی بلکه او زبان دارد



آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح میکنند در خواب خرگوش اند. باید بیدار شوند و زود بیدار شوند چون زبان یک عنصر فوق العاده سیاسی جامعه است و اکثر شغالان سیاسی از این پدیده زیبا، با دروغ بافی ها و اصالت تراشی های بی بنیاد، سوء استفاده میکنند. هر شخص آگاه و با مسئولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق آنها را میزان کند.

حسب فضل



از زبان مولانا (بلی بگوئید نه بله)



باز گردد عاقبت این در بلی
رو نماید یار سیمین بر بلی
ساقی ما یاد این مستان کند
بار دیگر با می و ساغر بلی



در گفتار و نوشتار روزمره، خصوصاً
نزد کسانی که مدتی در ایران بوده و یا
آنجا درس خوانده اند، استفاده « بله »
بجای « بلی » روزافزون شده است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری !



حسب فضل



چَشکِ خِیالی

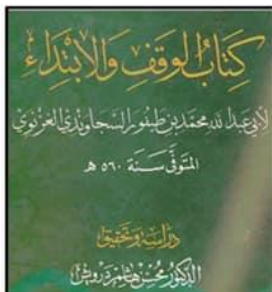


برای لحظهٔ خیال کنید که اگر همهٔ این پارچه‌های پراکنده
یک کشور و یک ملت شود، ما کی و چی خواهیم بود!



سرت خم گشته و بس در تلاش زره در خاشاک میگردی
نگاهی کن به بالاتا ببینی که آفتاب و کهکشانی تو

حسیب فضل



کتاب عربی
دکتر محسن هاشم درویش



کتاب الوقف والابتداء

اثر محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی،
متوفی ۵۶۰ هـ ق

ابی عبدالله محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی در قرن ششم هـ ق نخستین کسی است، که برای رهنمایی قاریان، نشانه ها را در نکارش قرآن به کار برد.
واژه سجاوندی (Punctuation) از نام او گرفته شده و سجاوند، نه چنان که دهخدا نوشته «کوهی در سیستان» بلکه، منطقه بود در بین لوگر و غزنی در افغانستان. به همین دلیل در عنوان کتاب عربی دکتر محسن هاشم (سجاوندی غزنوی) یاد شده است.

<http://ia801701.us.archive.org/5/items/tayfor/tayfor.pdf>

حسیب فضل



نام افغانستان و نامهای کشور های همسایه ۲۰۰ سال پیش



دو صد سال است که این نامت مزین کرده قلب آسیا را
ندارد این صفت، نی فارس نی نام بخارا و سمرقند

نام زیبای
افغانستان ۲۰۰
سال پیش در
جوار نام های
فارس، بخارا و
سمرقند وجود
داشت و امروز و
هنوز هم در روی
نقشه ها است،
اما از آن سه تای
دیگر اثری نیست.



حسیب فضل



بی زبان نتوان
خدا را یافتن !



آن ملتی که لحن و زبانش رساتر است
تاریخ و نام و قصه و دینش مهمتر است



از زبان، فرد و ملت هویت
میآیند، با آن رشد میکنند
و به وسیله آن جاودان
میشوند.

در زبان سرمایه‌گذاری کنید.

حسیب فضل



زیبایی تنوع

شیر و شکر



دری و پشتو

بنازم من زبان عشق را چون نیکبین است
به دور از نفرت و خصم است و پاک از خشم و کین است

« راشه » بر چشم نشین ای شاه خوبان چکل
لمعه خورشید را بر چشم باشد جای « تل »
« تا ویل » : قند و نبات و شهد، یکجا دیده ای ؟
آری آری، آن دهان و آن لبان و آن « ویل »
سردهم تا هرچه فرمایی، ترا فرمان رواست
از تو حکم ای پادشاه مهوشان، از ما « منل »

خوشحال خان

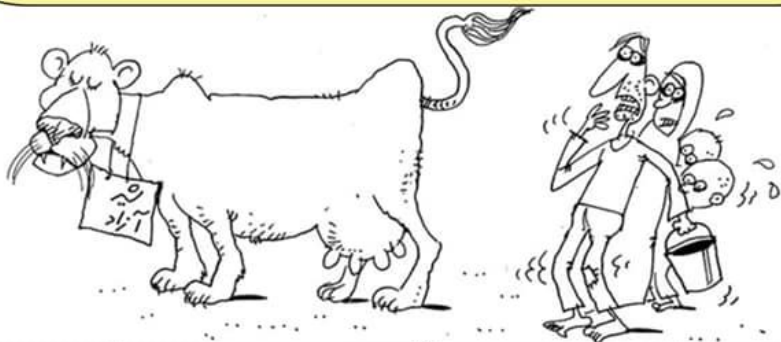
حسیب فضل راشه : بیا تل : همیشه ویل : گفتار منل : پذیرفتن



فرق بین شیر و شیر



کار پاکان را قیاس از خود مکیر
گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
این یکی شیر است اندر بادیه آن یکی شیر است اندر بادیه
این یکی شیر است که آدم می خورد
و آن یکی شیر است که آدم می خورد
(مولانا)



در افغانستان، خوشبختانه این اتفاق روی نمیدهد،
چون ما هنوز هم (ی) مجهول مولانا را داریم!

حسیب فضل



بهترین نسخه بربادی

طریقهٔ آسان دگرگون ساختن یک کشور آرام

نسخهٔ معتبر چندصدساله

بیا بشنو که با تو راز کویم سیاست با زبان باز کویم
اگر خواهی کنی ملکی دگرگون و سازی مردمانش غرقه در خون
و یا خواهی ببینی فرد فردش غلام و نوکر و مزدور مردش
همین یک نسخهٔ دیرینه دارم مثالی از نو و پیشینه دارم

- ۱ - سببی بجوی و بهانهٔ بساز تا در کشوری جای پا یابی؛
- ۲ - چند تن غلام خوش زبان و خوش رفتار را اجیر کن؛
- ۳ - توسط همین غلامان، تفاوت های موجود را دامن بزنی؛
- ۴ - نادان را اسلحه و وطن فروش را پول و وعده بده؛
- ۵ - دو سال انتظار بکش؛

محصول تضمین شده:
کشوری ویران و مردمی سرگردان و افراطی.

حسیب فضل



دانای خاموش



در آنجا که فقر است با جهل و بیداد و ظلم
خاموشی دانا خطا نی، گناه است و جرم



هر صاحب قلم و
دانشمندی، که در شرایط
امروز نفاق را دامن میزند
و برای بهتر ساختن
دیگران حرکت نمیکند،
مجرم است.

حسیب فضل



جمال مدعا



خداوندا

به قدر انتظار ما جمال مدعا بنما !

بیدل

در هر دینی که پالیدم، خدا را تعریف و تجسمی از صفات دلخواه، گنجینه آرزوها، تسلی رنج‌ها، نتیجه ترس‌ها، امید دل‌ها، و در نهایت، وسیله هوس‌های مردم یافتم. گویا، خداوند اسیر انتظار انسان‌ها شده است.



حسیب فضل



کتیبهٔ رباطک و قصهٔ فارسی میانه و زبان دری (Anachronism / نابهنگامی تاریخی)



سه سطر اول کتیبهٔ رباطک به الفبای یونانی و لاتین

2019

ظهور

ساسانیان و
فارسی میانه

224

- 1. [...]vo βωγο στοργο κανηρκε κοβανο ραφτογο λαδειγο χοαζαοαργο βαγ[η]
- 2. ζυγογο κιδι ασο νανα οδο ασο οισποανο μι βαγανο ι σαοδανο αβορδο κιδι ιωγο χβρονο
- 3. νοβαστο σ(α)γώνδι βαγανο σινδαδο στηγια ι ιωναγγο οασο οζοαστο ταδεια οριαο ωσ-

- 1. [...]no bōgo storgo kanēške košan raštog lādeigo xoazaοaργο bag[ē]
- 2. znogo kidi aso Nana odo aso oispoan mi bagano i šaοdano abοrdo kidi iōg χβronο
- 3. nobasto s(a)gōndi bagano sindado otēia i iōnaggo oaso ozoasto tadēia ariao

100

کتیبهٔ رباطک و
زبان کوشانیان
(آریئو)

ترجمهٔ دری سه سطر اول کتیبه

30

میلادی

- ۱- منجی بزرگ، کنیشکای کوشانی، پارسا، دادگر، فرمانروای مطلق، خداوندکار
- ۲- شایان ستایش، که شاهمی از ننه و از همهٔ خدایان گرفته است، که سال نخست را،
- ۳- کشود (آغاز کرد) چنان که خدایان خشنود شدند و او فرمانی (به) یونانی صادر کرد، سپس آن را به آریئو ترجمه کرد.

ز دوران (کوشان) بمانده سخن یادگار
به الفاظ (آری) شده روی سنگی نگار
که من شاه (کنیشکه) بسازم بنای بلند
به نام نیاکان نیایشگهٔ ارجمند
ز اوما و نانا و ارمزد و مهر و سروش
کنم پیکر آنجا و سازم ز زربفت پوش

حسب فضل



هیون تسنگ در افغانستان



Xuanzang or Hsüan-tsang



نام شهرها

پوهو : بلخ

هولو : قندوز

فان ین نا : بامیان

کیا پی شی : کاپیسا

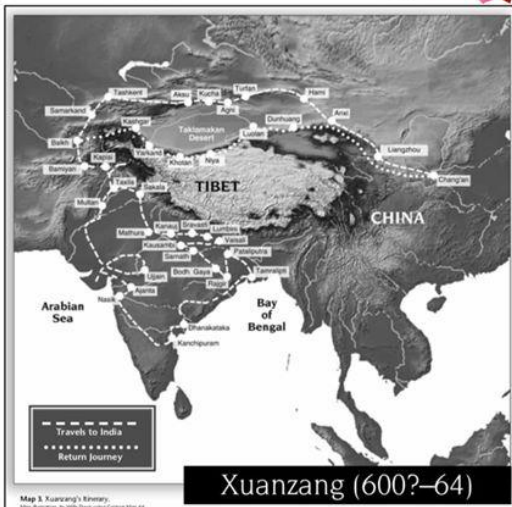
لان پو : لغمان

ناکي لوهو : ننگرهار

کین تولو : کندهارا

هوسی نا : غزنه

هوساله : هزاره



انکیزه سفر هیون تسنگ
ز هند و باختر آمد شمیم و نغمه زیبا
ز بوی نابه نیلوفر و ز سوتره بودا
زمان گذشت و بس آلوده گشت آن هردو
نمودم عزم که یابم دوباره آن همه را

حسب فضل

داستان « سیر باختر » از سفرنامه هیون تسنگ الهام گرفته شده.



خط سیر هوی شن بیکشو
به سوی امریکا (Fusang)

سفر راهب بودایی (کابلی)
به قاره امریکا، پیش از



Christopher Columbus

در سال ۴۵۸ میلادی



HUI SHEN BHIKSHU
در تاریخ ازتیکها (Aztecs) به نام های
Wi-shi-pecocha یا **Guixepcocha**
یاد شده، و از او مجسمه در کوهی نزدیک
Tehuantepec مکزیکو ساخته بودند.

قصه سفر (هوی شن بیکشو) که اصلاً از مردم کابل است، در تاریخ شاهان لیانگ (Liang Dynasty)، که در سال ۶۰۰ میلادی جمع‌آوری و نوشته شده، به طور مفصل درج است. این راهب بودایی از کشور خویش به خاطر تهاجم هونها (Huns) فرار نموده و بعد از مدتی به فوسنک (قاره امریکا) رفته و دین بودا، هنر نقاشی و مجسمه‌سازی را در بین مردم آنجا ترویج نموده و به سال ۴۹۹ میلادی به دربار لیانگ برگشته است. در آثار ازتیکها از آمدن هوی شن بیکشو و کارهایش یاد شده، که با مرور زمان شکل اسطوره به خود گرفته است.

برگی که باد تند قضا چید ز این کلاب
هر جا فتاد کلبن و باغ کلاب شد

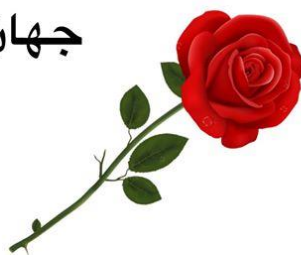
حسبب فضل



گهی همسر
گهی خواهر
گهی مادر
گهی دختر

ترا ای زن!
به هر نقشی که میبینم،
جهان را تحفهٔ پاک خدایی تو!

روز زن خجسته باد!



حسیب فضل



مسلمان کُشی



جامعهٔ اسلامی باید با علم،
اصلاحات، وحدت و همکاری
بیدار شود.

گاهی یهود و گاه نصارا کشد ترا
بی رحم گشته، پیرو بودا کشد ترا
طالب کشد به شهر، به هر گوشه و کنار
داعش به کوه و دشت و به صحرا کشد ترا
بیچاره ای چنان که اگر خواست جاهلی
در مسجد و درون مصلا کشد ترا
بیدار بایدت شدن از خواب، زود و زود!
این غفلت تو است که فردا کشد ترا

حسبب فضل



تنها با پرده های سفید

تات ها



- بلاول
- کافی
- بهیروی
- کلیان
- خماج
- آساوری

سا نی ده په مه گه ری سا
 سا نی ده په مه گه ری سا
 سا نی ده په مه گه ری سا
 سا نی ده په مه گه ری سا
 سا نی ده په مه گه ری سا

به عید گر گذر افتد مرا به کنج خرابات
 به هر طرف شنوم نغمه ها و قول و مناجات
 ز بهیروی و ز کافی و از بلاول و خماج
 ز آساوری و ز کلیان طنین و صد اصوات

حسب فضل



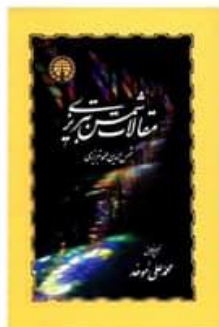
من افغانم من افغانم !



یکی نی من هزاران بار میگویم: من افغانم من افغانم
میان از خود و اغیار میگویم: من افغانم من افغانم
نمیگیریم، نمیشرم، نمیتسم از این نام و از این گفتار
که نام کشورم افغانستان است و من افغانم من افغانم

زه افغان یم - Jeg er afghan - 我是阿富汗 - Sóc afganesa - আমি আফগান
 Ich bin afghaner - Είμαι - انا افغانی - Je suis afghan - I am afghan
 मैं - ਮੈਂ - 0 wau nō'o Afghanistan - 0 wau nō'o Afghanistan - I
 अफगान हूँ - Én afgán vagyok - Saya orang afghan - Táim san Afganastáin -
 Sono afghano - 私はアフガニスタンです - Aku afghan - Мен афганмын
 - 나는 아프가니스탄이다 - Мен ооган жатам - Ego afghan - Es esmu
 afgāņu - Яс сум афган - Saya afghan - Би бол афган хүн - म अफगानि हूँ -
 Jeg er afghansk - Jestem afgańczykiem - Eu sou afegão - मैं अढरगान हं - Я
 00 - مان افغان آهيان - афганец - Ja- сам афганистанац - Ini ndiri afghan
 ඇල්ලන් - Som afganský - Jaz sem afganistanska - Waxaan ahay Afgaan -
 Estoy afgano - Kami Afghan - Mimi ni afghan - Jag är afghan - Ман амиқ
 ҳастам - நாண் ஆங்காண் - నేను ఆఫ్ఘన్ - ฉันเป็นชาวอัฟกานิสถาน - Ben afghan
 Men afg'onman - Tòì là ngư'ô'í - میں افغان ہوں - - Я афганський
 Afghanistan - Yr wyf yn afghan - Ndingum Afghan - Mo wa Afghan -
 Ngingu Afghanistan

حسيب فضل



مقالات شمس

کوششی ناکام برای هویت
تراشی شمس و کمرنگ جلوه
دادن مقام و خلاقیت مولانا

تا چند دهه پیش، از این مقالات نه اثری بود و نه کسی از آنها یاد کرده بود. هیچ نوشته‌ای که دست‌نویس خود شمس باشد و یا از طرف او مهر تأیید خورده باشد، وجود ندارد. «استاد» فروزانفر تصمیم گرفت که این نوشته‌های پراکنده و یتیم را (مقالات شمس تبریزی) بنامد و با این کار کوشید شخصیت و هویتی به شمس نیمه خیالی مولانا بخشیده، چنان بنمایاند که همه گفته‌های مولانا بازتابی از اندیشه‌های شمس است.



بنای را که امروز در ایران به نام آرامگاه شمس تبریز میشناسید، در زمان صفوی‌ها ساخته شده و کدام شمسی در آنجا مدفون نیست.

استاد!

ز بس که قصه و افسانه گفته اند به تو
نوشته‌ی تو ز تاریخ، قصه پرداز است

حسب فضل



گریه نرگس



استقبال از شعر زیبای نازو انا

سحرکه وه د نرگس لبمه لاندہ
خاڅکي خاڅکي بی له سترکو څڅېده
ما ویل څه دي ؟ بڼکلیه کله ولې ژاړې
ده ویل ژوند مې دی یوه خوله خنډېده

نازو انا



چيست آن كریه نرگس ؟ زغم دلبند است ؟
اشك غلتاندن او پند و یا ترفند است ؟
كفتمش : ای كل زیبا ! تو چرا میگری ؟
كفت: كو كریه ؟ حیاتم همه يك لبخند است !

حسینب فضل



ابدال (خ - ک) در سفسکریت، درى و پشتو

ابدال (خ - ک)
در بن افعال این
سه زبان بسیار
دیده میشود۔

بن فعل پختن :
پخ

پخول

پختن

पचनम्

Pachanam





نوروز تان پیروز



زمستان

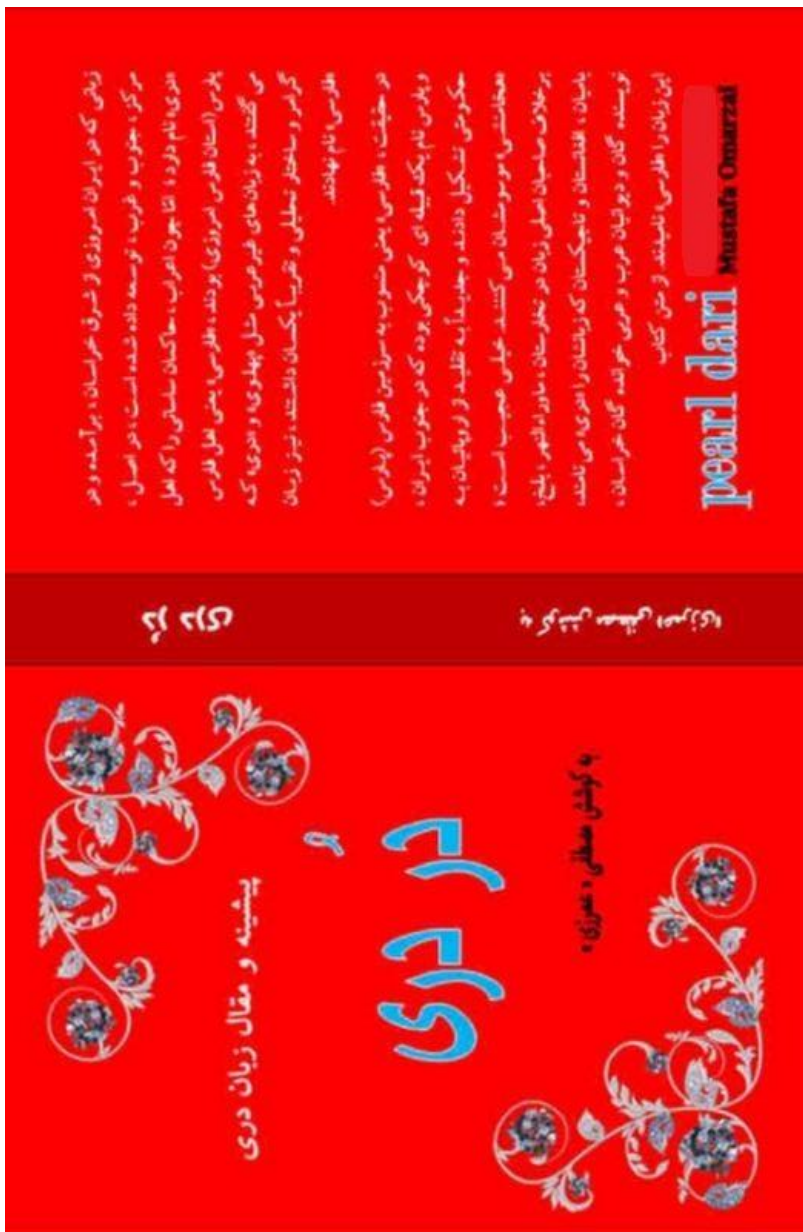
نوروز، قاصد بهار



ن: نغمهٔ مست بلبلان چمن
و: وزش نرم بادهای دمن
ر: رویش سبزه و گیاه و سمن
و: ورق تازه بر درخت کهن
ز: زآن همه آمده به رقص و اتن

ازدھای سپید میخوابد
مطرب و قاصد بهار رسید

حسیب فضل



چاپ اول کتاب دُر دری



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب

سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر. آفرینش های کاری- فرهنگی برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان

از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در

روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُرِ دَرِی (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.

- ۶- مُنحَنِی تَارِیخ (تَنقِید کُورُوش و سلسلہ ی ہخامنشی) - منتشر شدہ است.
- ۷- آریایسیم (تَنقِید پدیده ی آریایی) - منتشر شدہ است.
- ۸- پور خرد (معرفی زندہ یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شدہ است.
- ۹- دَری افغانی (پیرامون زبان دَری و ویژه گی های آن) - منتشر شدہ است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تَنقِید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شدہ است.
- ۱۱- کتاب نامہ ی من (پیرامون زندہ گی و کارنامہ ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تَنقِید و بررسی پدیده ی معروف بہ ستمی).
- ۱۳- آرکایسیم (تَنقِید باستانگرایی) - منتشر شدہ است.
- ۱۴- معنی (گزیدہ هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطہ ی سیاہ (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامہ ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعہ ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سہ سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زندہ گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعہ ی نوشته ها و ترجمہ های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال بہ رہبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعہ ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چہرہ های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمہ ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Second Edition - 2018

**Dari Language Background And Article
Mustafa Omarzai**

Pearl Dari

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English